

اعتراض افکار عمومی به مسکوت ماندن پرونده قتل آزادی خواهان کشور مردم دستگیری و مجازات قاتلین را می خواهند

● در نمایشات پوزرک و برق جشن های انقلاب، فاجعه کشتار نویسندگان و آزادی خواهان کشور را به دست فراموشی سپرده اند
● مردم می پرسند آیا دادگاه قاتلان به عمر ما کفاف خواهد داد؟

هم دولت آقای خاتمی و هم جناح طرفدار خامنه ای، به توصیه هاشمی رفسنجانی عمل کرده و «فستیلها» را پایین کشیده اند، چنان پایین کشیده اند، که اگر چند روزنامه ای که هنوز

عمومی جهانی را نیز شکره ساخته است. رییس جمهور، دولت وی و کمیته تحقیق قتلها، همه وعده های خود در مورد معرفی، دستگیری و مجازات عساکرمان و آمران قتل های نویسندگان و روشنفکران کشور پس از اطلاعیه دوم کمیته تحقیق را به فراموشی سپرده اند و بیش از دو هفته است که پرونده این

جنايات پی در پی و تکان دهنده را بایگانی کرده و مشغول جشن و سرور شده اند. فرا رسیدن جشن های بزرگداشت بیستمین سالگرد انقلاب بهمن، فرصت مناسبی را در اختیار حکومت قرار داده است تا با پرداختن به این موضوع، توافق ننگینی را که از سوی مقامات عالی رتبه رژیم ادامه در صفحه ۲



در بیستمین سالگرد انقلاب بهمن و بیست و هشتمین سالگرد تاسیس جنبش فدایی هزاره در راه دموکراسی را گسترش دهیم!

صفحات ویژه سالگرد تاسیس جنبش فدایی و انقلاب بهمن

پیام شورای مرکزی سازمان به مناسبت

سالگرد بنیان گذاری جنبش فداییان خلق

گفتگوی «کار» با رفقا مجید عبدالرحیم پور، مهدی فتاپور

و الف. فرهادی پیرامون روزهای انقلاب

به یاد نوزده بهمن ۱۳۴۹: ۲۸ سال فدایی بودن



مشارکت در قالب احزاب سیاسی مورد قبول خود، با توسل به زور نقض شده است، بلکه حتی به بخشی از نیروهای حکومت هم اجازه داده نمی شود در این انتخابات نامزد باشند. آن ها به ناحق اعتقاد عملی به ولایت فقیه را جزو شرایط ضروری برای نامزدی اعلام کرده اند. به علت وجود این شرط همه کسانی که اساسا اعتقادی به ولایت فقیه

مردم آگاه ایران! روز ۷ اسفند قرار است انتخابات شوراهای در سراسر کشور برگزار شود. برگزاری این انتخابات اگر با شرکت وسیع و همگانی و بدون تن دادن به محدودیت های اعمال شده برگزار شود، نمایش بزرگ دیگری خواهد شد از قدرت بیکران مردم، قدرتی که می تواند دریچه تازه ای بر روی آزادی و

اعلامیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیرامون انتخابات شوراهای

به حذف هیچ کس تن ندهید!

مردم را به شرکت در انتخابات فرا می خوانیم

ندارند یا از مراجعه و ثبت نام پرهیز کرده و یا برای ثبت نام مراجعه کرده اما بند مربوط به اعتقاد عملی به ولایت را خالی گذاشته اند و به همین بهانه توسط هیات های نظارت حذف شده اند. جناح راست به این نیز رضایت نداده و آقای موحدی ساوجی که از سران آن ها و مسئول کمیسیون نظارت بر انتخابات شوراهای، ادامه در صفحه ۲

دموکراسی باز نماید. این که از هر ۲۰۰ نفر کوچک و بزرگ یک نفر نامزد نمایندگی شوراهای شده است، خود نشان می دهد که چه نیروی عظیمی در این کشور برای مشارکت در تعیین سرنوشت خویش بسیج شده است. این انتخابات در شرایطی برگزار می شود که نه تنها حق مردم برای حضور، فعالیت و

دادگاه عمومی تهران پروانه نشریه آدینه را لغو کرد

۱۳۳ آدینه بوده است. ماهنامه آدینه که اخیراً هر دو هفته یک بار منتشر می شد، یکی از نخستین نشریاتی بود که در دهه ۶۰ با استقلال نسبی از دولت منتشر شد و مورد استقبال روشنفکران کشور قرار گرفت. در شرایط خفقان شدید حاکم بر کشور ما، نشریه آدینه توانست محوری برای طرح بحث های سازنده از جمله در زمینه احیای دوباره کانون نویسندگان ایران باشد. بسیاری از نویسندگان آزاده کشور مانند زنده یادان محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، در این نشریه مقاله می نوشتند. ما حکم ظالمانه دادگاه علیه آدینه را محکوم می کنیم. حتی اگر مستبدین بتوانند مانع انتشار آدینه شوند، خدمات این نشریه به فرهنگ باز و دموکراتیک در کشور ما هرگز فراموش نخواهد شد.

شعبه ۱۴۱۰ دادگاه عمومی تهران روز سه شنبه ۱۳ بهمن ماه پروانه نشریه آدینه را به طور دائم لغو کرد و غلامحسین ذاکری مدیر مسئول آن را به پرداخت جریمه سنگین ۹ میلیون ریال محکوم نمود. این دادگاه اتهام ذاکری را «نشر اکاذیب، تشویش اذهان عمومی و اصرار در چاپ مطالب خلاف عفت عمومی» اعلام کرد. دادگاه مدیر مسئول آدینه در هفته اول بهمن ماه امسال برگزار شد. مواردی که دادگاه به عنوان اتهامات مدیر مسئول این نشریه به آن ها استناد کرده است، مقالات «شادی در شهر ماه گم شده، خندیدن گناه!» در شماره ۱۲۸ این نشریه، «هدایت تحسین کننده ذات زنانه» در شماره ۱۲۹، «تیزگوشی» در شماره ۱۳۱ و «حوالی کافه» در شماره های ۱۳۲ و

بیست و هشت سال پیکار فدائیان خلق در راه صلح، آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم را گرامی بداریم

به نشانه همبستگی با

نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران ایران، گردهم آئیم!

شروع برنامه از ساعت ۱۶

سخنرانی امیر تمیمی در همبستگی با نویسندگان ایران

● بحث و گفتگو با

علی پورنقوی، بهروز خلیق و امیر تمیمی

اعضای هیات سیاسی - اجرایی شورای مرکزی سازمان

● اجرای برنامه توسط آهنگساز و هنرمند برجسته ایران

اسفندیار منقر دزاده

برنامه های متنوع جشن از ساعت ۱۹

عبدالرحمن و نادر
موسیقی بلوچی و فولکلور

خواننده ترانه های آذری و کردی

و حیبه
خواننده مشهور افغانستان

پخش فیلم به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب

Bonn - Beuel
Brücken Forum
Friedrich - Breuer str. 17
53225 Bonn

مکان: آلمان - بون
زمان: شنبه ۲۴ بهمن (۱۳ فوریه ۱۹۹۹)
ساعت: ۱۹:۰۰
نوع برنامه: فرهنگی

ستاد برگزاری جشن مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

احمد بورقانی، معاونت مطبوعاتی

وزارت ارشاد استعفا داد

● مهاجرانی وزیر ارشاد، ده ها سوال خبرنگاران را در مورد دلایل استعفا بورقانی بی پاسخ گذاشت

به نظر نمی رسد که تنها این فشارها بورقانی را مجبور به استعفا کرده باشد، زیرا اختلافات او با وزیر ارشاد نیز بیشتر از آن آشکار شده بود که قابل پنهان کردن باشد. این اختلافات به ویژه در جریان توقیف نشریات توس و جامعه بروز کرد. بورقانی ادامه در صفحه ۲

احمد بورقانی معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد روز دهم بهمن ماه، از سمت خود استعفا داد. استعفا او که یکی از مدافعان نسبی آزادی مطبوعات در دولت به شمار می رفت، یکی از خواسته های اصلی جناح راست حکومت از آقای مهاجرانی، وزیر ارشاد بود، اما

یادداشت

علیه تو طئه به فراموشی سپردن جنایات

پس از صدور اطلاعیه کمیته تحقیق در مورد قتل‌های اخیر، که دست‌وردهندگان و سازمان‌دهندگان و مجریان این جنایات هولناک را محدود به یک محفل بدون ارتباط با ارگان‌ها، جناح‌ها و شخصیت‌های رهبری نظام اعلام کرد، موج وسیعی از اعتراض و انزجار برانگیخته شد. در برخی مطبوعات منتشره در کشور، همچون خرداد و صبح امروز، اظهارنظرهایی به چاپ رسید که در آن‌ها گفته می‌شود از این اطلاعیه بوی مسموم کننده سازش به مشام می‌رسد. برخی دانشجویان و دیگر آزادی‌خواهان فعال در صحنه سیاسی کشور، در مورد سازش پشت‌پرده و خیانت شعار دادند. برای بسیاری از ناظران آشکار بود که اختلافات واقعی و کشمکش‌های جناحی بر زمینه دغدغه مشترک زیر سوال نرفتن کلیت ارگان‌های امنیتی و شخصیت‌های طراز اول حکومت و پایبندی مشترک و اکید همه حکومتیان در رعایت مصالح نظام و ضرورت حفظ آن به هر قیمت به توافق پشت‌پرده برای «به هم آوردن سر و ته قضیه» انجامیده است. اطلاعیه کمیته تحقیق منتخب آقای خاتمی گامی در راستای اجرای سیاست «پایین کشیدن فیلته» ماجرای قتل‌ها بود

از آن پس تلاش برای مسکوت گذاشتن این جنایات و از این طریق از زیر ضرب خارج کردن مسببین آن به ویژه وزارت اطلاعات ادامه یافت. کشمکش بر سر انتخابات شوراها و موضوع حذف کاندیداهای غیروابسته به جناح راست سنتی و برگزاری برنامه‌های گوناگون به بهانه بیستمین سالگرد انقلاب، خود کمکی بود برای به حاشیه راندن موضوع قتل نویسندگان و مبارزین سیاسی دگراندیش. نقشه پلید رفسنجانی برای به فراموشی کشاندن ترورهای حکومتی در ایران در حال اجراست. اکنون در نشریات غیرحکومتی و منتقد نیز خواسته و ناخواسته موضوع قتل‌ها به امری فرعی تبدیل شده است.

از سوی دیگر توطئه مسکوت گذاردن ترورهای وزارت اطلاعات، بیم تکرار جنایات اخیر را در میان دگراندیشان افزایش داده است. شک نیست که اگر سر این مار کوبیده نشود، در اولین فرصت نیش زهر آگیش را در پیکری از نخبگان کشور ما فرو خواهد برد. با تمام قوا نباید گذاشت توطئه به فراموشی سپردن ترورهای اخیر پیش رود و مجریان و دست‌وردهندگان ترورها در سطوح مختلف رهبری جمهوری اسلامی از کزند، مصون بمانند.

دانشجویان خواهان خروج مراسم

نماز جمعه از دانشگاه تهران شدند

● روابط عمومی دانشگاه تهران، تیراندازی در دانشگاه را محکوم کرد

تیراندازی نیروهای نظامی در جریان گردهمایی اعتراضی دانشجویان در روز ۲۲ دی علیه وزارت اطلاعات و قوه قضاییه، با اعتراضات تند روبرو شده است.

این تیراندازی از سوی مسئولین حفاظت از نماز جمعه تهران صورت گرفت. به دنبال این واقعه، گروهی از دانشجویان خواهان آن شدند که محل برگزاری نماز جمعه از دانشگاه تهران به جای دیگری منتقل شود. در اطلاعیه این دانشجویان خاطر نشان شده است که برگزاری نماز جمعه، ضرورت

حضور نیروهای نظامی در دانشگاه را ایجاب می‌کند و نظامیان نباید در دانشگاه حضور داشته باشند.

در همین حال روابط عمومی دانشگاه تهران با صدور اطلاعیه‌ای تیراندازی در دانشگاه را محکوم کرد. در اطلاعیه روابط عمومی دانشگاه تهران گفته شده است: متأسفانه شاهد فاجعه‌ای نوک در تاریخ دانشگاه حتی در دوران خفقان پهلوی بی‌سابقه بوده، شده‌ایم و آن تیراندازی نیروهای حفاظت نماز جمعه در دانشگاه برای

مردم دستگیری، معرفی و مجازات قاتلین را می‌خواهند

ادامه از صفحه اول
برای «منسی کردن» این جنایات و درپیش گرفتن سیاست سکوت صورت گرفته است. به نحو مناسبی پیش برند.

مردم: قاتلان را معرفی کنید!
مردم فراموش نکرده‌اند. آن‌ها در پس چهره کسانی که این روزها به بزرگداشت انقلاب انسان برای آزادی و عدالت مشغولند، چهره قاتلینی را می‌یابند که بزرگداشت انقلاب را وسیله فراموشی جنایاتشان ساخته‌اند و اگر این سکوت ادامه یابد، دیگر تردیدها زایل خواهد شد که همه سران رژیم در جنایت و در پنهان کردن جنایت همدست شده‌اند.

اطلاعیه دوم کمیته تحقیق که آبی بر آتش دولت، آقای خاتمی، طرفداران مقام‌دار او و از جمله اعضای خود این کمیته بود، آتش مردم را خاموش نکرده است و آنان همچنان مصرانه دستگیری و معرفی و مجازات قاتلین را طلب می‌کنند. مردم در چند روزنامه‌ای که هنوز از قتل‌ها می‌نویسند، بر خواست خود اصرار و تاکید می‌کنند.

یک طراح می‌گوید: من به عنوان کسی که هیچ نقشی در سیاست ندارم و تنها یک شهروند عادی هستم، توضیحات



نیروهای نظامی یک دانشجوی را در جریان تظاهرات دانشگاه تهران دستگیر کرده و با خود می‌برند. در جریان این تظاهرات نیروهای مسلح رژیم اقدام به تیراندازی کردند و ده‌ها تن را مورد ضرب و شتم قرار دادند

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

عملیات نظامی علیه جنبش آزادی‌خواهی در کشور است

دیروز در تهران پنج خپاره به سوی ساختمان‌های وزارت اطلاعات شلیک شد. سازمان مجاهدین خلق ایران طی اطلاعیه‌ای مسئولیت این عملیات نظامی به عهده گرفتند. عملیات نظامی زمانی صورت گرفت که وزارت اطلاعات بعد از افشا شدن نقش آن در قتل نویسندگان و آزادی‌خواهان کشور به شدت زیر ضرب قرار گرفته، خشونت در جامعه از سوی افکار عمومی تقیح شدت و رعب‌آفرینان در موضعی تدافعی قرار گرفته‌اند. نیروهای ارتجاعی به هر وسیله‌ای می‌خواهند وزارت اطلاعات را از زیر ضرب خارج کنند و نگذارند که سازمان‌گران و طراحان اصلی قتل‌ها به پای میز محاکمه کشانده شوند. ترورها و عملیات نظامی «نعمت الهی» برای این نیروهاست که آن را دستاویزی برای پیشبرد خواست‌های خود قرار دهند.

عملیات نظامی پاسخ مثبت به خواست این نیروها و در خدمت اهداف و مقاصد آن‌هاست. عملیات نظامی مشخصاً علیه گم‌شای فضای باز سیاسی و به سود نیروهای سرکوب‌گر و خشونت‌طلب در جامعه است. هم‌اکنون چالش سنگین در جامعه بین ترویج و نفی خشونت جاری است. مجاهدین این بار هم نشان دادند نه در صف آزادی‌خواهان و نافیان خشونت، بلکه در صف مروجین خشونت قرار دارند.

ما این عملیات نظامی را محکوم می‌کنیم و آن را علیه جنبش آزادی‌خواهانه کشور می‌دانیم

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۲ بهمن ۱۳۷۷ - ۱ فوریه ۱۹۹۹

اعلامیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
به حذف هیچ کس تن ندهید!

بقیه از صفحه اول

برای خالی کردن میدان انتخابات از رقبا، صلاحیت سرشناس‌ترین نیروهای جناح رقیب را نیز مردود اعلام کرده است. در مقابل وزارت کشور اعلام کرده که آقای موحدی ساوجب حق ندارد سرخود کسی را فاقد صلاحیت تشخیص دهد و «رد صلاحیت» اگر توأم با ارائه دلیل نباشد، از نظر آن وزارت مسموع نیست و لذا مردم می‌توانند به کاندیداهایی که بدون علت «رد صلاحیت» شده‌اند نیز رای بدهند.

سازمان ما، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، یگانه مرجع تعیین صلاحیت نامزدهای نمایندگی را رای مردم می‌شناسد و به این وسیله اعلام می‌کند که هم همه کسانی که طبق قوانین ضد دموکراتیک رد صلاحیت می‌شوند و هم همه کسانی که صلاحیت آن‌ها به طور قانونی مردود اعلام شده است، حق دارند در انتخابات شرکت کنند.

از نظر ما نه قوانین غیردموکراتیک و نه اقدامات غیرقانونی هیچ کدام نمی‌توانند و نباید مانع از آن شود که مردم رای خود را به نام نامزدهایی به صندوق بریزند که صلاحیت آن‌ها رد شده است.

براین اساس شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از شما و یاران دوستداران سازمان دعوت می‌کند:

۱- قطع نظر از این که مقامات حکومتی نامزدی چه کسی را تایید یا رد کنند، در روز انتخابات پای صندوق‌ها حاضر شوید اما رای خود را فقط به نامزدهایی بدهید که خود شما آن‌ها را به عنوان نماینده قبول دارید، اعم از این که نام آن‌ها در لیست باشد یا نباشد.

۲- اگر نام نامزدهای مورد قبول شما در لیست‌های اعلام شده وجود نداشت، اسامی دیگر را خط بزنید و اسامی مورد نظر را اضافه کنید.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
شانزدهم بهمن ماه ۱۳۷۷

احمد بورقانی، معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد استعفا داد

ادامه از صفحه اول
تسهیل این نشریات را غیرقانونی خواند و محکوم کرد و مهاجرانی از توقیف آن‌ها دفاع نمود و حتی خود به عنوان رئیس هیات نظارت بر مطبوعات، به توقیف روزنامه توس رای داد. ادامه این اختلافات بین مهاجرانی و معاونت مطبوعاتی‌اش در مورد وظایف قانونی هیات نظارت ادامه یافت و در حالی که آقای مهاجرانی تصمیمات هیات نظارت بر مطبوعات را در مورد لغو پروانه انتشار مطبوعات قانونی اعلام کرد، معاون مطبوعاتی وی به این تصمیمات اعتراض نمود.

انجمن صنفی روزنامه‌نگاران برای تجلیل از بورقانی برپا شد، مزروعی رئیس این انجمن طی سخنانی در مورد دلایل تقدیر از بورقانی با انتقاد غیرمستقیم از مهاجرانی، از جمله گفت: دولتمردان بعد از به قدرت رسیدن برای حفظ موقعیت حاضرند مواضع خود را تغییر دهند اما این‌که خیلی این کار را کردند اما آقای بورقانی برای دفاع از اصول و مواضعی که به آن معتقد بود تا مرز استعفا پیش رفت. بورقانی در سخنانی که در این مراسم ایراد کرد گفت هر چند اقداماتی انجام شده است، اما بسیاری از برنامه‌هایی که او در نظر داشته است، بیش نرفته و در واقع کار اساسی در وزارت ارشاد برای رسیدن به معیارهای

من همچنان امیدوارم، امیدوار به حرکت و شور و شوق ایجاد شده. دوم خرداد و افزایش تیراژ مطبوعات که مشخص شد که اگر به مردم راست گفته شود مخاطب مطبوعات خواهند بود و این همه به ما امید می‌دهد.

بورقانی در مراسمی تودיעی که در وزارت ارشاد و در حضور مهاجرانی تشکیل شد، پافشاری بر آرمان آزادی مطبوعات را دلیل اصلی استعفا خود نامید و گفت: بدانید که عمر معاونت مطبوعاتی مساویست با عمر یک چسبک و فساد به آرمانهایش، شش ماه تا یکسال، اجازه دهید این چسبک مطبوعاتی به آرمان‌هایش وفادار بماند.

جشن بیست و هشتمین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق ایران (سوند)

شروع موبله از ساعت ۱۶
سخنرانی و جلسه پرسش و پاسخ با
(رفیق فرخ نگهبان)
عضو شورای مرکزی سازمان

اجرای برنامه‌های هنری

مکان: سوند - مالمو
Folketspark (Malmö Parken) på Norra Parkgatan 2
زمان: شنبه ۸ اسفند (۲۷ فوریه ۱۹۹۹)
شورای هماهنگی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - سوند

جشن بزرگداشت ۲۸ سال پیکار فدائیان خلق ایران در راه آزادی و داد در برلین

سخنرانی و گفتگو با رفیق مجید عبدالرحیم پور عضو شورای مرکزی سازمان
برنامه‌های متنوع هنری
زمان: یکشنبه ۹ اسفند ۷۷ (۲۸ فوریه ۱۹۹۹)
مکان: Hardenbergstr. 35 Alte TU- Mensa
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - برلین

با اشتراک «کار»
نشریه خود را حمایت کنید و آن را از راه‌های مناسب به ایران برسانید!

عضویت در شوراها حق بدیهی هر شهروند ماست!

از همان لحظه‌ای که اعلام شد رسیدگی به اختلافات میان هیات‌های نظارت بر انتخابات شوراها با وزارت کشور بر سر بررسی صلاحیت داوطلبان عضویت در شوراها به یک کمیته پنج نفره تام‌الاختیار به ریاست حسن حبیبی معاون اول رئیس‌جمهور و از معتمدان خامنه‌ای سپرده شده است، همگان دریافته‌اند که رهبران رژیم قصد دارند «فتیله» انتخابات شوراها را هم مانند پرونده قتل‌های اخیر پایین بکشند و مبارزه میلیون‌ها ایرانی را برای دموکراتیک کردن شرایط برگزاری انتخابات به کوزراهه بکشاند و به دفاع از این و یا آن چهره «خوش‌نام»، اما «خودی» سمت دهند.

کمیته پنج نفره‌ای که قرار بود درباره تظاهرات استصوابی هیات‌های نظارت داوری کند، با اتخاذ این تصمیم که حذف شدگان برای رفع اتهام باید کتبا اقرار کنند که به ولایت‌فقیه اعتقاد دارند، آشکارا هم نظارت استصوابی را پذیرفته و هم بر سیاست حذف هزاران تن از داوطلبان مهر تأیید زده است. این کمیته که ظاهراً وظیفه آن بررسی انطباق رفتار هیات نظارت و هیات اجرایی با قانون بوده است، با این تصمیم هم قانون را شکسته است و هم رای به حذف رسمی دگراندیشان و همه شهروندانی داده که حاضر به اقرار و توبه نیستند.

اعمال نظارت استصوابی، حذف دگراندیشان و چهره‌های سرشناس جناح خاتمی و تأیید همه این اقدامات از طرف کمیته حل اختلاف، انتخابات شوراها را که چند روز پیش به آغاز آن نمانده است، در شکل و محتوا بیش از پیش غیردموکراتیک کرده است. در این انتخابات هم مانند سایر انتخاباتی که در جمهوری اسلامی برگزار شده، حضور احزاب و سازمان‌های غیرحکومتی ممنوع است. روزنامه‌ها و مجلاتی که با جناح راست هم‌صدا نیستند یک به یک تعطیل می‌شوند چند روزنامه‌ای که می‌تواند با بسیج مردم در روند انتخابات تأثیر بگذارد، با حربه توقیف و تهدید مواجه‌اند.

در ایجاد این شرایط و افزایش محدودیت‌ها، جناح خامنه‌ای حساب شده عمل می‌کند. این جناح زمانی که دریافت نفو و یا تعویق انداختن انتخابات شوراها به دلیل مقاومت همه‌جانبه مردم غیرممکن شده است، تصمیم گرفت با اعمال نظارت استصوابی، انتخابات را کنترل کند و نگذارد شوراهایی تشکیل شوند که در آینده قانون اعتراضات عمومی و بسیج مردم علیه استبداد و ولایت‌فقیه باشند.

در تغییر شرایط غیردموکراتیک حاکم بر روند برگزاری انتخابات، نیروهای اصلاح طلب جناح خاتمی به دلیل عدم قاطعیت در دفاع از دموکراسی، آزادی احزاب غیرحکومتی، مبارزه علیه تبعیض عقیدتی - سیاسی مردم و تقسیم شهروندان به خودی و غیرخودی، نتوانسته‌اند تأثیر مهمی بگذارند و اعتماد مردم را نسبت به تشکیل شوراهای مستقل در سطح وسیع جلب کنند. مردم شورا می‌خوانند اما نه هر شورایی را. شوراهایی که جناح راست قصد دارد ایجاد کند، فرمایشی و در خدمت ولایت‌فقیه باشند. مردم شوراهایی می‌خواهند که دموکراتیک باشند و احزاب غیرحکومتی بتوانند در آن حضور داشته باشند و حق مشارکت در امور کشور و اتخاذ تصمیمات سیاسی از آنان سلب نشده باشد. اصلاح طلبان تاکنون توضیح ندهاده‌اند که از کدام شوراها دفاع می‌کنند و شوراهای مورد نظر آنان از چه شرایطی برخوردارند. آن چه در قانون شوراها، مصوب سال ۷۵ آمده است، با خواست مردم و شوراهای مستقل و واقعی فرسنگ‌ها فاصله دارد. این فاصله طی بیست سال گذشته بیشتر شده و حدود اختیارات شوراها از یک ارگان تصمیم‌گیرنده تا حد ناظر تنزل کرده است.

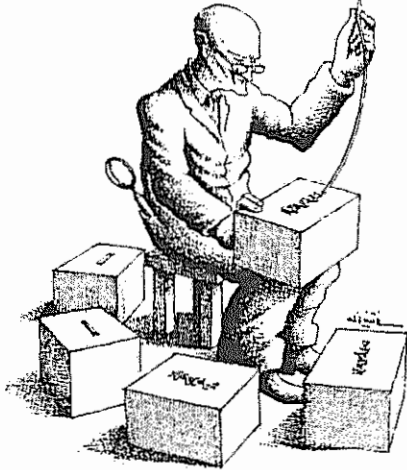
وزیر کشور، موسوی لاری، پیش از تشکیل کمیته پنج نفره گفته بود اگر فردی رد صلاحیت شود، اما این رد صلاحیت مورد قبول وزارت کشور نباشد، نام او را اعلام می‌کنیم تا مردم رای خودشان را درباره آن فرد بدهند. وزیر کشور تاکنون نه سخنی در رد این وعده وعده گفته و نه در باره داوری کمیته پنج نفره که شرط التزام به ولایت‌فقیه را اعلام کرده است. انتظار مردم آن است که وزیر کشور به وعده‌اش عمل کند.

مردم باید در این انتخابات به تصمیمات ارتجاعی هیات‌های نظارت اعتنایی نکنند و به کاندیداهایی که خود سایلند، بدون توجه به نظر هیات‌های اجرایی درباره آن‌ها رای دهند. به هیات‌های نظارت نباید اجازه داد به جای مردم تصمیم بگیرند و از حضور نمایندگان آنان در انتخابات شوراها جلوگیری کنند. باید تصمیم‌های این هیات را با شرکت در انتخابات و رای به کاندیدای مورد نظر خود، بی‌اعتبار کرد.

بعد از مشاجرات شدیدی که در پی رد صلاحیت طرف‌داران خاتمی بین اعضای هیات مرکزی نظارت بر انتخابات شوراها و وزارت کشور در گرفت، سرانجام روسای جمهور و مجلس شورای اسلامی، موحدی ساوجی رئیس هیات مرکزی نظارت بر انتخابات، موسوی لاری وزیر کشور، رئیس ستاد انتخابات کشور و عده‌ای از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام جلسه فوق‌العاده‌ای ترتیب دادند و توافق کردند که حل اختلاف دو جناح بر سر «قانونی» و «غیرقانونی» بودن نظارت استصوابی، هیات‌های نظارت را به یک «کمیته حقوقی» بسپارند. اختلاف دو جناح زمانی اوج گرفت که هیات نظارت استان تهران صلاحیت ۵۱ تن از چهره‌های سرشناس جناح خاتمی و نهضت آزادی را که داوطلب عضویت در شورای شهر تهران هستند و از طرف هیات اجرایی تأیید شده‌اند، رد کرد و با استناد به مفاد قانونی از وزارت کشور خسواست فهرست اسامی ردهندگان را محرمانه نگهدارد و از انتشار آن جلوگیری کند. اما اسامی این افراد سریعاً در کشور بازتاب یافت و موسوی لاری وزیر کشور در یک واکنش قاطع اعلام کرد: «اگر فردی رد صلاحیت شود، اما این رد صلاحیت مورد قبول وزارت کشور نباشد، نام وی را اعلام می‌کنیم تا مردم رای خودشان را درباره آن فرد بدهند».

خاتمی نیز در دیدار با اعضای هیات موسس «حزب مشارکت ایران اسلامی» به رد صلاحیت داوطلبان تسماندگی شورا اعتراض کرد و گفت: «مردم حق دارند در سرنوشت جامعه خود اعمال رای و نظر کنند، اعمال حق مردم دلیل نمی‌خواهد، بلکه محروم کردن مردم از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دلیل لازم ندارد».

هیات موسس «حزب مشارکت ایران اسلامی» به رد صلاحیت داوطلبان تسماندگی شورا اعتراض کرد و گفت: «مردم حق دارند در سرنوشت جامعه خود اعمال رای و نظر کنند، اعمال حق مردم دلیل نمی‌خواهد، بلکه محروم کردن مردم از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دلیل لازم ندارد».



هزاران نفر از داوطلبین عضویت در شوراها تصفیه شدند

● داوطلبان عضویت در انتخابات برای رفع اتهام باید کتبا اقرار کنند که معتقد به ولایت فقیه هستند

ثابت شدن موضوع در دادگاه صالحه باشد. به بیان دیگر اعتقاد و التزام به ولایت‌فقیه به عنوان یکی از شرایط عضویت در شوراها از سوی این کمیته پذیرفته شد. کمیته از افرادی که صلاحیتشان رد شده است، خواسته است برای رفع اتهام کتبا اقرار کنند که به ولایت‌فقیه اعتقاد دارند.

آمار رد شدگان

به گفته نایب رئیس هیات عالی نظارت استان تهران اعلام اسامی داوطلبانی که صلاحیتشان رد شده، بر اساس ماده ۴۹ قانون شوراهای اسلامی غیرقانونی است و عدم رعایت آن جرم محسوب می‌شود. بنابه گفته وی ناطق نوری درباره قانون انتخابات شوراها یک نامه ۱۵ بندی تدوین کرده و به عنوان قانون اصلی و غیرقابل تغییر کشور را تهدید کرد و خطاب به او گفت: نمایندگان مجلس که از هیات نظارت حمایت می‌کنند، عمل وی را زیر نظر گرفته‌اند و وزیر کشور گمان نکند که با چند نماینده طرف است.

است و حتی دادگاه‌ها نمی‌توانند رسیدگی کنند. ساوجی وزیر کشور را تهدید کرد و خطاب به او گفت: نمایندگان مجلس که از هیات نظارت حمایت می‌کنند، عمل وی را زیر نظر گرفته‌اند و وزیر کشور گمان نکند که با چند نماینده طرف است.

توافق در کمیته حقوقی

روز پسنجشنبه ۱۵ بهمن، روزنامه‌ها نوشتند کمیته حقوقی حل اختلاف بین هیات‌های نظارت و اجرایی انتخابات شوراها در جلسه سه‌شنبه بر سر چگونگی اجرای بند «د» توافق کرد و قرار شد ملاک اجرای بند «د» تنها اقرار افراد به عدم اعتقاد و التزام به ولایت‌فقیه و اسلام یا

تا روز سه‌شنبه ۱۳ بهمن در تهران صلاحیت ۱۳۱۲ نفر رد شده بود. عبدالله نوری، سعید جباریان، ابراهیم اصغرزاده، عباس دوزدوانی، جمیله کدیور، اعظم طسالتانی، ابوالفضل بازرگان، غلامعباس توسلی، محمد سلامتی، میثم سعیدی، محمد زرنگار و... جزو افراد حذف شده هستند.

بزرگداشت محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده در شهرهای کلن و مونستر آلمان

● کلن: به دعوت «کار و اندیشه» (کانون دموکراتیک ایرانیان - کلن)، برای بزرگداشت محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده، مراسمی در شهر کلن آلمان برگزار شد. این مراسم با استقبال قابل توجهی مواجه شد و قریب سیصد تن در آن شرکت کردند. سخنرانان میهمان این مراسم آقایان رضا مقصدی و محمود فلکی بودند. مقصدی نگرش مختاری و پوپنده را با اتکا به آثار آنان مورد بررسی قرار داد و شعر سعید سلطان‌پور به نام «با کشورم چه رفته است» را خواند. محمود فلکی به تشریح مفهوم ترازوی در فرهنگ ایرانی و مضامین شهید و قهرمان پرداخت. دیگر سخنران این مراسم، مهدی حسین‌زاده از نزدیکان مختاری بود. خسرو باقرپور نیز پیرامون نگاه مختاری به آزادی اندیشه و بیان

سخنرانی کرد. در آغاز این مراسم پیام کانون کار و اندیشه توسط آقای خسرو باقرپور خوانده شد. در این پیام از مختاری، پوپنده، شریف و حاجی‌زاده به عنوان نماد مبارزه در راه آزادی بیان اندیشه و یاد شده است. پخش فیلمی از مسافرت محمد مختاری در کانادا، پخش پیام تلفنی خانم مریم حسین‌زاده، همسر محمد مختاری و نمایش فیلم تشییع محمد مختاری، قسمت‌های دیگر این مراسم بود.

مختاری به امر آزادی اندیشه و بیان سخنرانی کرد. سخنران دیگر این مراسم، میرزا آقا عسگری (سانی) بود که بخش‌هایی از اشعار خود را نیز قرائت کرد. پخش فیلم‌های مراسم به سخنرانی به امر آزادی اندیشه و بیان سخنرانی کرد. سخنران دیگر این مراسم، میرزا آقا عسگری (سانی) بود که بخش‌هایی از اشعار خود را نیز قرائت کرد. پخش فیلم‌های مراسم به سخنرانی به امر آزادی اندیشه و بیان سخنرانی کرد.

مختاری به امر آزادی اندیشه و بیان سخنرانی کرد. سخنران دیگر این مراسم، میرزا آقا عسگری (سانی) بود که بخش‌هایی از اشعار خود را نیز قرائت کرد. پخش فیلم‌های مراسم به سخنرانی به امر آزادی اندیشه و بیان سخنرانی کرد.

روزنامه خرداد

با بمب مورد حمله قرار گرفت

شامگاه روز پنج‌شنبه بهمن، دفتر روزنامه خرداد با بمب مورد حمله قرار گرفت. این بمب صوتی توسط دو موتور سواری به سوی دفتر روزنامه پرتاب شد و موجب فرو ریختن شیشه‌ها شد و دو تن از کارکنان روزنامه را مجروح کرد. به گفته یک نفر از کارکنان روزنامه، لحظاتی بعد از این انفجار یک ناشناس، تلفنی تهدید کرد که بمب بعدی دیگر صوتی نخواهد بود. علی حکمت سردبیر روزنامه خرداد در این مورد گفت: از یک هفته پیش مدیر مسئول روزنامه و خود روزنامه تهدید می‌شد که البته ما این تهدید را جدی نگرفتیم زیرا هیچ یک از فعالیت‌های روزنامه خرداد مغایر با قوانین جمهوری اسلامی نبود. وی تأکید کرد که این روزنامه مبارزه با خشونت را ادامه خواهد داد. سردبیر خرداد مبارزه با خشونت را وظیفه همه مردم دانست. هیچ گروهی مسئولیت این حمله را نپذیرفته است، اما ماهیت حمله‌کنندگان از نظر جامعه ایران به خوبی روشن است. در حالی که روزنامه‌های مشوق خشونت و جنایت، نظیر کیهان و رسالت حمله به روزنامه خرداد را مهم تلقی نکرده‌اند، روزنامه‌های مخالف جناح محافظه‌کار این اقدام تروریستی را محکوم کرده و اعلام کردند آماده‌اند تا امکانات خود را در اختیار روزنامه خرداد قرار دهند تا بدون تاخیر و وقفه منتشر شود. بر اثر این انفجار، در انتشار خرداد و قه‌ای پیش نیامد.

پیام خانم مریم مختاری

۵۲ روز است که ما در بهت و حیرت و برزخ به سر می‌بریم. دوازدهم آذر بود که محمد به قصد خرید از خانه بیرون رفت و تاکنون باز نیامده است. از همه تلخ‌تر برای من این است که با اینکه نبودن محمد برای من بچه‌ها بسیار ناگوار است، ولی فقدان فرهنگی این انسانه فرزانه و آگاه که در شعر امروز به نقطه اوج و شکوفایی رسیده بود و در تحلیل ادبیات معاصر به خصوص نقد مسایل اجتماعی - سیاسی و فرهنگی چنان سرآمد بود که شاید به شجاعت بتوان گفت یکی از پیشروان اندیشه نو چپ امروز ایران و تحلیل‌گر قوی و روشنفکر زنده در روانشناسی این ملت بود. این را ملت چگونه برخواهد تافت. این فاجعه ضربه بزرگی بود بر پیکر فرهنگ مردم این مرز و بوم. من به یکایک شما نویسندگان، نویسندگان دور از وطن و دوستداران فرهنگ و مروجین فرهنگ تسلیم عرض می‌کنم و این فاجعه‌ای که بر شما گذشت، با شما عزیزانم همدردم، زیرا که او نه تنها همسر و پدری مهربان بود، بلکه معلمی بردبار و با فضیلت نیز بود که مرا همواره در کارهایم همراه و راهنما بود. بخصوص به آینده ادبی و هنری فرزند بزرگمان سیاوش دلپسته بود که او نیز فرزند خلف محمد مختاری است و خواهد بود.

کمک‌های مالی

به مناسبت سالگرد بنیان‌گذاری سازمان
صادق کارگر ۲۰۰۰ کرون به نشریه کار
صادق کارگر ۲۰۰۰ کرون به خانواده شهدا
مرسده ۱۰۰ مارک

نگرانی

نسبت به سرنوشت

زندانیان سیاسی

افزایش یافته است

● بنابر اعلام کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید، از سرنوشت اکبر توفیقی، محمد سعیدی و مرتضی شمس، از زندانیان سیاسی دوران شاه، کامکان هیچ خبری در دست نیست. این سه تن در یک برنامه کوهنوردی ناپدید شده‌اند و مراجعات خانواده‌هایشان به ارگان‌های مسئول و امنیتی کانون بی‌پاسخ مانده است. ● خانواده چهار تن از فعالین سیاسی که در سال‌های اخیر مفقود شده‌اند، با ارسال نامه سرگشاده‌ای به رئیس‌جمهور، خواستار رسیدگی به وضعیت و سلامتی این افراد شدند. بر اساس این نامه، امیر غفوری، سید محمود میدانی، مرتضی علیان نجف‌آبادی و زهرا افتخاری در زمان‌های مختلف در شهر مشهد ربوده شده‌اند و تا به حال از سرنوشت آن‌ها اطلاعی در دست نیست. در این نامه آمده است که با وجود مراجعات مکرر از سال ۱۳۷۵ به کلیه مراجع قانونی و قضایی، با عدم پاسخگویی صحیح از جانب آنان مواجه شده‌ایم. اینک با توجه به برمل شدن دست عوامل توطئه در فجاج اخیر، نسبت به جان افراد فوق هشدار می‌دهیم.

خانواده یک زندانی

سیاسی به نام غلامرضا یاسری که به جرم طرفداری از آیت‌الله منتظری بازداشت شده است، با ارسال نامه‌ای به رئیس‌جمهور خواستار رسیدگی به وضع بازداشت وی شدند. در این نامه با اشاره به اقدامات ضدانسانی وزارت اطلاعات آمده است: اقدام نیروهای اطلاعاتی به آذربمایی، بازرسی غیرقانونی منزل و ربودن اموال شخصی، استراق سمع، ایزاری غیرقانونی که اطلاعات برای توجیه قانون ساختگی و تصنی خود به آن تمسک می‌جوید، احضار خانواده‌ها و لگنه‌دار کردن آبرو و حیثیت اشخاص، عدم حضور وکیل در مراحل بازپرسی، سه ماه حبس انفرادی و شکنجه روحی و جسمی فردی ضعیف‌الجنه که جراحی قلب کرده و تهدید و ارعاب خانواده نامبرده و... جرم محسوب می‌شود. این اتهام اشاعه تفکرات استبدادی منتظری؟ در این نامه همچنین آمده است: به فرض صحت ادعای وزارت مزبور مبنی بر مجرم بودن غلامحسین یاسری، خواهان برگزاری یک محاکمه علنی با حضور هیات منصفه و وکلای ایشان در یک دادگاه صالح و کاملاً بی‌طرف هستیم.

● از اصفهان خبرهای تازده‌ای از بازداشت طرفداران آیت‌الله منتظری می‌رسد. به نوشته روزنامه خرداد، چهار نفر که در برگزاری مراسم شب‌های قدر در اصفهان فعالیت داشته‌اند، به نام‌های فرزانه‌خو، منصور یسارمحمدیان، محمود خیراللهی و امیری، روز ۲۶ دی ماه، در این شهر دستگیر شده‌اند.

مطبوعات مستقل را حمایت کنیم!

نیروهای ارتجاعی دور جدید حمله به مطبوعات را آغاز کرده‌اند. تعطیل نشریه آدینه، حمله با بمب به روزنامه خرداد و وادار ساختن احمد بورقانی معاون مطبوعاتی وزیر ارشاد به استعفا، نشانه‌های این تعرض جدید هستند. انحصارگران، استناد به قانون مطبوعات و تفاسیر مورد علاقه خود از آن را پشتوانه این حملات کرده‌اند. تهاجم قوه قضاییه و دیگر تمامیت‌گرایان حاکم علیه مطبوعات مستقل، روزنامه‌نگاران و دگراندیشان، نشان از آگاهی نیروهای ارتجاع به نقش و موقعیت حساس مطبوعات و تاثیرگذاری آن‌ها در رخدادهای سیاسی، اجتماعی جامعه و بسیج افکار مردمی دارد. محدود کردن آزادی بیان و آفرینش هنری و فرهنگی از طریق سانسور، عقب نشاندن مردم از صحنه مشارکت اجتماعی، تاکید ویژه و به کارگیری نظارت استصوابی در انتخابات شوراها، ایجاد رعب و وحشت در جامعه، تعقیب و دستگیری دگراندیشان و تشدید فعالیت‌های اوباشان حزب‌الله، همگی زیر پوشش مقابله با هرج و مرج و بی‌بند و باری، از توطئه‌هایی است که ارتجاع پیگیرانه تعقیب می‌کند. برای سرکوب مبارزات مردم و روحیه تعرضی آن‌ها که روز به روز با صراحت بیشتری استبداد را مورد حمله قرار می‌دهند، ارتجاعیون خاکریز اول را هدف قرار داده‌اند. مطبوعات، روزنامه‌های مستقل و روزنامه‌نگاران و نویسندگان اولین قربانیان هر تهاجم ارتجاع علیه آزادی هستند. طرفداران خامنه‌ای مرکز ضربات خود را متوجه مطبوعات کرده‌اند زیرا که می‌دانند به علت عدم حضور احزاب و سازمان‌های دموکراتیک در کشور، امکان دستیابی به کسب خیر صحیح و برخورداری از روند وقایع به طور عمده از طریق مطبوعات مستقل میسر است. مطبوعات و دگراندیشان اهل قلم از فردای اتمام جنگ، نقش بسیار موثری در جهت شکستن فضای اختناق کشور ایفا نمودند. طی این مدت حکومت به اشکال گوناگون تلاش کرد سانسور را به نویسندگان تحمیل کند و نویسندگان بارها خطاب به حکومت گفتند که ما فقط نویسنده‌ایم و به حقیقت نویسندگی‌مان نیز وفاداریم و سانسور را هیچ‌گاه نخواهیم تافت. زیرا که ما طالب آزادی اندیشه و بیان بدون کوچک‌ترین قید و شرط هستیم!

اکنون دیگر نقش مطبوعات مستقل در دفاع از اندیشه آزاد و رشد و ارتقا فرهنگ ملی با فداکاری و پایداری فریخته‌گان اهل قلم برای همه روشنفکران و اقشار آگاه کشور به مثابه رکن مهم مبادله آزاد آراء و افکار محسوب می‌شود.

اینک بر همه ماست که در دفاع از مطبوعات مستقل، تمام کوشش خود را در تقابل با نیروی ارتجاع حاکم به کار گیریم و با اقدام مشترک، مبارزه آزادی‌خواهانه در کشور را گسترش دهیم. فریاد اعتراض خود را علیه سرکوب مطبوعات رساتر سازیم و در کنار همه زجرمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران از آزادی مطبوعات دفاع کنیم. با مقاومت متحد و یک‌پارچه خود، ارتجاع حاکم را از یورش به حریم مطبوعات باز داریم.

تغییر قانون مطبوعات، به قانون آزادی مطبوعات و تدوین و تعریف نو از قانون و وظایف مطبوعات در جهت رعایت حق نویسندگان در تفسیر و تحلیل آزادانه، از زهره خواست‌های لاینفک روشنفکران اهل قلم و جامعه مطبوعاتی ماست، قوانین فعلی رژیم اسلامی اصل را نه بر آزادی بلکه بر سانسور و محدودیت بنا نهاده است. برای تغییر این مهم و دست‌یابی به آرمان شریف آزادی، نشاط فرهنگی و امنیت ترویج عقاید در کشور، صفوف خود را فشرده سازیم.

مقالات و نامه‌های رسیده

- یگانگی علم
- چگونگی مهار سرمایه‌های غارتگر
- یک نامه درباره سالگرد ۱۹ بهمن
- کتاب «مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی»
- مصاف با عوامل ترور از منظر اصلاح طلبی
- دکتر اسفندیار طبری
- ترجمه م. شریف‌زاده
- خسرو
- حمید پویا
- محسن حیدریان

ظرف دو هفته گذشته، ارزش ریال در بازار آزاد بیش از ۱۰ درصد کاهش یافت. پس از آنکه خیابان فردوسی تهران شاهد فعالیت‌های تب‌الورد متقاضیان ارز، از خریداران گرفته تا دلالان بود و بهای دلار در عرض دو هفته از ۷۲۰ تومان تا مرز ۹۰۰ تومان رسید. در حال حاضر نرخ دلار بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ تومان در نوسان است.

طی یک سال اخیر، از نرخ پرابری ریال نسبت به دلار آمریکا بیش از ۴۰ درصد کاسته شده است (یک سال پیش نرخ دلار حدود ۵۰۰ تومان بود). تحلیل‌گران اقتصادی، سقوط آزاد ریال را ناشی از علل زیر می‌دانند:

- سقوط بهای نفت: قیمت نفت خام در بازارهای بین‌المللی به پایین‌ترین رقم در ۱۲ سال اخیر رسیده است. تقریباً ۸۰ درصد درآمد ارزی ایران، از محل صدور نفت عاید می‌شود. دولت خاستی در بودجه سال ۱۳۷۷ مبلغ ۱۶/۲۹ میلیارد دلار درآمد نفتی پیش‌بینی کرده بود، در حالی که در شش ماه نخست سال جاری، درآمد نفتی ایران از ۵ میلیارد دلار تجاوز نکرد. دولت در تلاش برای جبران این کسری درآمد از طریق اخذ وام‌های خارجی و پیش‌فروش نفت، موفق نشد و در نتیجه ناگزیر گردید از بودجه ارزی بسیاری از شرکت‌های دولتی، نیمه‌دولتی و شبه دولتی بکاهد.

- حج در پیش است و هزاران زائر، در بازار متقاضی خرید ارزند.

- از آنجا که در اقتصاد ایران تقریباً همه چیز مستقیم یا غیرمستقیم وابسته به واردات است، سقوط آزاد ریال در برابر دلار به معنی افزایش باز هم بیشتر قیمت‌ها و تشدید فشار بر آزاد روی آورده‌اند. سرازیر شدن نقدینگی ریالی به بازار ارز، به سقوط ریال انجامیده است.

- مجلس در چارچوب بودجه ۱۳۷۸، تصویب کرد که نرخ فروش فرآورده‌های نفتی در داخل کشور از آغاز سال آتی تا ۷۵ درصد افزایش یابد. از آنجا که همواره افزایش بهای سوخت در یک واکنش زنجیره‌ای به ترقی همه قیمت‌ها می‌انجامد، اقدام دولت و مجلس این انتظار را ایجاد کرده است که بر نرخ تورم باز هم افزوده شود (دولت مدعی است نرخ تورم ۲۰ درصد است در حالی که ناظران مستقل از ۴۰ درصد سخن می‌گویند). انتظار افزایش تورم، انگیزه‌ای

ایسن ور و اون ور می‌کشید، پسرش نعش ادما را! راننده با صدایی نگران خطاب به کسی که درب کامیون را باز کرده بود گفت: - بهتره چراغ دستی را خاموش کنی رحمان! - چرا؟ - راستش، نمی‌دوم چطور بگم. خاموش باشه بهتره. - نمی‌بینی همه جا تاریکه؟ باید ببینم که چیکار می‌کنم. - راستش، من هم سایه می‌بینم. به چیزایی مثل سایه به نظرم میاد. - چشم بسته غیب میگی ها! خوب معلومه! هر کجا نور باشه سایه هم پیدا میشه! - نه، این سایه‌ها پشت سر تو، اون دور دورا، تو تاریکی بیابون پیدا و ناپیدا میشن، مثل آدم سفید پوش میوتن، مثل مه! شب آرومی نیست. - وقتی آدم خسته باشه چشمش هزار تا چیز می‌بینه. - نه، به چیزایی خودتونو به من نشون میدن. نگاه کن! اونجا، اون ته بیابون را نگاه کن! - زده به سرت هاست! تو این تاریکی ته بیابونو چطور می‌بینی؟

سقوط آزاد ریال!

ایجاد هر گونه گشایشی در اوضاع اقتصادی، به گونه‌ای تنگاتنگ به گشایش سیاسی در ایران گره خورده است. واقعیت سرسخت اقتصادی این است که دیگر جمهوری اسلامی نمی‌تواند حتی با چوب حراج زدن به منابع ملی و طبیعی ایران، نیازهای روزمره کشور را تأمین کند. هیچ شعار و هیچ دروغی نمی‌تواند این واقعیت سرسخت را بپوشاند. به نظر می‌رسد کاهش بهای نفت در بازار جهانی، نه یک نوسان زودگذر، که یک پدیده ساختاری است که قبل از هر چیز به افزایش شدید عرضه در بازار انرژی جهانی مربوط می‌شود. نفت قفقاز و آسیای میانه، به زودی به بازار سرازیر خواهد شد. سیاست‌های ماجراجویانه جمهوری اسلامی در منطقه، باعث شد به جای ایران که مسیر طبیعی عبور نفت و گاز قفقاز و آسیای میانه است، این کشورها راه ترکیه را برگزینند. در نتیجه، ایران نه از محل فروش خود درآمد سابق را دارد و نه از طریق مشارکت در صدور نفت همسایگان. با توجه به کاهش شدید بهای نفت، از جاذبه پسروده‌های کشف و استخراج نفت ایران برای سرمایه‌گذاران خارجی مانند بنابرین، ایران که می‌توانست در روزهای بهتری تدارک اقتصاد کمتر نفتی را ببیند، اینک در شرایط فلاکت و افلاس ناگزیر از برداشتن چنین گامی است.

در جهانی که در آن، اقتصادهای ملی بسیار نیرومندتر از ایران، نمی‌توانند از عواقب روند "جهانی شدن" بگریزند، سبدهایی است که هیچ طرح استراتژیکی یا کوتاهمدتی برای بهبود وضعیت اقتصادی ایران، نمی‌تواند بدون توجه به تقسیم کار بین‌المللی و نقش ایران در اقتصاد جهانی تدوین شود. خودکفایی در جهان امروز افسانه‌ای بیش نیست. جمهوری اسلامی در همان حالی که شعار خودکفایی می‌دهد، در بازارهای مالی بین‌المللی دربرده به دنبال استعمال وام‌های ایران و گرفتن وام‌های جدید است. حکومت رقم بدهی‌های خارجی ایران را به بیش از ۲۰ میلیارد دلار رسانده است. هر برنامه‌ای برای گشایش

اقتصادی، باید به این سؤال پاسخ دهد که ایران، در چه جهانی قرار دارد؟ اقتصاد جهانی چه چیز قابل رقابت دارد که عرضه یکسان یکسان سئوال، نزدیک به نیم قرن است که فقط همین است: نفت، در حالی که کشور ما علاوه بر منابع زیرزمینی، حداقل از سه عامل اقتصادی تعیین‌کننده زیر نیز برخوردار است:

- مهم‌ترین سرمایه ملی ایران، نه نفت، که نیروی انسانی آن است. جمعیت ایران به طور غالب، جوان و در سن کار و غالب، خلاقیت اقتصادی است. به طور کلی، سطح آموزش نیروی انسانی در ایران، بالاتر از همه کشورهای دیگر منطقه است. ایران تنها بیش از یک میلیون دانشجو دارد و هر چقدر هم که سطح تحصیل در دانشگاه‌ها بر اثر سیاست‌های حذف و تصویب فقها پایین آمده باشد، کسی که به دانشگاه می‌رود، حداقل تا حدی می‌آموزد که چرا و چگونه باید بساموزد. جمهوری اسلامی، بدترین محیط برای بالفعل کردن این بزرگترین سرمایه ملی ایران است. در شرایطی که قدرت و اقتصاد در چنبره یک اقلیت کوچک است، چه انگیزه‌ای برای کار و فعالیت می‌ماند؟ در شرایطی که مردم، حکومت را از آن خود نمی‌دانند، چرا باید نسبت به تکنولوژی مالی دولت، تفاهم نشان دهند؟ در شرایطی که ایدئولوژیک و خانوادگی به بلای‌ها برای میلیون‌ها میلیارد شدن کافی است، چه ارج و قربی برای کار مفید اقتصادی می‌ماند؟ استفاده از بزرگترین سرمایه ملی ایران، یعنی نیروی انسانی، از یک سو منوط به گشایش سیاسی و برقراری حکومت مردم

می‌شود و از سوی دیگر مستلزم ایجاد محیطی است که در آن سرمایه‌گذاری، چه داخلی و چه خارجی، در عرصه‌های به لحاظ اقتصادی مولد، سودبخش و مطمئن باشد.

- موقعیت جغرافیایی: ایران در محل تلاقی حوزه‌های اقتصادی اروپا و آسیا واقع شده است. ایرانیان از دیرباز بر مبنای این موقعیت مناسب، استعداد شکوفایی در عرضه خدمات اقتصادی و تجاری به سایر ملل داشته‌اند. در حال حاضر، به جای

کامیون به غرش درآمد و جایجا شد. سپس موتور درجا ناله سرداد. صدای سیردن و فرو ریختن خاک به گوش رسید، و صدای فرسافتادن نعش‌ها، صدایی خفه و مبهم که اگر من از آنجده در جریان بود اطلاع نمی‌یافتم هرگز نمی‌توانستم متشاً آن را حدس بزنم. به همراهِ جسد‌ها خاک و شن نیز بار کامیون کرده بودند تا کار پرکردن و پوشاندن گودال را همزمان انجام دهند. می‌توانستم مجسم کنم که چگونه پیکرها در گودال فرو می‌افتند و همزمان چندین تن خاک روی آنها را می‌پوشاند و از چشم زندگی پنهانشان می‌کند. چند لحظه بیشتر طول نکشید. کامیون از نفس افتاد، و سکوت همه جا را فرا گرفت.

از سنگینی سکوت می‌توانستم صدای گردش خون را در مغزم بشنوم. صدای زندگی در یک کشور. صدای آیشار سرکشی که هنوز به سرخی فرو می‌ریخت و از رگ‌ها و میویرگ‌ها می‌گذشت و دشت زندگی را سیراب می‌کرد. من با صدای این آیشار در خلا سقوط می‌کردم. سقوط می‌کردم و به اعماق زمین فرو

ایران که مناسب‌ترین محل برای تبدیل شدن به مرکز تجاری منطقه است، شرکت‌های بین‌المللی در اطراف ایران استقرار یافته‌اند و کشور ما را دور می‌زنند. این نیز جز به دلیل سیاست جهانی و منطقه‌ای مخرب جمهوری اسلامی نیست. چسرا بساید در شرایطی که قابلیت‌های بزرگانی ایرانیان، تسلط بسیاری از آنان به زبان انگلیسی و موقعیت جغرافیایی، ایران را می‌تواند بالقوه به جذاب‌ترین مرکز ارائه خدمات تجاری به منطقه تبدیل کند، چرا باید ایران همچین در انزوا باشد؟

- آب و هوا و خاک حاصلخیز: جمهوری اسلامی در بدو روی کار آمدن، گفت که می‌خواهد ایرانیان نان شب خود را تولید کنند. در حالی که به لحاظ طبیعی، امکان این کار فراهم است، این حکومت بر نیاز ایران به مواد غذایی وارداتی افزوده است. حکایت غریبی است: اتحادیه اروپا به کشاورزان اروپایی سوسید می‌دهد تا مثلاً به ایران مواد غذایی صادر کنند، و دولت ایران نیز برای مصرف همین مواد غذایی در داخل ایران سوسید می‌دهد. حکومت جمهوری اسلامی ۲۰ سال وقت داشت که کشاورزی ایران را مدرنیزه کند و بر انگیزه تولید کشاورزی بیافزاید. اما اقداماتی که در این زمینه صورت گرفت، کفاف جبران انفجار جمعیت بر اثر سیاست‌های غیرمستولانه جمهوری اسلامی را نداد. ایران به طور بالقوه قادر است نه تنها نیازهای غذایی خود را تأمین کند، بلکه از محل صدور مواد غذایی نیز بر درآمد ارزی خود بیافزاید. اما جمهوری اسلامی صادرکنندگان غریب‌نیتی را و می‌دارد ارز حاصل از آن را به بهای ۳۰ درصد کمتر از نرخ بازار بفروشد. در نتیجه، صادرکنندگان به جای آنکه درآمد خود را به ریال تبدیل کرده، در ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند، بیشتر به دنبال آنند که در ازای صادرات خود، جنسی وارد کنند.

اگر بر این عوامل مساعد، استفاده مناسب و نه فروش حراج‌گونه منابع زیرزمینی را بیافزاییم، می‌بینیم که کشور ما، دارای پتانسیل عظیمی برای غلبه بر مشکلات اقتصادی خود است. مساعی که نمی‌گذارد این نیروی بالقوه به بالفعل تبدیل شود، یک نام دارد: جمهوری اسلامی.

می‌رفتم. گنج و سنگ و منجمد بودم. درد گلو و گردنم بیدار میکرد. تم شدیدتر شده بود. هم بی تاب و هم بی توش و توان شده بودم. انگار قلم در گلویم می‌تپید. تنوع داشت. زندگی لقمه ترش و تلخ و لزجی شده بود بیخ گلویم که هر آن ممکن بود آنرا استخراج کنم. در آستانه بی‌هوشی بودم که متوجه شدم کسانی به سمت مخفی‌گاه من پیش می‌آیند. انگار خود مرگ بود که به من نزدیک می‌شد. تم چنان بود سکون مرده‌وار عادت کرده بود که اگر می‌خواستم نیز نمی‌توانستم آن را به دفاع از خود برانگیزم. اگر می‌آمدند سراغ من و می‌فهمیدند که زنده هستم چه پیش می‌آمد؟ با شگفتی دریافتم که برایم بی تفاوت شده است. همچون کشتی بی‌لنگر به دست امواج حادثه سیرده شده بودم. دیگر حالت انتظار هم نداشتم. از مسیر زمان کنار رفته بودم و در کرانه ابدیت رویدادهایی را تماشا می‌کردم که بیرون از دنیای من جریان داشتند.

ادامه دارد

شاید دوباره دیداری بود

(۳)

امیر مَمبینی

کامیون در فاصله‌ای نه چندان دور ایستاد. از آن هنگام که چراغ‌هایش را دیدم تا وقتی که به مقصد رسید زمان درازی طول کشید. گویا آنها در مسیر خود چند جای دیگر را واری کرده‌اند اما مکان مناسب‌تری نیافتند. با این که سرم در حفرة بغل گور جای گرفته و با خاک پنهان شده بود، صداها را به روشنی می‌شنیدم. خاموشی سنگین بیابان به من کمک می‌کرد تا جزئیات حرکات سرنشینان ماشین را از روی سسرو صدایی که راه می‌انداختند حدس بزنم. در سنگین کامیون با صدای گوش‌خراش و پُر طنینی باز شد. کسی با فریاد به آنکه گویا در عقب ران باز کرده بود گفت: - فقط بیل‌ها را بردار! - نعل‌ها را در نیاریم؟ فرد نخست گفت:

- جک می‌زنیم، همه را با هم می‌ریزیم توی گودالی. - حالا کی حال داره این وقت شب خسته و کوفته تو این گودال بیل بزنی. - برای چی بیل بزنی؟ خدا خودش بیل زده و گور اینا را آماده کرده! صدای خفنه کس دیگری از جایی دورتر شنیده شد: - این چاله که گود نیس برادر. نعش‌ها می‌مونن بیرون و مردم می‌بینن! اولی در حالی که مثل کلاغ قارقار میکرد و می‌خندید گفت: - مردم توی این کویر نمکار چه می‌کنن؟ ما اینا را آوردیم اینجا که مردم نبینن دیگه! کسی که درب عقب کامیون را باز کرده بود با تسمخر گفت: - طلفیا! حالا تا دلشون بخواد می‌تونن دور از چشم همه جلسه بذارن. نفر سوم، که از چیزی بیم



اعلامیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به مناسبت فرارسیدن ۱۹ بهمن

نوزدهم بهمن ماه ۱۳۴۹ اگرامی باد!

رفقا! بیست و هشتمین سالگرد بین‌گزارای سازمان را به همه شما رفقا شادباش می‌گویم و دست تک‌تک شما یاران پایدار در مبارزه برای دموکراسی و عدالت اجتماعی را به گرمی می‌فشاریم. جنبش ما کار سترگ خود را با چند گروه کوچک از انسان‌های بزرگ آغاز کرد و در زمانی کوتاه تاریخ پرجمع را پدید آورد. امید به تغییر رژیم استبدادی و پیدادگر در کشور و احساس مسئولیت عظیم برای تحقق این امید و آرزوی انسانی و شریف، ویژگی برجسته آغازگران جنبش ما، و باور به آنچه که حقیقت فهمیده می‌شد و صداقت و فداکاری در راه این باور، شناسنامه هر فدائی خلق بود. راز و رمز ریشه‌دوانیدن جنبش فدائیی در صحنه سیاسی و اجتماعی میهنمان، تنها در آن نبود که فدائیان اهداف والای مردمی را آرمان‌های خود قرار دادند، بیش از آن در این واقعیت نهفته بود که ما همه هستی خود را در راه تحقق باورهایمان فدا کردیم.

رفقا! ما این سعادت را داریم که در بیست و هشت سالگی جنبش فدائیی خلق، شاهد گسترده‌ترین و در همانحال ژرفترین تلاش‌ها در راه آزادی و دموکراسی در کشورمان هستیم. مبارزه بخاطر آزادی فکر و عقیده و تلاش برای تأثیرگذاری و در دست‌گرفتن روندهای سیاسی در کشور توسط مردم - مردمی که از حق رای خود نمی‌گذرند و رای خود را وسیله موثر مبارزه سیاسی قرار می‌دهند - هیچگاه و هرگز اینگونه در جامعه ما نهادینه نشده بود. روندی که در مخالفت با استبداد حاکم در میهنمان جریان دارد و هشیارانه در اندیشه تسخیر سنگر به سنگر مواضع استبداد است، روندی بی‌پایانگشت و پیوند با این روند، همانا وظیفه استراتژیک و روز ما را تشکیل می‌دهد. ما بزرگداشت یا و خاطره رفقای فدائی خلق خود در طول ۲۸ سال گذشته را چیز این نمی‌دانیم که هرآنچه در توان داریم برای مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی در کشورمان به کار گیریم تا به هدف غایی و انسانی خود که استقرار جامعه‌ای پیشرفته و دادگراانه در ایران ماست، برسیم. درود به نام و خاطره همه فدائیان خلق که به خاطر آزادی و سعادت مردمشان جان باختند.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۹ بهمن ماه ۱۳۷۷

از حماسه تاریخی سیهاکل تا پدید آمدن سازمان فدائی در پهنه سیاسی کشورمان، و از نقش آفرینی فدائیان خلق در انقلاب بهمن تا برآمدن سازمان به عنوان یک نیروی مردمی در هر نقطه از ایران ما، و تا به امروز که همچنان چون دوره حاکمیت شاه دیکتاتور زیر شدیدترین سرکوب‌ها قرار گرفته‌ایم، ۲۸ سال می‌گذرد. این ۲۸ سال برای ما سراسر زمان تغییر و تحول بوده و در همانحال سراسر ثبات در اصلی‌ترین آرمان‌هایی که از روز نخست آنها را پرچم خود قرار دادیم. اینک ما در ادامه راه پر فراز و نشیب، و ملو از آزمون‌های کامیاب و ناکام، بر این باور هستیم که: نه خود را ولو با نیت خیر قیم مردم بدانیم و نه با هیچ‌نوع از قیم‌مایی کنار بیاییم. عشق به مردم و خوشبختی‌خواهی برای توده‌های خلق، بیش از همه در آن تجلی می‌یابد که به حق مردم برای تعیین سرنوشت خودشان احترام بی‌خداشده قابل شد. مهم‌ترین دستاورد فکری ما طی همه حیات سیاسی و نظری‌مان در آنست که یاور مردم باشیم تا بتوانند خود

- روز وصل دوستداران یاد باد
- یاد باد آن روزگاران یاد باد
- کامم از تلخی غم چون زهر گشت
- بانگ نوش شادخواران یاد باد
- گر چه یاران فارغند از یاد من
- از من ایشان را هزاران یاد باد
- مبتلا گشتم درین بند و بلا
- کوشش آن حق‌گزاران یاد باد
- گر چه صد رودست از چشم روان
- زنده رود باغ‌کاران یاد باد
- راز حافظ بعد از این ناگفته ماند
- ای دریغا رازداران یاد باد

خواجۀ شیراز

در میان گذارند. روی داده‌های گوناگون در دوره‌های گذشته زندگی سازمان گاه این ویژگی را کم‌رنگ‌تر کرده است. باری این باوری درست است که یک نیروی سیاسی مردمی باید به مردم باور داشته باشد.

از سوی دیگر باید با مردم در میان گذاشت که ساختن ایران فردا چه دشواری‌هایی دارد و چه فشارهایی بر آنان خواهد آمد. باید مردم بدانند چه سود و زیانی در پی آمدن این یا آن دگرگونی در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پدید خواهند آمد.

هم‌آهنگی ارزش‌ها

آرزوها و ارزش‌های نیکی که نیروهای آزادی و داد به آن باور دارند، به هم پیوسته‌اند. یکی از آموزش‌های بزرگ انقلاب بهمن آن است که همیشه باید هشدار بود تا به بیانند پیش‌برد و زمینی کردن این یا آن آرزو و امید، آرمان‌های دیگر زیر پا گذاشته نشوند.

پایان سخن یا دو صد گفته

چون نیم کردار نیست، آزادی‌خواهان ایران زمانی برای از دست دادن ندارند. ما باید هر چه زودتر استین بالا زنیم و گذر زمان را پیش از این به بازی نگیریم. ما باید خود را رویای گسرداندن کشور کنیم. ما آزادی‌خواهان ایرانی در درون و بیرون از ایران می‌توانیم و باید گام‌های هم‌آهنگ‌تری برداریم. ما اگر بخواهیم، اگر به نیروی خود باور کنیم و خود را آن گونه که هستیم در ایران و جهان بنمایانیم، توان آن را داریم که ایران را از سرانجام یک پسرارچه همه ما مردم به تارک‌هایی سر به گردون بر آورده دانش، خسرده، به‌روزی و داد برسانیم.

یساران آزادی‌خواه بایید از انقلاب بهمن پسند بگیریم، روی داده‌های ایران و جهان را با دیده بینم و نگرانی بررسیم تا هشیار و اژیر ایران را به سرانجام خوش برسانیم! اغوش هم‌کاری ما به روی همه آزادی‌خواهان راستین گشوده است.

قدرتی بیگانه نبوده است، باری همواره کوشیده است ایرانیان را وادار به پذیرش فرهنگی کند که از آغاز از آن ایران و ایرانی نبوده است. گر چه از سده‌های دور زبان بخشی از مردمان ایران نیز عربی است، باری وادار کردن مردمان یک کشور به پذیرش این گونه یک فرهنگ و زبان برای آن که این‌ها از آن یک دین هستند، خود گونه‌ای از بیگانه‌پرستی است. مردمان ایران از دیرباز فرهنگ درآمیخته‌ای از فرهنگ و اندیشه‌های یکایک مردمی داشته‌اند که در این سرزمین زندگی می‌کنند.

داد و ستد با کشورهای دیگر در همه زمین‌ها باید تنها بر پایه سود و زیان مردم ایران پا بگیرد و پیش برده شود. مردم و میهن ما پاسخگوی نیازهایی این یا آن کشور به آرامش و آسایش و ... نیستند. میهنی بودن و تنها به مردم و کشور خود اندیشیدن باید باور پنداین نیروهای میهن‌دوست و آزادی‌خواه باشد.

باید کوشید ایرانیان با تاریخ

چندین هزار ساله خود و تاریخ پیکارهای دیرینه خود در راه آزادی و داد آشنا شوند و از آن آگاهی پیدا کنند.

رو راستی با مردم

باید با مردم روراست بود. تنها کسی به مردم دروغ می‌گوید که یا چیزی برای پنهان کردن داشته باشد و یا به مردم باوری نداشته باشد. پیدا است که روراست بودن با مردم این نیست که برخی رازهای ویژه را در روزنامه‌ها چاپ کنند. روراست بودن با مردم برابر است با باور به این که آن‌ها دارندگان راستین این سرزمین و پیمانداران بر نیروهای سیاسی است که هر آن چه را در باره کشور و چگونگی از میان برداشتن دشواری‌های راه پیش‌رفت آن می‌دانند با مردم خود در میان بگذارند. درست است که روراستی با مردم شیوه روزمره سیاستمداران در بسیاری از کشورهای جهان نیست، باری بنیان‌گزاران سازمان ما این الگو را از خود به جا گذاشته‌اند که باورهای خود را آشکارا با مردم

پیرو خمینی در گرما گرم انقلاب بهمن از کاستی‌های برخورد دیگر نیروهای سیاسی بود. در هنگامه پیکار سیاسی امروز نیز دیده می‌شود که برخی نیروها چون سلطنت‌طلبان در پی ماست‌مالی کردن پیشینه سیاه خود و گروهی دیگر چون مجاهدین در پی بزرگ کردن کردارهای نادرست امروزین‌شان هستند. به فراموشی سپاردن پیشینه نیروهای سیاسی نه به سود آزادی و داد، نه به سود همکاری این نیروها با یکدیگر، که تنها به زبان ایران و ایرانی است. تاریخ ما گواها از این دست بسیار دارد.

در ایسن زمینه باید از بزرگ‌نمایی کاستی‌های دیگران و کوچک کردن گناهان خود پرهیز کرد.

بیشتر گرمی به مردم

ایرانی بهتر تنها با پشت‌گرمی مردم و فرزندان سیاسی آنان به یکدیگر شدنی است. در دهه‌های گذشته، تاریخ سیاست ایران پر از نیروهای سیاسی‌ای بوده است که به خواسته‌ها و سخنان خود را نه با سود و زیان ایران و ایرانیان که با نیازه‌های بیگانگان هم‌آهنگ کرده‌اند. از دربار قاجارها تا دربار پهلوی‌ها همواره جدالی پنهان و آشکار میان هواداران روسیه، آمریکا، فرانسه، انگلیس و... بوده است. در میان گروه‌های سیاسی بیرون از دربار نیز این گرایش‌ها و این هم‌آهنگی ناخوشایند بسیار به چشم می‌خورد است. نیازه‌ها و خواسته‌های مردم ایران و میهن ما تنها با نگاه گسترده و باز به درون مرزهای این آب و خاک دیدنی است، نه با چشم و گوش سپردن به بیگانگان.

این رفتاری بسیار درست و پسندیده است که از خوب و بد دیگران بی‌موزیم. باری این که این یا آن کشور، این یا آن اندیشه‌ای را که هیچ‌گونه پیوند تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با مردمان ایران ندارند، الگوی ساختن ایران آباد و آزاد بگذاریم، کاری بس پیچیده و نادرست است. در باره حکومت اسلامی باید گفت که اگر چه این حکومت پابوس

فراموشی پیشینه نیروهای سیاسی میانه هم‌آوا نبوده‌اند. اگر دگرگونی‌ای در این زمینه رخ داده، که به راستی نیز چنین است، در پی آمد انقلاب بهمن و نیز کوچ وادار بسیاری از سازمان‌های پیشینه‌دار سیاسی به بیرون از مرزهای کشور است. گروهی از نیروهای سیاسی ایرانی اکنون به این باور رسیده‌اند که دگراندیشان آنان نیز باید آزاد باشند.

باور به آزادی و تلاش برای ساختن ایرانی آزاد برجسته‌ترین و نخستین آماج یگانگی است که می‌تواند بیش‌ترین نیروهای سیاسی ایران را گرد هم آورد. این گرد هم‌آیی می‌تواند درنگی بارز برای نزدیکی این نیروها به یکدیگر باشد.

پیشینه نیروهای سیاسی

نیروهای سیاسی نیز همانند مردم بی‌کاستی نیستند. این کاستی‌ها در زمینه کارکرد سیاسی سازمان‌های سیاسی به سیاست‌ها و کردارهای نادرست و ناکامی‌ها و شکست‌ها می‌انجامد. در میان نیروهای سیاسی ایران نیز می‌توان نیرویی را سراغ گرفت که از کاستی و شکست، از سیاست‌های نادرست کوچک و بزرگ به دور باشد. سازمان ما بارها کاستی‌ها و نادرستی‌ها نگاه بساور نگرانی راه و کسارها و سیاست‌های خود را آشکارا بازگفته است. بیم این گرایش همواره در بررسی گروه‌های سیاسی هست، که این یا آن گروه به امید نمایاندن چهره‌ای بهتر و پسندیده‌تر از خود کمبودها و شکست‌های خود را پنهان و یا لاپوشانی کند. این گرایشی زیان‌مند است و به پیوند میان نیروهای سیاسی آسیب‌های جبران‌ناپذیری می‌رساند. گروه‌های سیاسی باید از این تلاش پرهیز کنند.

از سوی دیگر نباید هم گذاشت که سازمان‌های دیگر پیشینه خود را به فراموشی مردم سپارند. آن سازمانی که بدی‌های پیشینه خود را به فراموشی می‌سپارد، یا در پی فریب مردم است یا هنوز به آن بسدی‌های آشکار بساور دارد. فراموشی پیشینه نیروهای سیاسی

پیکارگران و بخش‌های دیگری از روشن‌فکران ایرانی به چشم می‌آید.

انگیزه این برخورد هر چه هم باشد، پی آمد آن به سود میهن ما نیست. از من تاریخ در بسیاری از کشورها نشان داده است که بسودن سازمان‌هایی پیکار در چارچوب جنبش‌های سیاسی، آزادی و داد هیچ گاه آرزویی بیش نخواهند بود.

در ایسار آزاد فردا باید نیروهای سیاسی با یکدیگر کار کنند. باید توانایی آن را داشت که با دگراندیش سیاسی خود به گفتگو نشست و هر آن‌جا که سود و زیان مردم پیش می‌آید، دست هم‌کاری به سوی هم دراز کرد. اگر ما امروز می‌بایک با گذاشتن در راه هم‌کاری با یکدیگر برای گرفتن آزادی را نداشته باشیم، دشوار می‌توان پیش‌دید که فردا روزی برای برداشتن این یا آن دشواری از سر راه پیش‌رفت کشور و به‌روزی مردم دست یکدیگر را بفشاریم. از کاستی‌های انقلاب بهمن دسته‌دستی نیروهای سیاسی میانه و راست، امیدهای پی‌ریزی ایرانی آزاد، نیز بود. نیروهای میانه به ویژه در پی پذیرفتن نخست‌وزیری شاد و خمینی از سوی بختیار و بازرگان دو دسته شدند. در میان چه‌ها نیز گاه چنددستگی روزمره بود. همانگی و گفتگو و پیوندی هم میان نیروهای چپ و میانه نبود.

باور راستین به آزادی

باور راستین به آزادی برابری است با بساور به آزادی دگراندیشان. این برداشت از آزادی و باور این گونه به آن در میهن ما پیشینه‌ای کهن ندارد. ما در روزمره زندگی خود چنین نمی‌نمایند که هر آن کس که در نام‌خوانی آزاردهنده است، چنین برمی‌نماید که هر آن کس که در آرزوی دگرگونی بنیادین در ایران است، نمی‌تواند بر راستی نیاز به سازمان‌های سیاسی چشم پوشد. باری چنین برمی‌آید که یا این برآورد نادرست است و یا کار در جای دیگری گیر دارد. نه تنها بسیاری از پیکارگران سیاسی به سازمان‌های سیاسی نمی‌پیوندند، که تلاشی گاه پیگیر در رویارویی با سازمان‌های سیاسی در میان این

بهمن سرخ، بهمن سیاه

ادامه از صفحه ۶

یک پارچگی در «آری»
یک پارچگی کارکرد سیاسی تنها بر پایه یک «آری» می‌تواند پا بگیرد. آری‌هایی که هم در زمان انقلاب بهمن ۵۷ و تاکنون نیز می‌تواند پایه هم‌کاری و هم‌گامی میان نیروهای میهن‌دوست ایران باشد، آری به آزادی و آری به گرفتن سرنوشت مردم در دستان خویش است. نه گفتن به یک پیداد، برابر با آری گفتن به آزادی نیست.

باور به خود و تلاش برای سازمان‌دهی مردم

نیروهای سیاسی آزادی‌خواه باید بار دیگر به توان خود در سازمان‌دهی مردم باور کنند. ما باید به خود ایم و ببینیم که آن نیرویی که همه ما با هم می‌توانیم به خیابان‌ها بیاوریم بسیار بیش‌تر از برآمدن نیروهایی است که هر یک از ما به تنهایی بسج می‌کنیم. پس باید استین بالا زد و مردم را سازمان‌دهی کرد. سازمان‌دهی مردم کشاندن آنان به نشست‌های هسته‌های سازمان‌های ما نیست، گر چه این راه را بر مردم نباید بست. بر ماست که راه‌های برآوردن آرزوهای نیک دیرین مردمان این سرزمین را بیاییم. ما مردم دردهای خود را به خوبی می‌دانیم. بر ما نیروهای سیاسی است که این دردها را ریشه‌یابی کنیم و راه درمان آن‌ها را به مردم بازگویم.

این پنداری بسیار نادرست است که یک نیروی آزادی‌خواه در ایران بتواند به تنهایی بر سر کار آید و ایران را به سود ایرانی بسج‌رخسازد. دشمنان آزادی و فرمان‌روایی مردم در میهن ما هنوز چنان نیرومندند که هیچ یک از نیروهای سیاسی آزادی‌خواه به تنهایی توان رویارویی با آن‌ها را ندارد. اندیشه آزادی‌خواهانی و مردم‌سالاری در میهن ما نیز چندان ریشه‌دار نیست که از فردای سر کار آمدن یک نیروی «خوب» بازگشت‌ناپذیر شود. در ایران ما راه آزادی هنوز راهی دشوار است و ما نیروهای آزادی‌خواه تنها هم‌گامی این راه را داریم. تنها هنگامی این پری‌واره رنجور به میهن ما پای خواهد گذاشت و بومی این مرز و بوم هزاران ساله خواهد شد که ما آزادی‌خواهان هم‌دل، هم‌راه، هم‌سخن و هم‌گام



به بهانه

بیست و هشتمین

سالگرد

حماسه

سیاهکل

۲۸ سال

فدایا

بودن

بودند. تنها گوشه ناچیزی از این دانسته‌ها در زمان انقلاب به گوش ما رسیدند. برای نمونه ما از زبان خود تهرانی، دژخیم شاه چگونگی کشتار جزئی و یارانش را شنیدیم. بخش دیگری از روی دادهای پیرامون سازمان در سینه مردم میهن ما پراکنده است. دو حکومت پیدادگر دست ما را در دست‌رسی به این دانسته‌ها بسته است. تازه این هم هست که بی‌گمان گذشت زمان گرد فراموشی بر این یادها نشاند و خواهد نشاند.

امروز آرمان‌های ما همان‌هایی هستند که در زمان پیدایش سازمان بودند. آری! این درست است که برخی برداشتهای ما در باره این یا آن آرمان‌مان دگرگونی‌هایی گاه بنیادین داشته‌اند. خود این دگرگونی‌ها نیز بنیانی تاریخی دارند و بدون بررسی زمینه‌های پیدایش و دگرگونی آن‌ها بررسی‌دنی نیستند. آن باورهایی که فداییان خلق ایران همواره با پشت‌گرمی به آن‌ها سرافراز پیکار کرده‌اند چنین‌اند:

میهنی بودن یا رومیایی با

وابستگی به بیگانه

یکی از بنیادی‌ترین پایه‌های پیدایش سازمان رومیاری با وابستگی شاد به بیگانگان بود. از سوی دیگر هماهنگی بیش از اندازه کارکرد سیاسی حزب توده ایران با سیاست‌های اتحاد شوروی که گاه دیگر رنگی از خود باور بودن این تنها حزب گسترده چپ آن روز را نیز به جای نمی‌گذاشت هم، به همان اندازه در برانگیختن نیاز به پیدایش یک «جنبش نوین چپ» در میان دودمانی از پیکارگران جوان ایرانی کارساز بود. سازمان ما از آغاز تاکنون همواره سازمانی میهنی بوده است و هیچ‌گاه سیاست‌های خود را با سنگ بیگانگان نسنجیده است. از این روی میهنی بودن که در فرهنگ ما با واژه «ملی» به گوش آشناتر است، و بخشی از نیروهای میانی رنگین‌کمان سیاسی ایران آن را ویژه خود داشته‌اند، همواره بیان‌گو یک ویژگی برجسته سازمان ما بوده است.

با این که بنیان‌گذاران سازمان ما همگی کمونیست و باورمند به سوسیالیسم بودند، نام فدایی خلق را برای خود برگزیدند. یک برداشت از این نام مهر بی‌اندازه آنان به این خاک و مردمان آن بوده است. از زمینه‌هایی که ما را به پشتیبان از خمینی کشان، یکی هم آغاز جنگ عراق با ایران و آمادگی ما برای رفتن به پاس‌داری از میهن بود. ما در جریان این جنگ بود که بیش‌تر به خمینی نزدیک شدیم.

باور به داد، سوسیالیسم، کمونیسم

رومیاری با ستم و پیداد

این که بنیان‌گذاران سازمان ما به پیداد کینه می‌ورزیدند، در پیش‌تر نوشته‌های سازمان خواندنی است. آن‌ها از پیداد و ستم بیزار بودند و ما نیز هنوز بیزاریم. بسیاری از فداییان خلق به ویژه در سال‌های ۴۰ و در سال‌های نخست پیکارشان به بررسی شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی مردم پرداختند. برای نزدیک به همه فداییان خلق پیکار با شاه پیکار با

بیدادگر نیز بود. بیدادگری که دارایی‌های کشور را به دست خود و خانواده‌اش بر باد داد، شاهی که پس از انقلاب سفید نیز از قدر قدرتی خان‌های پیشین نکاست و آن‌ها را تنها از آن شاخه بیدادگری به شاخه مدرن آن پر داد. فداییان خلق همواره با راه‌کارهای شاه که نیز کشاورزان را گروها گروه به کوچ ناگزیر به شهرها و زندگی در حلی آبادها می‌کشاند رویارویی می‌کردند. سازمان ما همواره سر بلند رویارویی با افزایش شکاف میان دارا و ندار در این سرزمین پراندوخته بوده و مانده است. ما همواره دشمنان چپاول مردم از سوی دو حکومت بیدادگر بوده‌ایم. ما دهقانان را به خواست‌های دادخواهانه فراخواندیم. گر چه بافت مذهبی نیرومندتر روستاها کار فداییان خلق در آن‌ها را دشوارتر از شهرها می‌کرد، ما هر آن‌جا که توانستیم ندای دادخواهانه مردم شدیم. ما در ترکمن صحرا در سازمان‌دهی جنبش دهقانی کار بزرگی کردیم.

ما خود را نواده همه دادخواهان این سرزمین کهنسال از کاوه افسانه‌ای گرفته تا مزدک می‌دانستیم. برای ما جهان بیداد سرمایه‌داری و امپریالیسم و جهان داد کمونیسم و سوسیالیسم بود. این دو برای ما جهانی آرمانی بودند که در آن هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، جهانی که بیداد از آن رخت همیشگی بر بسته است. ما به این دو جهان دل بسته بودیم و در راه آن سر و جان می‌دادیم. باری آن‌گاه که کاستی بنیادین کشورهای سوسیالیستی را دیدیم، نه از آرمان‌های دادخواهانه دیرین ایرانیان و دیگر مردمان آزاده جهان، که از پیوند تنگاتنگ با این کشورها گسستیم.

برابری زن و مرد

باور به برابری زن و مرد و تلاش برای زمینی کردن این برابری از کارهای دشوار سازمان ما بوده است. ما همواره از آغاز پیدایش سازمان تاکنون گفته‌ایم و همواره روراست خواسته‌ایم که روزی زن و مرد برابر شوند و باشند. باری در این راه دو دشواری بیش از هر چیز پیش پای ما بوده‌اند. نخست آن که در کشور ما که هیچ‌گاه باور و الگویی از برابری زن و مرد در میان نبوده است، باور راستین و روزمره به این برابری کار دشواری است. ما از زن و مرد هیچ یک در خانه، آموزشگاه‌ها، جای کار و کوچه و خیابان و ... نه آموزش برابری زن و مرد را دیده بودیم و نه رفتاری که نشانه باور به آن باشد.

دیگر آن که بیش‌تر ما برابری زن و مرد را در مردانه کردن زن می‌دیدیم. راست است که برابری زن و مرد بدون پذیرفتن برخی ناهمگونی‌های زنان و مردان با یکدیگر شدن نیست. برابری مرد و زن در فراهم کردن زمینه‌های برآورده شدن نیازهای هر یک از آنان است.

آزادی خواهی

آزادی آزادی دیرین ما فداییان خلق ایران بوده است. تعدادی از بنیان‌گذاران سازمان و پیکارگران آغازین آن که بیش‌ترشان دیگر در میان ما نیستند، گروهی از آنان در جبهه ملی و گروهی دیگر در سازمان جوانان حزب توده ایران، دو سنگر بزرگ پیکار آزادی‌خواهانه جای داشتند.

در زمان خمینی ما به نادرست بر آن بودیم که رویارویی با امپریالیسم آمریکا بر نبرد در راه آزادی پیشی دارد. ما که در ایرانی در بند بزرگ شده بودیم، خود نادانسته و ناخواسته برخی ویژگی‌ها داشتیم که با آزادی نمی‌خواند. ما تنها خواهان و پشتیبان آزادی کسانی بودیم که یار خود می‌دانستیم. این خود راه آن را نیز بر ما می‌بست که بتوانیم با آزادی‌خواهان میانه سیاسی ایران در پیوند باشیم. گر چه بسیاری از بنیان‌گذاران سازمان چون زندیادان جزئی و پویان خود سال‌ها نبرد پایاپای با نیروهای میانه سیاسی را آزموده بودند. ناگفته نماند که دو پارچه شدن نیروهای میانه در گزینش میان دولت‌مداری شاه و دولت‌مداری خمینی در این میان ناکارساز نبود.

ما امروزه سال‌هاست و این بار بی‌بازگشت که به پشتیبانی از آزادی بازگشته‌ایم. سال‌هاست که سازمان ما دست یاری به سوی آزادی‌خواهان ایران پیش برده است. پشتیبانی ما از خمینی آزادی‌ستیز داغ پشت دستی است



کرد، ترکمن، لر، بلوچ، ارمنی، آسوری، قشقایی، عرب و ... خود را برابر بدانند. مردمان گوناگون بتوانند در آموزشگاه‌های خود از دیستان تا دانشگاه به زبان مادری خود بیاموزند. ما هنوز ایرانی می‌خواهیم که گسترش و آموزش فرهنگ همه مردمان آن از نژادها و خلق‌های گوناگون به یکسان باشد.

پیش‌رفت و رفاه مردم

بهر روزی مردم ایران آرزوی دیرینه‌است. این آرزو نیز تنها هنگامی برآورده خواهد شد که ایران به راستی در دست ایرانیان باشد. تنها زمانی مردم بهروز خواهند شد که بخش کردن داری‌ها و دست‌آوردهای دانش در ایران در دست مردم باشد.

اندیشه پاس‌داری از زیست‌بوم

آن‌گاه که بنیان‌گذاران سازمان استین برای پیکار یک پارچه و هم‌گام بالا زدند، نه نابودی زیست‌بوم و نه پاس‌داری از آن تا حد یک وظیفه ملی مطرح شده بود. از آن روز که ما با این دشواری و نیاز به پاس‌داری از زیست‌بوم آشنا شده‌ایم، آن را نیز در برنامه خود گنجانده‌ایم. تلاش برای پاس‌داری از زیست‌بوم تلاش برای پایان دادن به زمینهای دیگر از نابرابری جهانی هم است. در ایران نیز نابودی زیست‌بوم ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است.

جنبش ما

جنبش ما چنین ره آغاز کرده و این چنین به امروز رسیده است. تلاش ما بر آن است که پرچم جنبشی را که از ۲۸ سال پیش برافراشته‌ایم، هم‌چنان برافراشته و وزان داریم. امید ما آن است که پیکارگران هر چه پیش‌تری سازمان ما را سنگر پیکار در راه آزادی و داد بدانند و به ما بیبوندند. ما بر آنیم که پیکار در راه آرمان‌های پیش‌گفته که تنها آرمان‌های ما فداییان خلق نیستند، تنها هنگامی به فرجام نیک خواهد رسید که همه کسانی که با این آرمان‌ها باور دارند، هم‌گام در راه آن گام بردارند. ما همه هم‌زمان خود را به پیکار یک پارچه در این راه فرامی‌خوانیم.

برای اندیشیدن به آینده سباهی که نرم نرم و استوار بر فراز امیدهای مردم بر میهن ما سایه می‌افکند نداشتیم. خمینی یک شبه ولی فقیه آدم‌کش نشد. او سال‌ها پیش کتاب ولایت فقیه خویش را نوشته بود. آن چه پس از انقلاب بهمن در ایران زمینی شد، بر پایه کتاب نام‌برده خمینی استوار بود. ما آن چنان در پیکار روزمره درگیر بودیم که بدتر شدن چهره پیش‌تر گفته‌های خمینی در باره آزادی دگران‌پیشان را به گوش جان نشنیدیم و یا سهل‌انگاران به فراموشی سپردیم. این همواره پرسشی بی‌پاسخ خواهد ماند که روشن‌فکران ایرانی چه می‌کردند، هر گاه در آن زمان به این باور بی‌گمان می‌رسیدند که رفتن شاه و آمدن خمینی برای ایران و ایرانی بسیار بدتر از ماندن شاه و نیامدن خمینی است. آیا اگر ایرانیان چنین می‌اندیشیدند از بختیار در برابر بازارگان پشتیبانی می‌کردند یا نه؟ پس از بهمن بسیاری بر آن شدند که هم‌گامی تنها برای «نه» گفتن درست نیست. برخی هنوز بر آن‌اند که «نه» یگانه به یک دشمن می‌تواند بنیان یک پارچگی‌ای هر چند گذرا با دیگر نیروهای سیاسی باشد. آموزش انقلاب بهمن این است که آری همواره دو یا چند نیروی سیاسی می‌توانند در «نه» خود به یک دشمن هم‌گام شوند. باری این هم‌گامی برای یک پارچگی بسنده نیست. جدا نگاه داشتن نیروهایی که تنها در «نه» یگانه‌اند، سیاستی درست است.

ادامه در صفحه ۵

به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷

بهمن سرخ، بهمن سیاه

بیژن اقدسی

«نه» یک پارچه و رسا!

از برجستگی‌های انقلاب بهمن یک پارچگی ما در نه رسای‌مان به پیداد شاه بود. مردم و به ویژه روشن‌فکران ایرانی کینه‌ای دیرین از شاه داشتند که بخش بزرگی از آن به کودتای آمریکایی او و رویارویی آشکارش با خواست مردم در جریان جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر محمد مصدق برمی‌گشت. جدای از این که چه نیروهایی به چه اندازه در به شکست کشاندن این جنبش دست داشتند، برای همگان روشن است که این کودتا به کام شاه، به نام شاه و به دست سازمان سیا به تاریخ ایران راه یافته است. دشمنی آشکار محمدرضا شاه پهلوی با آزادی‌خواهان و دادپوهران ایران که در ماجرای ملی کردن نفت نمایان تر شد، تا واپسین روزهای زندگی سیاسی او در ایران دنباله داشت. از ۲۸ مرداد ۳۲ تا بهمن ۵۷ شاه هر ندای اعتراضی را سرکوب کرد و هر روزنه‌ای را بر آزادی‌خواهان ایران بست. این کردار شاه در کنار دیگر ویژگی‌های سرشتین حکومت

نابود کردند. در بهمن سیاه ما در برابر بیدادگرانی دیرین شکست خوردیم. ما در آری خود به ایرانی آباد، آزاد و سرفراز پیروز نشدیم. بررسی واپسین انقلاب مردمی تاکنونی ایران کار گسترده و بفرنجی است، به ویژه هر گاه بخواهیم این بررسی را چنان که باید به راستی باشد، از زمینه‌های پیدایی آن، با گوشه زدن به پیشینه دارندگان آن، با بازکردن نخستین آذرخش‌های آن، با بازگویی روند آن و تا پی‌آمدهای بیست ساله آن برای ایران و ایرانیان پی‌گیریم. این نوشتار این همه را در پیش ندارد. آماج این نوشتار برجسته کردن این یا آن آموزش بیص است که می‌تواند و باید در سال‌های پیش رو آویزه کوش همه‌کسانی باشد که به راستی در راه آرمان‌های هزاران ساله ایرانیان، آزادی، داد، بهروزی، وابسته نبودن به بیگانه و کرفتن سرنوشت ایران و ایرانی از بیدادگران رنگارنگ به دست مردم پیکار می‌کنند.

کار: رفیق مجید! اصلال بیستمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷ است، من از شما سیاستگزارم که بذریه فئید در این باره گفتگویی با «کار» داشته باشید. رفیق مجید: من هم از شما و نشریه «کار» تشکر می‌کنم که این فرصت را به من دادید تا در باره انقلاب بهمن خاطراتی را برای خوانندگان کار بگویم. کار: رفیق مجید ماجراهای که به انقلاب بهمن انجامید، حدود یک سال پیش از آن از اواخر سال ۵۶ شروع شد. از همان اوایل موضع سازمان نسبت به آن چه بود و چه کسی جنبشی را که راه افتاده بود، جدی‌تر گرفت؟

رفیق مجید: وقتی که فضای باز تر سیاسی به وجود آمد، ما هم شروع کردیم به فعالیت سیاسی بیشتر در سطح کشور. خوش بختانه تا آن موقع ما بحث‌های درون سازمانی خودمان را پشت سر گذاشته بودیم. نوع برخورد ما به مبارزه مسلحانه تغییرات جدی کرده بود و عملاً کار سیاسی بیشتر را قبول داشتیم.

من شخصا حدود اردیبهشت ماه ۵۷ به این نتیجه رسیدم که در ایران در واقع شرایط انقلابی به وجود آمده است. بر اساس این فکری که رسیده بودم، خرداد ماه تعداد قابل توجهی از رفقا را که آن زمان در سازمان نقش داشتند در تهران در خانه رفیق قاسم سیادت جمع کردم. آن جا جوواد (علیرضا اکبری شاندریز) بود، بهرام بود، خسرو (فتاپور) بود، من بودم، علی چریک بود، قاسم (سیادت) بود و یک تعداد دیگر از رفقا. من این موضوع را طرح کردم. دستور کار این بود که با توجه به اوضاع و احوال کنونی چکار باید بکنیم؟ چه وظایفی پیش روی ماست؟ گفتیم رفقا اوضاع و احوال عوض شده، مسئله تغییرات کمی و این‌ها نیست. نظرات قبلی سازمان پاسخ‌گوی این تحولات نیست. ما باید کلاً جور دیگری فکر کنیم. گفتند نظرت چیست؟ گفتیم من فکر می‌کنم شرایط انقلابی آماده است. باید بر این مبنا هر نقشه و طرحی را در نظر بگیریم. این وقت اعلام بکنیم در سطح آن جا هیچ کس نظر مرا قبول نکرد. جواد اعتراض کرده که رفیق مجید تا دیروز ما همه‌اش کوشش کردیم اثبات کنیم که شرایط عینی انقلاب وجود ندارد. نظریه مسعود احمدزاده غلط است. حالا امروز جوهرش خشک نشده، تو آمده‌ای و این‌ها می‌گویید دوباره آماده شده. این جور که نمی‌شود آدم شب بخواهد، صبح بیدار شود، انقلاب شده باشد. من گفتیم رفیق موضوع اصلاً چیز دیگری است. آن یک بحث دیگر است. الان واقعا این جور است. من خودم از جمله کسانی بودم که مخالف نظرات مسعود احمدزاده بودم. چندین سال هم برای رد نظرات او تلاش کردم. ولی الان دارم واقعیت را می‌بینم. نمی‌توانم بیایم بگویم که چون من تلاش کرده‌ام و نظریات را رد کرده‌ام، پس واقعیت هم درست نیست. بالاخره خسرو فتاپور گفت نه! این جور نیست. این نظر اشتباه است. همه رفقای حاضر در آن جا نظر مرا رد کردند.

بعد رفیق تبریز، آن جا هم مسئله را قبول نکردند. نظرم را با رفیق بهمن (هادی میروید) که به عنوان مسئول کل آذربایجان و برای سازمان دادن کارهای سیاسی به آن جا فرستاده بودیم، و دیگر رفقا طرح کردم. آن‌ها هم قبول نکردند. ولی آن جا یک سری تصمیماتی گرفته شد که ما می‌بایستی تظاهرات مردم را شکل دهیم و وسیعاً به نیروهای مان بگویم در همه تظاهرات از جمله تظاهرات مسلحانه شرکت کنند. ما به طور جدی سازمان‌دهی در کارخانجات و شهرها را در دستور کار خود گرفتیم و تا آن جایی که امکانات مان اجازه می‌داد به این کار پرداختیم.

ما از اواخر ۵۶ و اوایل ۵۷ فهییده بودیم که اوضاع و احوال متفاوت شده است و باید مردم را سازمان بدهیم. البته این دید زیاد جا نیافتاده بود. نیروهای سازمان به حرکت مردم با ناباوری نگاه می‌کردند.

کار: از انتشارات سازمان در آن زمان دو جزوه با

گفتگوی رفیق مجید!

نام‌های «وظایف ما» و «باز هم در باره وظایف ما» بودند، در این باره نیز برای خوانندگان «کار» صحبت کنید. رفیق مجید: همان اوایل سال ۵۷ من به جوواد رفیق که جوواد! بردار بحث‌های درون سازمان در این زمینه را جمع‌بندی بکن. جواد برداشت این‌ها را تحت عنوان «وظایف ما» جمع‌بندی کرد. در آن جا این را توضیح می‌داد که اصلی‌ترین وظیفه ما کار سیاسی است، به ویژه کار سیاسی در میان طبقه کارگر و زحمت‌کشان. جمع‌بندی کرد، داد، من خواندم. گفتیم خیلی خوب است، بایستی منتشر بکنیم. ما آن زمان در اصفهان، در خانه تیمی رفقا عباس، شمس و جوواد و این‌ها بودیم. داشتیم با هم صحبت می‌کردیم که منصور آمد. جزوه را دادم که منصور! این را بخوان، هر چه زودتر بدهیم چاپ کنند، چون خیلی وقت است این مسائل مطرح است. ما بایستی در سطح جنبش این را مطرح بکنیم. منصور خواند و گفت خوب است، ولی مشکلی داریم. گفتیم چه؟ گفت این که اصلاً از مبارزه مسلحانه هیچ صحبتی نشده. گفت مگر در مخالف این نوشته هستی؟ ایراد است به آن چیست؟ غلط‌اند این حرف‌ها؟ گفت نه! این‌ها کاملاً درست است. من هم خودم قبول دارم، ولی این جور نمی‌شود که ما بنشینیم در بالا، خودمون به یک نتیجه‌ای برسیم، بدون این که تشکیلات را در جریان قرار بدهیم. آن وقت اعلام بکنیم در سطح جنبش. این غیردموکراتیک است. این برخورد غیر دموکراتیکی است. نمی‌شود. این حرف را که زد من گفتیم تسلیم! ما هیچ حرفی ندارم. از این زاویه من هیچ حرفی برای گفتن ندارم. شما کاملاً درست می‌گویید. اره دیگر، بایستی تشکیلات در جریان قرار بگیرد. در واقع تشکیلات در جریان این بحث‌ها بود و این موضوع تازگی بدان معنا نداشت، ولی این کار را نکرده بودیم که برادریم به این صراحت در سطح جنبش اعلام بکنیم. گفتیم منصور از این زاویه که جنبش است، گفتیم درست می‌گویید، ولی موضوع این است که دیگر ما فرصت نداریم. ضرورت دارد که ما این را چاپ بکنیم. این دو ماه بعد دیگر گفته شده. دو ماه بعد جنبش دیگر خیلی جلو رفته است. گفتیم خوب، پیش‌نهاد چیست؟ برادر هر جور تشخیص می‌دهی، تصحیح کن، چاپ کنیم. چاش بهتر از نگه داشتنش است. رفیق منصور برداشت، نوشته را خواند و در جایی وارد کرده که البته همه این مبارزات بر محور مبارزه مسلحانه معنی دارد. البته الان هم اگر نگاه کنید، معلوم است که این عبارت آن جا همین جور وصله ناجوری است که چسبانده شده است. این را نوشت، چاپ کردیم، رفت. البته بعد از چاپ هم کلی اعتراض به وجود آورد، که این نظر سازمان نیست. بعد از این بود که بعد که فرخ آمده بود، (حدود آبان ماه فرخ به سازمان آمد. تا آن زمان از پیرون با سازمان هم‌کاری می‌کرد) یک جزوه دیگری نوشت به نام باز هم در باره وظایف ما. آن جا دیگر صحبت از مبارزه مسلحانه نشد. آن را هم چاپ کردیم.

کار: رفیق مجید! ۱۷ شهریور نقطه عطفی بود در برخورد رژیم با تظاهرات مردم. آیا ۱۷ شهریور نقطه تسخیری در سدن بخشیدن در جهت گیری خاصی در سازمان هم شد؟ و آیا پس از آن سازمان سیاست‌های خود را تغییر داد؟ رفیق مجید: ۱۷ شهریور که اتفاق افتاد من

گفتگوی رفیق مجید!

یادم است که رفیق فتاپور آمد، با هم صحبت کردیم که مجدداً دیگر شرایط انقلابی آماده شده است. بایستی یک سری فعالیت‌های وسیع و گسترده‌تری بر این مبنا سازمان داد. من خندیدم. گفتیم که من خرداد ماه و اردیبهشت ماه می‌گفتم. شما قبول نمی‌کردید. بعد از ۱۷ شهریور فکر عمده نیروی سازمان آمد به این سمت که اوضاع عوض شده است. منظور من از نیروهای سازمان تنها آن ۴۰، ۳۰ نفر کادر مخفی سازمان نیست. ۱۷ شهریور در جهت‌گیری سازمان به طور کلی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت.

کار: کمی هم در باره اعلامیه «قیام را باور کنیم» بگویید. رفیق مجید: در اواسط آبان یک اعلامیه‌ای دادیم به نام قیام را باور کنیم. این اعلامیه را فرخ نوشته بود. تعدادی از رفقای سازمان به این اعلامیه اعتراض داشتند. آن‌ها می‌گفتند چه قیامی؟ تعدادی از رفقای ما واقعا قیام را باور نداشتند. فکر می‌کردند که هنوز چیزی نیست. ولی در مجموع سازمان شرکت وسیعی داشت و آن فکر غالب نبود.

کار: رفیق مجید شما از نشست مرکزیت سازمان در روز ۲۱ بهمن ۵۷ چه چیز به یاد دارید؟ رفیق مجید: در آن جلسه ما می‌خواستیم در رابطه با ترمیم و گسترش رهبری سازمان تصمیم بگیریم. که تا ساعت ۳ بعد از ظهر این جلسه ادامه داشت. رفقای که در این جلسه شرکت داشتند رفیق منصور (محمدرضا غبرایی) بود، هادی (غلامی) بود، من بودم، رفیق جواد (علیرضا اکبری شاندریز) بود، جمشید طاهری پور بود، فرخ نگهدار بود، خسرو (مهدی فتاپور) بود، رفیق رحیم اسدالهی بود، همان علی چریک مشهور و فکیر می‌کنم یکی دو تا از رفقا که الان خاطر من نیست. آن زمان رهبری سازمان هادی و منصور و من بودیم. بقیه رفقا هنوز جزو مرکزیت سازمان نبودند. تازه از زندان در آمده بودند. تعدادی‌شان یک سالی بود مجدداً پیوسته بودند به سازمان و فعالیت می‌کردند. ولی تعدادی از آن‌ها دو سه ماه پیش‌تر نبوده که از زندان در آمده بودند. چون مسائل فوق‌العاده پیچیده و مهمی پیش روی سازمان قرار گرفته بود، انقلابی در جریان بود، ما فکر می‌کردیم که رهبری سازمان باید هر چه سریع‌تر گسترش پیدا بکند و ما بتوانیم با توانایی بیشتر تر و با کیفیت بهتر وارد این کار بشویم. پس مرکزی ترین مسئله این جلسه این بود.

الته بحث‌های سیاسی هم در این زمینه داشتیم. از جمله این که حالا که خمینی بازگان را به عنوان نخست‌وزیر مطرح کرده و بازگان دولت موقت تشکیل داده، ما چه موضعی بایستی نسبت به دولت بازگان بگیریم. البته خوب ما در آن جلسه به نتیجه‌ای نرسیدیم، نه در مورد اول و نه در مورد های دیگر. دلایل هم این بود که حدود ساعت ۳ رادیو اعلام کرد که حکومت نظامی از ساعت ۴ بعد از ظهر شروع می‌شود. تا آغاز ساعت نظامی فقط یک ساعت فرصت داشتیم. با نظر به تجاربی که قبلاً داشتیم و تا آن زمان سه بار رهبری سازمان را از دست داده بودیم و این تجارب تلخ در ذهن مان بود، گفتیم حالا که هم چون وضعیتی پیش آمده، درست نیست ما همه‌مان، یعنی اکثر کادرهای برجسته سازمان در این خانه باشیم، اگر مسئله‌ای پیش بیاید، ضایعه

گفتگوی رفیق مجید!

بزرگی خواهد بود. نتیجتاً تصمیم گرفتیم که جلسه را تعطیل بکنیم تا ببینیم اوضاع چه جوری می‌شود و بعد مجدداً جلسه را برگزار کنیم. کار: شما در جریان درگیری‌های روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن کجا بودید؟ رفیق مجید: همان ساعت ۳ و ربع و این‌ها ما بلند شدیم تا هر کس بیرون سر خانه و کارهای خودش. قرار و مدار گذاشتیم و رفتیم. موقع رفتن من به رفقای که ما را می‌پرند گفتیم که مرا بگذارید جلو دانشگاه، چون آن جا معمولاً تجمع بود و تظاهرات و این‌ها بود. من می‌خواستم ببینم که اوضاع از چه قرار است.

وقتی که من رفیق جلوی دانشگاه، دیدم که یک تعداد وسیعی جمعیت آن جا جلوی آن کتابفروشی‌ها جمع شده‌اند و با یک حالت بهت‌زده‌ای خبر حکومت نظامی را شنیده بودند. من این ور و آن ور می‌رفتم و با مردم صحبت می‌کردم که چه می‌شود، شما چه فکر می‌کنید؟ یک خبر آمد، یک نفر گفت که آقا گفته همه بیرون به خانه‌ها. این خبر را که مردم شنیدند، سکوت فوق‌العاده سنگینی تمام فضای جلوی دانشگاه را گرفت. فضای خیلی عجیبی به وجود آمد. این فضا آن قدر سنگین بود که احساس بدی به آدم دست می‌داد. در آن لحظه عاقله مردمی از آن وسط با صدای بلند گفتند مردم ۲۸ مرداد دارد تکرار می‌شود. آقا برای خودش گفته، نروید به خانه‌ها. این آقا که این حرف را زد، آن سکوت شکست و مردم به جنب و جوش افتادند و شروع کردند به شعار دادن علیه رژیم و تظاهرات از سر گرفته شد. من متوجه شدم که این روحیه، این روان‌شناسی نمی‌گذارد که حکومت نظامی ادامه پیدا بکند و مردم با حکومت نظامی مقابله خواهند کرد.

جالب است این را هم بگویم که آن جا تعدادی موتور سوار نقاب‌زده بودند که می‌آیند و رو می‌رفتند، دستشان سلاح هم بود. همه می‌گفتند این‌ها چریک‌اند و برای‌شان ابزار احساسات می‌کردند. من رفتم نزدیک یکی‌شان و بهش گفتم که من از طرف سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران آمده‌ام و بعد یکی از نارنجک‌هایی را که داشتم و رویش نشسته شده بود سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به عنوان سمبلیک به او دادم. او هم خیلی خوشحال شد و گرفت مرا و بوسه کرد.

من از آن جا رفتم سر قرارهایم تا با رفقا تماس بگیرم. شب من به خانه یکی از رفقای مان رفتم که در همان نزدیکی بود. جمشید طاهری پور هم در آن خانه بود. ما شب صدای تیراندازی را وسیعاً شنیدیم و فهمیدیم که دیگر مردم ریخته‌اند و احتمالاً درگیری‌هایی در پادگان‌ها بوده است.

این همان روزی بود که همافرا هم درگیر شده بودند. در تظاهراتی که ما در همان روز داشتیم، رفیق فتاپور به نیروهایی که به آن تظاهرات آمده بودند و تعداد وسیعی بودند، گفته بود که به کمک همافرا بروند که آن‌ها هم رفته بودند. شب من متوجه شدم که دیگر درگیری مسلحانه در پادگان‌ها شروع شده است. ما قرار داشتیم که فردا صبح برویم و مجدداً رفقا را جمع کنیم، تصمیماتی بگیریم و ببینیم که چه کار می‌شود کرد. فردا صبح ساعت ۱۰ با رفیق جواد قرار داشتیم. رفتم سر قرار. جواد با کمی تأخیر آمد. ما فکر می‌کنم باید از توپ‌خانه می‌گذشتیم.

فعالیت‌های خود را به صورت مخفی آغاز کردند. پیش از دو هفته از فعالیت مخفی‌شان نگذشت که پایگاه جدید آن‌ها نیز که از قبل شناسایی شده بود، مورد حمله قرار گرفت و همسرش مینا طالب‌زاده در یک درگیری طولانی و مسلحانه زخمی شد. ولی قبل از دستگیر شدن با انفجار نارنجک به زندگی خود پایان داد. قاسم در این درگیری پس از از پای درآوردن دو تن از مزدوران رژیم موفق به فرار شد. سیادت در طول مبارزاتش به عنوان فرمانده عملیات نظامی، در عملیات متعددی شرکت داشت و با خود گذشتگی، سرکاری و صداقت انقلابی از درگیری‌های متعددی گریخت. از جمله هنگامی که در پمپ بنزین خیابان شهناز با دو ماشین گشتی حامل مزدوران مسلح درگیر شد، پس از کشتن یکی از آن‌ها موفق به فرار شد. در زمانی دیگر هنگامی که در خیابان فرصت با سه نفر گشتی پیاده ساواک مواجه شد، پس از درگیری و کشتن یکی از آن‌ها و زخمی کردن دیگری از صحنه عملیات گریخت. هم چنین سیادت فرماندهی عملیات انهدام قرارگاه شماره ۲ مرکز هدایت گشتی‌های پلیس رژیم سابق را برعهده داشت و در عملیات دیگری نیز شرکت کرد. سیادت در روز بیستم بهمن ۵۷ هنگامی که نیروهای لشکر گارد، پادگان نیروی هوایی را جهت

چگونه انقلاب را باور کردیم

سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

از قضا ساواکی‌ها در آن جا یک کمیته داشتند. وقتی ما به آن جا رسیدیم، من دیدم که عده‌ای از مردم این طرف خیابان و عده‌ای آن طرف خیابان جمع شده‌اند. عبور و مرور هم قطع شده بود. پرسیدم چرا این جور است؟ گفتند ساواکی‌ها این جا دارند به طرف مردم شلیک می‌کنند. یک عده هم با اسلحه روی پشت‌بام‌ها رفته بودند و می‌خواستند ساواکی‌ها را محاصره کنند و آن‌ها را بگیرند. ساواکی‌ها هم مقاومت می‌کردند و به طرف مردم تیراندازی می‌کردند. در نتیجه عبور و مرور قطع شده بود. ما مانده بودیم که چه کار باید بکنیم، چون برای رفتن سر قرارمان می‌بایستی حتماً از آن جا می‌شدیم.

من تپانچه‌ام را کشیدم و چند بار به طرف پنجره‌ای که ساواکی‌ها از آن تیراندازی می‌کردند، شلیک کردم. یک نارنجک هم به آن طرف پرتاب کردم. پیش از آن که این کارها را بکنم خودمان را به مردم معرفی کردم و گفتم که ما از چریک‌های فدایی خلق هستیم. پس از شلیک تیر و پرتاب نارنجک جلوی آتش ساواکی‌ها خاموش شد. مردم ریختند سر من و جواد و می‌خواستند ما را روی شانه‌های‌شان بلند کنند. آن‌ها مرتب فریاد می‌زدند «دردو بر فدایی! دردو بر فدایی!». خواهش کردم که «بذارین ما بریم، ما کار داریم». بالاخره با کلی خواهش و تمنا اجازه دادند که ما برویم.

آن روز نتوانستیم رفقا را پیدا کنیم، چون آن روز هر کس به یک شکلی در این جنبش شرکت کرده بود. ما تا شب هیچ کس را پیدا نکردیم.

کار: رفیق مجید چگونه از برای ساد سازمان در دانشگاه فنی دانشگاه تهران مطلع شدید؟

رفیق مجید: من شب مجدداً برگشتم به همان خانه که جمشید طاهری پور هم آن جا بود. با هم نشستیم و بدمی و فکر می‌کردیم که چه بکنیم و چه نکنیم. جمشید طاهری پور پیش‌نهاد کرده که برادریم با نام سازمان اعلامیه‌ای بنویسیم. من در این فکر بودم و گفتم که حتماً تا حالا رفقا اعلامیه داده‌اند. همین بحث را داشتیم می‌کردیم که یکجور از تسخیر کرده بودند و برای اولین بار پیام سازمان از رادیوی ایران خوانده می‌شد. درست همان زمان زنگ زدند. یادم نیست که خسرو فتاپور بود یا یکی دیگر از رفقا. او به من گفت بلند شو، یا! ما در دانشگاه تهران هستیم، در دانشکده فنی. یا آن جا. من بلند شدم و رفتم آن جا که رفقا را ببینم.

هم در سر راه نمی‌دادند. یک عده مسلح ایستاده بودند. من گفتم اجازه بدهید من بروم. گفتند نه! شما که هستید؟ گفتیم من مجید هستم، رفیق مجید هستم، از رفقا هستم، اجازه بدهید بروم، کار دارم. گفتند نه، نمی‌شود. گفتم خوب بروید آن جا، به مسئولینی که هستند، به خسرو و هادی بگویید که مجید آمده. آن‌ها مرا می‌شناسند. بیایند و مرا ببرند تو. گفتند نه، ما نمی‌گذاریم. من ماندم که دیگر چه کار بکنم. رفقا نه می‌گذارند من بروم، نه خودشان می‌روند بگویند. من سلاح داشتم و نارنجک. به آن‌ها گفتم من نارنجک دارم، رویش نشسته‌ام. ج. خ. ف. خ. ا. (سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران). بگذارید بروم دیگر. تا این سلاح را دیدند، ریختند مرا مسلح بوسه کردند. بعد راهم دادند بروم. یکی از همان رفقای مان بعداً تعریف می‌کرد که آخر ما فکر نمی‌کردیم چریکی به این برده‌میزدای وجود داشته باشد. فکر می‌کردیم چریک یک آدم هیکل مند و قوی است. بالاخره به خاطر قد و قواره کوچک نمی‌گذاشتند بروم آن جا.

همان روز اعلامیه‌ای راجع به انقلاب، انقلاب که، نه، قیام داده شد. آن را فرخ نوشته بود. من و جمشید طاهری پور و چند تا از رفقای دیگر آن را منتشر کردیم.

کار: رفیق مجید! از شما سیاستگزارم که این گفتگو را با ما انجام دادید.

رفیق مجید: من هم به سهم خودم از شما تشکر می‌کنم. □

سروکوبی پرسنل انقلابی نیروی هوایی محاصره کرده بود. همرا با سایر فداییان و مجاهدین و مردم مبارز به یاری محاصره‌شدگان شتافت.

روز ۲۲ بهمن قاسم سیادت در حالی که فرماندهی کلیه عملیات نظامی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را در سطح تهران به عهده داشت، پس از نبردی طولانی دوشادوش مردم و بعد از تصرف بسیاری از پایگاه‌های رژیم به اتفاق هم‌زمان خود عازم ساختمان وزارت بازرگانی (مقابل رادیو) شد. در آن‌جا نیروهای گارد که از رادیو حمایت می‌کردند، باعث شهادت بسیاری از متصرفین رادیو شده بودند.

سیادت و سایر مبارزان چند طبقه را از وجود نیروهای دشمن تصفیه کردند و هنگامی که به طبقات چهارم و پنجم رسیدند، ناگهان سربازی از اتاقی بیرون جهید و آتش مسلسل را به روی مبارزان گشود. هر چند قاسم با شنیدن صدای شلیک به سمت زمین خزید برداشت تا خود را از اصابت گلوله دور نگه دارد، اما گلوله دشمن به شانه او اصابت کرد و در قلبش نشست و در همان لحظه پس از هفت سال مبارزه مسلحانه عینی و مخفی و بعد از ۴۸ ساعت بیادری و نبرد، آرام و مطمئن از پیروزی انقلاب چشم از جهان فرو بست. □

قاسم سیادت که بود؟

قاسم در بهمن ماه سال ۴۶ توانست در رشته مشاور و راهنمایی دانشسرای عالی تهران پذیرفته شود. پس از این سال بود که او با وسعت گرفتن دیدگاه‌هایش، به نارسایی‌ها و دردهای جامعه آگاهی بیش‌تری پیدا کرد. او قیامی را که توسط حمله وحشیانه پلیس و ساواک در دانشسرای عالی در همین سال صورت گرفت، از نزدیک دید.

پس از یک سال و نیم تحصیل در دانشسرای عالی تغییر رشته داد و در مهرماه ۱۳۲۸ در رشته مهندسی برق دانشکده فنی تبریز به تحصیل ادامه داد. سال اول را با کمک مادی خانواده به پایان رساند و از سال دوم برای تأمین قسمتی از هزینه تحصیل شروع به تدریس کرد و در ضمن مجبور بود هفته‌ای چند بار برای تدریس از تبریز به اسکو و مرند برود.

او در این دوره فعالیت‌های سیاسی خودش را آشکارا آغاز کرد. به طوری که سه بار توسط عمال ساواک دستگیر شد. لیکن چون مدرکی از او نتوانستند بدست آورند، مجبور شدند او را آزاد

قاسم سیادت یکی از رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در ۲۲ بهمن در جریان تسخیر رادیو به شهادت رسید.

نوشته خلاصه شده زیر روز پنجشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۵۸ با نام «زوج شهید» در ستون «یاد شهیدان» شماره ۳۳۷۵ روزنامه آیندگان به چاپ رسیده بود.

سید قاسم سیادت در سال ۱۳۲۵ در شهر بروجرد متولد شد و دومین فرزند خانواده هفت نفری‌شان بود. او در خرداد ۱۳۴۶ موفق به گرفتن دیپلم ریاضی از دبیرستان بحرالعالم بروجرد شد. قاسم که با تنگدستی بزرگ شده بود، از همان سال‌های دبیرستان مطالعات خود را در باره علت‌های عقب‌افتادگی و فقر خلق‌های ایران و عوامل به وجود آورنده آن آغاز کرد.

برادر بزرگ‌ترش محمود با این که در سه سال آخر دبیرستان شاگرد اول استان شده بود، به علت نیاز فراوان خانواده به کمک او، از تحصیلات دانشگاهی چشم پوشید و به استخدام یکی از بانک‌ها درآمد.



کارت: شما مسئولیت تظاهرات در روز ۱۹ بهمن و سپس ۲۱ بهمن را بر عهده داشتید. تصمیم برگزاری این تظاهرات چگونه اتخاذ شد؟

پاسخ: روز اربعین برای اولین بار نیروهای غیر مذهبی از صف اصلی تظاهرات جدا شده و در خیابانی موازی خیابان انقلاب (صف اصلی) به راهپیمایی پرداختند. این تظاهرات بدون تصمیم قبلی و تا حدی واکنش در برابر شعارهای شدیداً مذهبی تظاهرات اصلی بود. با وجود آنکه شعارها در این تظاهرات تماماً در دفاع از خمینی و انقلاب بود تظاهرات مورد تهاجم قرار گرفته و متفرق شد. روز ورود خمینی به ایران به ابتکار خانواده های زندانیان سیاسی تعدادی از هواداران سازمان با پلاکاردها مشخص و در محله واحد در مسیر خمینی گرد آمدند. این دو ابتکار ایده و عملی بودن حرکت مستقل نیروهای سازمان را برای من مطرح کرد. من این ایده را با مسئولین پیشگام مطرح کرده و از آنها خواستم از نظر عملی امکان برگزاری مراسمی برای بزرگداشت سالگرد سازمان در روز ۱۹ بهمن را مورد بررسی قرار دهند. آنها از این پیشنهاد استقبال کرده و اعلام کردند آمادگی تدارک و برگزاری این تظاهرات را دارند. هر چند در درون سازمان در قبال حرکات عملی از قبیل تشکیل سازمان دانشجویان پیشگام و یا تظاهرات سازمانی مخالفت‌هایی وجود داشته و برخی رفقاً این اقدامات را خوش‌خیالی و راست‌روانه ارزیابی می‌کردند ولی اکثریت قاطع رهبری سازمان چنین اقداماتی را تایید می‌کردند. با توجه به این موضوع رهبری سازمان تصمیم به برگزاری این تظاهرات گرفته و به تعدادی از رفقای آزاد شده از زندان که در رابطه با من بودند نیز موضوع را مطرح کرده و قرار شد آنها نیز با رفقای پیشگام جهت برگزاری این مراسم همکاری کنند.

چطور شد راهپیمایی نه در روز ۱۹ بلکه در ۲۱ بهمن برگزار شد؟

روز قبل از ۱۹ بهمن اعلام شد که در همین روز تظاهراتی به حمایت از مهندس بازرگان بسوی میدان آزادی در همان مسیری که ما برای تظاهرات خود برگزیدیم بودیم برگزار می‌گردد و برگزاری تظاهرات ما می‌توانست تقابل با آن تظاهرات معنا شده و به درگیری با آنان بیانجامد. ما تصمیم گرفتیم از برگزاری تظاهرات در آن روز خودداری کرده و آن را بروز دیگری موکول کنیم. صبح روز ۱۹ بهمن جمعیتی که در دانشگاه تهران گرد آمده بود پیش از انتظار ما بود. در آن روز مستیک کوتاهی برگزار و تصمیم لغو تظاهرات و تغییر آن به روز ۲۱ بهمن اعلام شد.

درگیری همافران شب قبل از تظاهرات آغاز شد. شما تا چه حد از آن اطلاع و چه ارزیابی از آن داشتید؟

خانه تیمی ما در نزدیکی میدان ژاله که فاصله زیادی از محل درگیری نداشت قرار داشت و به همین دلیل ما آنتب از درگیری همافران مطلع بودیم و می‌دانستیم این شورش کیفیت جدیدیست ولی من بهیچوجه نمی‌توانستم تصور کنم که در عرض دو روز قیام پیروز شده و رژیم شاه سرنگون خواهد شد. ولی سازمان در اعلامیه قیام را باور کنید قیام را طرح کرده بود.

صبح است. در این اعلامیه وجود شرایط انقلابی و ضرورت درک این شرایط مورد تأکید قرار گرفته بود.

این اعلامیه چگونه انتشار یافت و چه مباحثی قبل و پس از انتشار آن مطرح شده بود؟

من در روز ۱۷ شهریور به هادی غلامی گفتم که بنظر من شرایط انقلابی فراهم شده و ما باید تاکتیک‌های خود را بر این اساس تنظیم کنیم و از وی خواستم که این موضوع را در دستور کار اجلاس بعدی رهبری قرار دهد. دو هفته بعد جلسه رهبری سازمان که آن زمان از دو بخش سیاسی و تشکیلاتی تشکیل می‌شد برگزار گردید. در کنار مسائل به نسبت کم اهمیت تر تشکیلاتی این موضوع نیز مطرح شد تا آنجا که بیاد دارم بجز مجید (عبدالرحیم پور) که از قبل این نظر را داشت و جواد (علیرضا اکبری) سایرین یا مخالفت کرده و یا از اظهار نظر خودداری کردند و کلاً این بحث جدی گرفته نشده و هیچ تصمیمی اتخاذ نشد. پس از این جلسه من در دیگر روابط خود از طرف رفقای مختلفی آماده بودن شرایط انقلاب و انتقاد از تعلق سازمان در پذیرش آنرا شنیدم.

روز ۱۳ آبان فرخ نگهدار که تا آن زمان در رابطه با من بود و تازه مخفی شده بود. بطور موقت در خانه ذخیره (بشت جبهه) من و سریم (سلطو) بطور باصطلاح آن زمان چشم‌پسته بسر می‌برد. این خانه در محله جوانمرد قصاب یکی از جنوبی‌ترین محلات تهران قرار داشت. آنروز مریم به این خانه رفته و در راه از تمام شهر عبور کرده و شاهد تمام درگیری‌های آن روز بود. وی همه آنچه را دیده بود برای فرخ تعریف کرد و فرخ نیز که شدیداً به تعلق سازمان در اعلام شرایط انقلابی و به عدم انطباق

مصاحبه

با رفیق مهدی فتاپور عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

شرکت فدائیان خلق در انقلاب بهمن

روشای مبارزاتی سازمان با شرایط جدید انتقاد داشت همان روز اعلامیه قیام را باور کنید را نوشت و مریم هم آنرا تایپ و تکثیر کرد. اعضا رهبری سازمان بجز من و هادی که در همان شاخه بودیم بعد از پخش از آن مطلع شدند. طبیعی بود که این اعلامیه در سازمان چنانچه برانگیزد. رفقای شاخه تریز سازمان که این اعلامیه را قبل از کانال رسمی از طریق هواداران دریافت کرده بودند آنرا مشکوک اعلام کرده و از پخش آن خودداری کردند، ضوابط جدیدی برای صدور اطلاعیه‌های سازمان وضع گردید. مریم به دلیل تصمیم‌گیری فردی تنبیه شده، یک هفته اسلحه وی ضبط شد و اجازه خروج از خانه نداشت و... استیقال وسیع نیروهای سازمان از این ایده و روند حوادث این بحث را با سرعت خاتمه داد و نیروهای سازمان فعالانه در جریان انقلاب شرکت کردند. البته در خارج از سازمان بخش بزرگی از کادرها حتی تا روز قیام هم وجود شرایط انقلابی را نفی می‌کردند.

به نظر می‌رسد که در ماه‌های آخر وجود شرایط انقلابی بدیدی بود. دلایل کسانی که آنرا رد می‌کردند چه بود و به نظر شما چه عواملی به این خطا منجر می‌شد؟

ما سالها کوشیده بودیم مردم را به مبارزه علیه دیکتاتوری متقاعد کنیم و تصور می‌کردیم آنگاه که مردم به مبارزه روی آورند، به منافع خود واقف شده و به ما روی خواهند آورد. حال توده‌های وسیع مردم به مبارزه روی آورده بودند ولی ما حتی در پخش اعلامیه‌های خود در محلات زحمتکش‌ترین شهر با مشکل مواجه بودیم. بنظر من بی‌توجهی به واقعات آنگاه که با پیش‌فرض‌های ذهنی ما ناسازگار است، گذاشتن خواسته خود به جای مردم و نفی مبارزه واقعی آنان زمانیکه با خواسته‌ها و منتهای‌ها مغایرت است. ریشه این خطا و بسیاری از خطاهای بعدیست. در آن زمان بخشی از کادرها حتی که مبارزه مسلحانه را رد کرده بودند، ریشه انحرافات سازمان و بیژن جزنی را پوپولیسم ارزیابی کرده و بر این اعتقاد بودند که پیروزی انقلاب در گرو اعمال رهبری طبقه کارگر است. آنها نتیجه‌گیری می‌کردند تا زمانیکه طبقه کارگر و نمایندگان آن همومنی خود را بر انقلاب اعمال نکرده‌اند امکان گسترش آن وجود ندارد و آنچه در جامعه می‌گذرد زودگذر و موقتی است و به همین دلیل بر این نظر بودند که وظیفه نیروهای چپ در شرکت در مبارزات جاری، بلکه ارتباط گیری با جنبش کارگری است که به تصور آنان جدا از مبارزات جاری در کارخانه‌ها و در سطح اعتصابات صنعتی جریان داشت. در درون سازمان همین سمت‌گیری نه از زاویه رد می‌شد مسلحانه بلکه با تأکید بر عملیات مسلحانه بیان می‌شد.

بزرگ‌دردیم به روز ۲۱ بهمن.

روز ۲۱ بهمن رهبری سازمان اجلاس داشت. این جلسه قرار بود در خانه ذخیره (بشت جبهه) من و مریم که در خیابان تاج (ستارخان) در غرب تهران واقع بود برگزار گردد. صبح زود من رفقای مسئول تظاهرات را دیده و با آنها منجمله راجع به گسترش احتمالی درگیری‌ها صحبت کردیم. پس از آن مجبور بودم با رفقای رهبری سازمان قرار اجرا کرده و آنها را به محل اجلاس ببرم.

چه کسانی در آن اجلاس شرکت داشتند؟

در این جلسه مجید عبدالرحیم پور، رضا غریابی، هادی غلامی، رحیم اسداللهی، فرخ نگهدار، جمشید طاهری پور، علیرضا اکبری، هادی میرمویذ و قاسم سیدادتی شرکت داشتند.

دستور اجلاس چه بود؟

دستور اصلی اجلاس تجدید سازمان رهبری بود. سازماندهی رهبری در آن زمان با شرایط هماهنگ نبود و میبایست سازماندهی دگرگون می‌شد. طبیعتاً بررسی آخرین تحولات سیاسی نیز در دستور بود.

در آن زمان چه تحلیلی از اوضاع سیاسی، خمینی و سایر نیروهای سیاسی داشت؟

در آن زمان نظرات بیژن جزنی در سازمان پذیرفته شده بود. بر مبنای این نظرات، سازمان مبارزه با دیکتاتوری شاه را وظیفه مرکزی خود می‌دانست و رابطه با سایر نیروهای سیاسی را بر این مبنا تنظیم می‌کرد. خمینی و هواداران او در مبارزه با رژیم شاه نیروی پیگیر بودند و در آن مقطع از ضرورت آزادی‌های سیاسی و از اعتقاد خود به تضمین فعالیت تمامی گرایش‌های سیاسی سخن می‌گفتند. بر این اساس سازمان این نیرو را متحد خود می‌دانست. در سال ۵۷

آشکار بود که همونی بطور کامل در اختیار خمینی است و سقوط رژیم سلطنتی با حاکمیت نیروهای اسلامی توأم خواهد بود. رهبری سازمان بر این نظر بود که خمینی و نیروهای پیرو او قادر به تعمیق انقلاب و سمت‌دهی آن در راستای ضدامپریالیستی و کلان‌سرمایه‌داری نخواهند بود و در جریان انقلاب در برابر مردم قرار خواهند گرفت، نیروهای چپ تقویت شده و تعادل موجود دگرگون خواهد شد.

بر مبنای اعتقادات سازمان، مبارزات توده‌ها و آمدن مردم به میدان مبارزه برای پیشبرد انقلاب و دستیابی به اهداف را ایفا می‌کرد و بود. ما تصور می‌کردیم که این شرایط دیرپا نخواهد بود و توده‌ها در جریان انقلاب هر روز در حد سالها آموزش خواهند دید. در آن دوران برای ما قاطعیت و روش‌های مبارزه هر نیرو در برابر دیکتاتوری در ارزیابی ما از آن نیرو نقش عمده را ایفا می‌کرد و سمت‌گیری اجتماعی تحت‌الشعاع شیوه‌ها و روش‌های مبارزه بود و به همین دلیل رابطه ما با سازمان مجاهدین نزدیکتر و صمیمی‌تر از نیروهای چپ بود که به مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشتند و یا به نظر ما روش‌های سازمان‌های مبارزه را در قبال رژیم تصویب می‌کردند. بر همین اساس ما نسبت به نیروهای وابسته به جنبش ملی‌پدین بوده، آنها را نیروهای مترئزل و سازشکار دانسته و سیاست منفرد کردن آنان را پیش می‌بردیم.

ما در آن زمان رادیکالترین بخش جنبش ضد دیکتاتوری را نمایندگی می‌کردیم. این رادیکالیسم هم در خواسته‌های ما و هم در روش‌های مبارزاتی‌مان منعکس بود. سازمان خواستار نابودی ارتش و در هم شکستن کامل ماشین دولتی رژیم شاه بود و هرگونه سازشی با رژیم شاه را نفی می‌کرد. اعلامیه «هر سازشی با رژیم خیانت به آرمان مردم است» و شعار «ارتش ضد خلقی نابود باید گردد»، انعکاس این سیاست بود. خمینی و هواداران او از رادیکال شدن مبارزه علیه رژیم شاه استقبال می‌کردند و شعارها و سیاست‌های سازمان را بی‌سود خود می‌دانستند. آنها بدون آنکه در برابر سیاست‌ها و شعارهای ما مسئولیتی داشته باشند، قادر بودند از فعالیت‌های ما بهره‌گرفته و خود تاکتیک‌های متنوعی را در راه کسب قدرت بکار گیرند.

در اجلاس روز ۲۱ بهمن چه ارزیابی‌هایی ارائه شد و رفقاً چه نظرانی داشتند؟

آنروز عصر جلسه به دلیل اعلام حکومت نظامی بدون هیچ نتیجه‌ای تعطیل شد و فرصتی برای بحث سیاسی بدست نیامد. در رابطه با آخرین تحولات سیاسی فرخ طرح بحثی تهیه کرده بود و از آنجا که من هم با اساس آن موافق بودم در خاطر مانده. در این طرح مطرح شده بود که «در مذاکرات هواداران خمینی با هویزر و مقامات آمریکائی توافق‌هایی صورت گرفته، بزودی دولت بختیار کنار رفته و کابینه بازرگان بعنوان یک کابینه محلل در راه کسب کامل قدرت توسط خمینی روی کار خواهد آمد. برای آمریکایی‌ها مهم است که این تحول آرام و بدون آسیب به ارتش پیش رود. حفظ ارتش می‌تواند بعنوان عامل فشار و تضمینی برای حفظ ایران در مدار دوستان آمریکا عمل کند. ما می‌بایست سیاست خود را پیشاپیش در قبال چنین شرایطی پیچیده‌ای یعنی جایگاهی قدرت با حفظ ارتش روشن کنیم». با پیروزی قیام در روز ۲۲ بهمن این بحث موضوعیت خود را از دست داد. بدلیل انجام نشدن بحث سیاسی طرح‌ها و یا نظرات رفقای دیگر مطرح نشد و من از آنها بی‌اطلاعم.

تظاهرات روز ۲۱ بهمن چگونه جریان یافت؟

پس از بردن همه رفقاً به محل جلسه به دانشگاه رفتیم. در آنجا بین مسئولین تظاهرات اختلاف بوجود آمده بود. رفقای معروف به بچه‌های زندان معتقد بودند با توجه به حاد بودن جو شهر نادرست است ما در جهت عکس و به سمت میدان آزادی حرکت کنیم و رفقای پیشگام تغییر مسیر اعلام شده را نادرست می‌دانستند. من در خیابان ۲۱ آذر روبروی دانشگاه با رفقاً قرار گذاشتم. از رفقایی که به آنجا آمدند و صحبت کردیم رضی تابان، قاسم سیدباقری، محسن مدیرشانه‌چی، مهدی سامع، اسفندیار کریمی، علی کشتگر، پیروز کامور و علی سلیمی را بخاطر دارم. در این صحبت من نظر بچه‌های زندان را تایید کرده و قرار شد تظاهرات به سمت داخل شهر تغییر جهت دهد و شعارها عمدتاً در رابطه با مسائل روز و بالاخص دفاع از همافران باشد. علاوه بر آن سریم (سلطو)

من پس از پایان تظاهرات نزد سایر رفقاً بازگشته و جریان را تعریف کردم. همه بر خطیر

بودن شرایط تأکید داشتند ولی هیچکس نمی‌توانست در آن لحظه تصور کند که فردای آنروز قیام به پیروزی خواهد رسید. با اعلام حکومت نظامی، عصر آنروز جلسه ما تعطیل شد و من رفقاً را تا حوالی میدان انقلاب بردم. رفقاً پس از ترک جلسه هر یک بشکلی به صف مردم پیوستند و به ابتکار خود عمل کردند. من آنتب در همان منطقه غرب تهران باقی ماندم و متوجه ابعد قضیه نشدم. شب تلفنی با هادی صحبت داشتم. وی گفت جواد (علیرضا اکبری) را در حالیکه روی سقف یک مینی بوس ایستاده، کلاشینکف خود را در دست گرفته و شعار می‌داده، دیده‌ام. من فرخ (که آنتب خانه ما مانده بود) صحبت کرده و این عمل جواد را نشانه ابعد قضیه در شرق تهران دانستم.

صبح روز ۲۲ بهمن من و فرخ برای دیدن دیگر رفقاً به سمت شرق شهر حرکت کردیم و در راه با دیدن افراد مسلح متوجه ابعد حوادث شب قبل شدیم. ما از یکدیگر جدا شدیم و قرار گذاشتیم اگر سائیرین را پیدا نکردیم، فرخ به خانه خواهیم رفته و از طرف رهبری سازمان موضع‌گیری نمایم و من آنجا با وی تماس بگیرم. خانه تیمی ما روبروی خیابان غیانی نزدیک میدان ژاله (شهدا) بود. من در مسیر خانه (که بدلیل سنگربندی خیابان‌ها باید پیاده می‌رفتم) هادی، قاسم سیدادی و نظام را دیدم که با یکدیگر قرار داشتند. هادی بمن گفت که مهمترین درگیری در میدان آرک، مرکز رادیو در جریان است و آنها برای شرکت در عملیات تسخیر رادیو به آنجا می‌روند. این آخرین دیدار من با قاسم سیدادی بود. من در آن زمان به این فکر می‌کردم که هم‌اکنون نیروهای سازمان در سطح شهر پراکنده‌اند و چگونه می‌توان بین این نیروها ارتباط برقرار کرده و متشکل عمل نمود و به این نتیجه رسیدم که بهترین راه در آن شرایط تعیین یک مرکز تجمع است. و از آنجا که دانشگاه تهران در محل مناسبی قرار داشت و دانشکده فنی و امکانات آنرا می‌شناختم، باین نتیجه رسیدم که دانشکده فنی می‌تواند مناسبترین مرکز تجمع نیروهای سازمان باشد. به خانه رفته و موضوع را به مستوره احمدزاده، کاظم، زهرا و مریم که باهم در یک تیم بودیم در میان گذاشتم. مستوره در خانه ماند که پس از بازگشت هادی موضوع را به وی اطلاع دهد و ما ۴ نفر با موتور به سمت دانشکده فنی حرکت کردیم. در راه به چند گروه از رفقای آشنا برخورد کردیم و به آنها گفتم مرکز تجمع و ارتباط نیروهای سازمان دانشکده فنی است و از آنها خواستم این خبر را به هرکس که می‌شناسند بدهند. در دانشکده فنی، من کلید چسند اطاق را از سررایدار گرفته و یک سازماندهی مقدماتی انجام دادم. در عرض چندین ساعت چند صد تن از رفقاً آنجا جمع شدند. من همراه با تعدادی از کسانی که آنجا بودند برای تسخیر پادگان جمشیدیه که همان حوالی بود رهسپار شدیم و پس از بازگشت با جماعت باز هم بیشتری مواجه شدیم. از رفقای رهبری آن شب رحیم اسداللهی آنجا آمد و مسئولیت تحویل گرفتن سلاح‌ها و منظم کردن آنها را بر عهده گرفت.

اعلامیه‌های سازمان آنروز چگونه منتشر شد؟

اولین اعلامیه سازمان را عصر روز ۲۲ بهمن فرخ نوشته و برای رادیو فرستاد. این اعلامیه با صدای پرشور حسینی که آن زمان گوینده رادیو بود و گرایش‌هاست چپ داشت چندین بار خوانده شد و به آن اهمیت در حد اعلامیه‌های خمینی داده شد. خواندن مکرر این اعلامیه و تکرار نام سازمان توسط حسینی و بقیه کارمندان چپ رادیو در مطرح نشدن سازمان در آن روز نقش مهمی ایفا نمود. هاشم‌بنا من به این نتیجه رسیدم که می‌بایست تشکیل مرکز و یا ستاد سازمان رسماً اعلام شود. من به اهمیت این تصمیم واقف بودم و می‌دانستم که پس از اعلام تشکیل ستاد سازمان در تهران، در دیگر شهرهای بزرگ ستاد سازمان تشکیل شده و فعالیت عملی سازمان آغاز خواهد شد. به همین دلیل در اجرای این تصمیم به تنهایی تردید داشتم ولی از آنجا که ارتباطات ما با هم قطع بود و من به بقیه رفقاً دسترسی نداشتم اعلامیه کوتاهی تنظیم کرده و برای رادیو فرستادم. این اطلاعیه را محسن مدیرشانه‌چی و مریم به اداره رادیو بردند و چون در راه بارها متوقف شده و هر بار بایست ثابت می‌کردند فدایی هستند اعلامیه نزدیکی‌های صبح به اداره رادیو رسید و خوانده شد. مدت کوتاهی از اعلام تشکیل ستاد سازمان نگذشته بود که یکی از رفقاً مرا صدا زد، جلوی در رفته و دیدم جمعیت زیادی که دو تن از رفقای رهبری هم جزو آنان بودند جلوی در ازدحام کرده و در حالیکه گاهگاهی شعار درود بر فدایی می‌دهند می‌خواهند وارد دانشکده شوند و چند تن از رفقاً نیز به زحمت در را نگاه داشتند تا مانع هجوم جمعیت به داخل ستاد شوند. آنروز صبح همه رفقاً به ستاد آمدند و دوره جدید فعالیت سازمان آغاز شد.

گفتگوی

بارفیک ا. فرهادی، عضو شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

۲۱ بهمن یکی از باشکوهترین روزهای زندگی من است

کار: رفیق فرهادی با تشکر از این که قبول کردید به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب بهمن گفتگوی با «کار» داشته باشید، اولین پرسش من این است که شما روزهای پیروزی انقلاب یعنی ۲۱ و ۲۲ بهمن کجا بودید؟

رفیق فرهادی: من هم از شما تشکر می‌کنم و از طریق شما به همه خوانندگان «کار» سلام می‌کنم.

من روز ۲۱ بهمن در صفوف اولین راهپیمایی بزرگ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بودم. راهپیمایی قرار بود روز پنجشنبه ۱۹ بهمن صورت بگیرد، ولی به دلیل هم‌زمانی آن با راهپیمایی اعلام شده از جانب آیت‌الله خمینی برای اعلام حمایت مردم از نخست‌وزیری زندیاد بازرگان فقط به برگزاری میتینگ در محوطه دانشگاه تهران اکتفا شد. آن روز نیز من در میتینگ سازمان حضور داشتم و پیام‌گرویی از کارکنان موسسات دولتی به سازمان و حاضرین در گردهم‌آیی را خواندم. خواندن پیام در میتینگ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران برای من لحظه شادی اور و غرورآفرینی بود. در حالی که پشت به چریک‌های فدایی و رو به روی فعالین جنبش، بلند بلند پیام را می‌خواندم، در دل به روزهای نه چندان دوری فکر می‌کردم که پیش از اعلام رسمی تشکیل سازمان در ۱۹ بهمن ۴۹، در جلسات محفلی شرکت می‌کردم که خود از تشکیل‌دهندگان آن بودم.

از راهپیمایی ۲۲ بهمن می‌گفتم. روز ۲۱ بهمن یکی از باشکوهترین روزهای زندگی من است. شور و شوقی که در جمعیت می‌دیدم، جمعیتی زیادی که گرد پرچم یک سازمان کمونیستی جمع شده بودند، برای من شوک‌انگیز بود. گذشته از آن گرچه آن روزها من با سازمان به صورت تشکیلاتی کار نمی‌کردم، ولی ۱۴ سال فعالیت سیاسی زندگی مرا با زندگی سازمان عجین کرده بود و علاقه ویژه‌ای به سازمان داشتم. من به نسلی از فعالین سازمان تعلق دارم که سازمان را بنیان گذاشت. طی تمام دوره فعالیت سیاسی‌ام تحت رژیم دیکتاتوری شاه عادت کرده بودم کمونیست بودن خود را مخفی کنم و عادت کرده بودم در عرصه فعالیت علنی دنبال کمونیست‌ها نگریم. این که جنبش توده‌ای چنان امکانی فراهم کرده بود که کمونیست‌ها آشکارا و مستقل زیر پرچم خودشان گرد آیند و آرمان‌های انسانی و زیبایی خود را آشکارا بر زبان جاری سازند، در من چنان احساسی برانگیخت که نه توان تشریح کامل آن را دارم و نه هیچ‌گاه آن را فراموش خواهم کرد.

هنوز از دانشگاه تهران فاصله زیادی نگرفته بودیم و حوالی چهارراه کالج بودیم که خبر رسید همافران در نیروی هوایی تحت محاصره قرار گرفته‌اند و نیاز به یاری دارند. آنان از چریک‌های فدایی خواسته بودند که به یاری‌شان بشتابند. این درخواست با پذیرش اشتیاق آمیز راهپیمایان مواجه شد. جمعیت فوراً پراکنده شد و بخش عظیمی از آن به طرف نیروی هوایی به راه افتاد. یادم نمی‌رود دقایقی بعد دو موتورسوار را دیدم. کسی که ترک موتور نشسته بود مسلسل خود را به هوا بلند کرده بود و شعار می‌داد درود بر فدایی. من و همسر به طرف نیروی هوایی نرفتم، چون من یکی دو ساعت بعد از آن در غرب تهران قرار داشتیم و باید حتماً سر قرارم می‌رفتم. در این قرار من و رفقایم می‌بایستی اقدامات کارکنان موسسات دولتی در روزهای آینده را برنامه‌ریزی می‌کردیم. هنوز هیچ‌کس نمی‌دانست که فردا عمر رژیم شاهنشاهی به پایان می‌رسد. هنوز همه ما مشغول برنامه‌ریزی برای ادامه مبارزه با رژیم شاه بودیم.

حوالی ساعت دو بعد از ظهر فرمان‌داری نظامی تهران ساعت منع تردد را تا ساعت ۴ بعد از ظهر جلو کشید. مردم مضطرب در خیابان‌ها بودند، اما سر پذیرش این دستور را نداشتند. مردم مدت‌ها بعد چنین دستوراتی را گردن نمی‌آوردند. در شهر به سرعت و دهن به دهن پخش شد که سازمان از مردم خواسته است خیابان‌ها را خالی نگذارند، اما مردم منتظر بودند رهبر انقلاب نیز این دستور را باطل اعلام کند. من خود در خیابان جیحون شاهد بودم یک روحانی سیار بر یک وانت‌تبار با بلندگو اعلام می‌کرد که آقا دستور نداده‌اند مردم در خیابان‌ها بمانند. اما مردم وقعی به این حرف ننهاده‌اند و من خودم شخصاً بارها از زبان مردم شنیدم که می‌گفتند چریک‌ها گفته‌اند در خیابان‌ها بمانید و ما هم خواهیم ماند. ساعتی بعد آقا نیز مجبور شد مردم را به عدم رعایت دستور حکومت نظامی فرا بخواند. دیگر به وضوح دیدم می‌شد که پروژه تغییر حکومت آخرین مرحله را طی می‌کند.

مردم‌های سپیددم ۲۲ بهمن با همسر گشتی در غرب تهران زدیم. به خیابان جی که رسیدیم خبردار شدیم بین سرنشینان یک ریوی ارتشی و مردم درگیری پیش آمده. مردم می‌گفتند چریک‌های فدایی این جا بودند و ماشین ارتشی را خلع سلاح کردند. آن یکی دو روزی

که درگیری رو در رو و مسلحانه تشدید شده بود، و شاید تحت تاثیر حرکتی که در راهپیمایی سازمان انجام گرفته بود، فضای ساخته بود که مردم بیشتر تر خود را با چریک‌ها نزدیک احساس می‌کردند. من قبلاً هیچ‌گاه به اندازه آن چند روز از دهن مردم اسم چریک‌ها را نشنیده بودم.

حدود ساعت ۹ و ۱۰ صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن بود که با همسر و یک رفیق دیگر رسیدیم به باغ شاه. منظره جالبی بود. جلوی درهای پادگان مردم و سربازان هم‌دیگر را در آغوش می‌کشیدند. خوشحال از این که پادگان باغ شاه دیگر در مقابل مردم نیست، به سمت مرکز شهر راه افتادیم. در میدان ارک درگیری بود و مردم در تدارک گرفتن رادیو بودند. از داخل ساختمان رادیو و ساختمان‌های اطراف تیراندازی می‌شد. یکی از صحنه‌های به یاد ماندنی که نظیرش را فقط در فیلم‌های سینمایی می‌شود دید، این بود که عده‌ای از مردم یک تیر چوبی پنج-شش متری گیر آورده بودند، بیست-سی نفر آن را گرفته بودند و از گوشه جنوب غربی ساختمان تلاش می‌کردند پنجره‌ها را بشکنند و داخل ساختمان شوند. هر بار که از درون ساختمان صدای تیر می‌آمد مردم تیر چوبی را می‌انداختند و در گوشه‌های سنگر می‌گرفتند و دقایقی بعد دوباره حمله با تیر از سر گرفته می‌شد. من هم به مردمی که آن جا بودند پیوستم. حوالی ظهر ساختمان رادیو در پی یک مبارزه حماسی گرفته شد.

ما به سمت غرب تهران حرکت کردیم و نمی‌دانم چرا راهمان را از کنار باغ شاه انداختیم. در باغ شاه وضع با دو سه ساعت پیش کاملاً تفاوت کرده بود. درهای پادگان بسته شده بودند. نیروهای نظامی درون پادگان سنگر گرفته بودند و به سمت مردمی که قصد کشودن درها را داشتند، تیراندازی می‌کردند. ما نیز به جمع مردم پیوستیم. در آن جا چند نفر از جمله یک زن مسلح بودند که به نظر می‌رسید در کاربرد سلاح تجربه زیادی داشتند. مردم به یک‌دیگر می‌گفتند که این‌ها چریک هستند.

بالاخره پس از ساعتی مردم درهای پادگان را باز کردند. تعدادی از سربازان متنازل شده بودند و در مقابل مردم گریه می‌کردند و مردم مهربانانه و نمی‌دانم چگونه و از کجا با چنان سرعت، لباس غیرنظامی فراهم و تن سربازان می‌کردند.

از باغ شاه رفتم طرف پادگان جی. یکی دو ساعت بعد آن جا نیز خلع سلاح شد و برگشتیم سمت مرکز شهر. این بار ما هم اسلحه گیرمان آمد. نرفی سه چهار تا ۳ در دست از پادگان جی خارج شدیم. بعد در راه با خودمان گفتیم که این همه اسلحه به چه دردمی می‌خورد. همین بود که پیش تر آن‌ها را به مردمی که چیزی گیرشان نیامده بود دادیم. شام‌گاهان اعلامیه آیت‌الله خمینی پخش شد که پیروزی انقلاب را بنشارت می‌داد. بالاخره نقطه پایان بر رژیم شاهنشاهی نهاده شد. اکنون دوران جدیدی در حال آغاز بود.

گرچه چند روز پیش از آن در دیداری که با خمینی داشتیم به این فکر افتاده بودم که امکان دارد او مدتی بعد دستور حمله به همه ماها را بدهد، ولی در آن لحظات اصلاً نمی‌توانستم تصور کنم که روزی به دستور همین شخصیتی که از جانب مردم، و از جانب خود من نیز، پیروزی انقلاب را اعلام می‌کرد، من و یارانش سرکوب خواهیم شد، شکنجه خواهیم شد، تبعید خواهیم شد و اعدام خواهیم شد. در آن لحظاتی که پیام آقای خمینی را می‌شنیدم، او و پیروانش را از خودم جدا احساس نمی‌کردم. ای کاش خوش‌حالی لحظه پیروزی پایدار، و خوش‌خیالی آن لحظه واقعی بود و این همه مصیبت بر سر مردم کشور نازل نمی‌شد. از خوش‌حالی در پوست نمی‌کنجیدم. هنوز هم به یاد آن غروب که می‌افتم نوای خوش‌آهنگ سرود «بهاران خجسته باد» که آن شب بارها از رادیو پخش شد، در گوشم طنین می‌اندازد. آن شب بارها جای کرامت دانشیان را خالی کردم. یاد چهره قهرمانانه او در تلویزیون می‌افتم که در کنار خسرو گلسرخی مردانه در برابر بیدادگهای شاه از خلق خود دفاع کرد.

پس از شنیدن خبر پیروزی انقلاب رفتم طرف دانشگاه تهران. آن جا با شادی زایدالوصفی مشاهده کردم سازمان ستاد زده است. کار: ماجراهایی که به انقلاب منجر شد، به این شکل خودش یعنی اعتراضات مستقیم توده‌ای از اواخر سال ۵۶ شروع شد. من می‌خواستم چریک‌های فدایی این جا بودند و ماشین ارتشی را خلع سلاح کردند. آن یکی دو روزی

رفیق فرهادی: به نظر من آغاز این حرکات از زمستان ۵۵ بود، چیزی که به نام جنبش خسار محدود معروف شد. آن زمان‌ها برای جلوگیری از گسترش شهر تهران در خارج از محدوده تهران اجازه ایجاد ساختمان داده نمی‌شد. مردم مهاجر از روستاها به تهران، که اکثر آدر حواشی تهران زندگی می‌کردند، دست به ایجاد خانه‌های محقر می‌زدند. شهرداری می‌کوشید جلوی این کار را بگیرد و برخی خانه‌های نیم‌ساخته را تخریب می‌کرد. زمستان ۵۵ این درگیری‌ها افزایش یافت. من خودم همان زمان از اکثر این نواحی دیدن کردم. مردم برای جلوگیری از تخریب خانه‌ها به هر کاری دست می‌زدند. حتی مدتی عکس بزرگ شاه را بر در دیوار خانه‌های نیم‌ساخته‌شان می‌زدند تا شاید مامورین شهرداری در احتراز از بی‌احترامی به شاه از خراب کردن خانه‌ها صرف‌نظر کنند. اما این ترند نیز کارساز نبود. مردم عاصی که تمام راه‌های مسالمت‌آمیز را به روی خود بسته دیدند، شروع کردند به تعرض متقابل و درگیر شدن با مامورین شهرداری‌ها. آن‌ها چند ماشین شهرداری و حتی خود یکی از شهرداری‌های نواحی شرق تهران را آتش زدند. این حرکات بعدها با حرکات سال ۵۶ مردم در شهرهای قم، تبریز، قزوین و غیره پیوند خورد. مراسم هفت و چهل و غیره بصورت متواتر و بی در پی ادامه یافت و درگیری‌ها با نیروهای حکومتی بیش تر شد.

آغاز ۵۷ جنبش دیگر خیلی فراروییده بود. این سال، سال خیزش‌های توده‌ای با کیفیت و دامنه‌ای غیر قابل قیاس با سال پیش بود. ترس‌ها دیگر ریخته بود. اما تا اوج هنوز فاصله بود. جنبش در هر محیطی خود را طور دیگری نشان می‌داد. در محیط‌های کار افزایش خواست‌های رفاهی، شکل‌آغازین نمایش این جنبش بود. کارگران و کارمندان از طریق طرح خواست‌های رفاهی به تقابل با رژیم برخاسته بودند و برخلاف جنبش‌های صرفاً رفاهی به هر خواسته‌ای که می‌رسیدند، بلافاصله خواسته جدیدی را جای آن قرار می‌دادند. دو حادثه از دو جهت متفاوت تاثیر عمیقی بر جنبش گذاشت. اولی حادثه سینما رکس آبادان بود که بریت شهلمور را به انبار باروت آماده انفجار جامعه انداخت. بعد از این حادثه دیگر کوچکترین اعتمادی به رژیم شاه باقی نماند. حادثه دوم زلزله طیس بود که مقارن با خیزش‌های عظیم روزهای ۱۶ و ۱۷ شهریور اتفاق افتاد. این حوادث سبب و بهانه سازمان‌یابی مستقل مردم و ایجاد نهادهای موازی نهادهای دولتی شد. به دنبال زلزله، مردم برای کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان بسیج شدند، اما حاضر نبودند این کمک از کانال‌های متداول تا آن زمانی، مثل شیر و خورشید سرخ و غیره ارائه شوند. مردم در محلات، بازار، کارخانه‌ها، ادارات و دانشگاه‌ها ارگان‌هایی را برای گردآوری پول و مایحتاج دیگر و رساندن آن‌ها به آسیب‌دیدگان تشکیل دادند. من نیز جزو نمایندگان محل کارم برای کمک‌رسانی بودم.

کار: همان‌طور که گفتید ۱۶ و ۱۷ شهریور که دو تظاهرات بزرگ اول جریان انقلاب بودند، تقریباً هم‌زمان بودند با زلزله طیس. اما قبل از آن واقعه دیگری هم بود و آن هم این که اولین اعتراضات در موسسات دولتی من در همان حول و حوش آغاز شد. خواهش می‌کنم در این باره نیز بگویید.

رفیق فرهادی: کارکنان موسسات دولتی که بخشی از مردم بودند و در حرکات مختلف جنبش، مانند دیگر احاد مردم شرکت داشتند، محل کار ابتدا از طریق طرح خواست‌های رفاهی با مدیریت نظام درگیر شدند و به تقابل برخاستند. اوج این تقابل در مرحله آرام مبارزه، یعنی قبل از ۱۷ شهریور، در روند شکل‌گیری و تکوین نهادهای نمایندگی واقعی کارکنان موسسات دولتی بود. قبلاً در اکثر موسسات دولتی نهادهای نمایندگی کارکنان دولت وجود داشتند، ولی همه صوری و متشکل از مدیران یا کارکنان مطیع مدیران و مورد تأیید ساواک بودند. در تمام این موسسات دولتی که من از آن‌ها خبر داشتم، ابتدا مدیران هنوز معتقد به رژیم شاهنشاهی تلاش کردند جلوی برگزاری انتخابات جدید را بگیرند و وقتی شکست خوردند، دوباره همان مهره‌های سابق کاندیدای نمایندگان شدند. اما این نمایندگان بلااستثناء شکست خوردند و شکست سختی هم خوردند. من نیز در این جریان به عنوان نماینده همکارانم انتخاب شدم.

در جریان این انتخابات یکی از مدیران موسسه ما تنها حدود ۱۰ صد رای آورد و با رای همکارانم از من شکست خورد و در نتیجه

نمایند نشد. او مرا به اطاق خود فراخواند. من پیش از این ماجراها تقاضای انتقال به یک بخش دیگر از اداره را کرده بودم. اما با این تقاضای من موافقت نشده بود. او مرا به اطاق خود خواند و گفت که با تقاضای انتقال من موافقت شده است. من گفتم اما شما قبلاً با این تقاضا مخالفت کرده بودید. او گفت الان موافقت کردیم و باید بروی. من هم گفتم الان من دیگر نمی‌توانم بروم، چرا که حالا من نماینده همکارانم هستم.

در صحبت از اعتراضات کارکنان موسسات دولتی من شرکت نفت را به دلیل نقش ویژه آن از سایر موسسات دولتی جدا می‌کنم و امیدوارم زمانی یکی از مطلعین در مورد آن موشکافانه بنویسد. در سایر موسسات دولتی تا جایی که من یادم می‌آید اولین اعتصاب روز ۱۱ شهریور در بانک مرکزی با خواست‌های رفاهی آغاز شد.

کار: شما از سازمان‌یابی مردم سخن به میان می‌آوردید. سباز و کارهای این سازمان‌یابی چگونه بود و خود شما برای سازمان‌دهی مبارزات کارکنان نهادهای دولتی اقدام ساز و کارها سود می‌جستید؟

رفیق فرهادی: در بررسی وقایع انقلاب بیش تر به جریان‌هایی که سر و صدایی در جامعه ایجاد کرده می‌پردازند و به روندهایی که در عمق جامعه جریان داشته توجه نمی‌کنند. حرکت جامعه در روند انقلاب در سطح و در عمق هم‌آهنگ بود. همان مردمی که در خیابان‌ها تظاهرات می‌کردند یا دانشجوی بودند یا کارگر یا کارمند و ... این‌ها هر یک در محل کار و فعالیت‌شان خود را سازمان می‌دادند و سازمان می‌یافتند. جنبش انقلاب جنبشی عکس‌العکس نبود، جنبشی بود که خود را در هر دو وجه، یعنی در سطح و در عمق، هم‌آهنگ کرده بود و پیش می‌رفت. جریان انتخابات نهادهای نمایندگی در موسسات دولتی نیز نشانی از این امر بود. در تمام این موسسات، بدون این که از پیش با هم هم‌آهنگی کرده باشند، کارکنان موسسات در مقابل صورتی بودن نهادها و تسخیر آن توسط وفاداران به رژیم ایستادند و با رای‌های بالای ۸۰-۹۰ درصدی نهادهای واقعی نمایندگی را بدریوم تحویل کردند. رای نود و چند درصدی به نفع رژیم شاهی در فرآیند فروردین ۵۸ بی‌مقدمه نبود. از تقریباً یک سال پیش این رای در ابعاد کوچک تر جامعه خود را نشان داده بود. من و رفقایم تمام تلاشمان آن بود که هیواره همراه با مردم حرکت کنیم. قطعاً نه پشت سر آن‌ها و نه جدای از آن‌ها. من خودم در حدود یک سالی که نماینده همکارانم بودم، بیش ترین تلاش من این بود که آن‌ها را همیشه در جریان بگذارم، خودشان را در تصمیم‌گیری‌ها دخالت دهم و به طور کلی مواظب باشم که هم‌گام با هم حرکت کنیم. حتی مقاطعی بود که سطح خواست‌های رفاهی همکارانم مرا راضی نمی‌کرد. اما هیچ‌گاه سرخود قلم رد بر خواست‌های آن‌ها نکشیدم و خواست‌های‌شان را هر جا که می‌بایستی مطرح کردم. مطرح کردم. در عین حال ما سعی می‌کردیم تمام ایده‌های سازمان‌گرایان را که به نظرمان می‌رسید با دیگر نمایندگان و به طور کلی با همکاران‌مان مطرح کنیم و با یاری هم پیش ببریم. این شیوه کار که به آن در رابطه با مبارزات در محل زندگی نیز وفادار بودم تضمین‌کننده موفقیت مبارزه بود.

کار: بی‌گمان به یاد دارید که پس از ۱۷ شهریور به ویژه در تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور راهپیمایی‌های و گردهم‌آیی‌های روزانه دیگر بخشی از زندگی روزمره مردم شده بودند. شب‌ها هم که پس از ساعات منع عبور و مرور بازی موش و گربه بین مردم و مامورین آغاز می‌شد.

رفیق فرهادی: بله! پس از اعلام حکومت نظامی در تهران مردم راه‌های جدیدی برای مبارزه شبانگه‌ای یافته بودند و بیش تر اشتیاق نشان می‌دادند. شب‌های پاییز و زمستان ۵۷ حال و هوای خاص خود را داشت. مردم ساعتی از پشت‌بام‌ها شعار می‌دادند و سپس در دست‌ها و خیابان‌ها گردهم می‌آمدند، تبادل اخبار می‌کردند، باهم به بحث سیاسی می‌پرداختند، برنامه‌های روزها و شب‌های بعدی را می‌ریختند و اگر تک و توک خودروی نظامی از خیابان رد می‌شد، برای آن ایجاد مزاحمت می‌کردند. اوضاع بسر عکس چیزی شده بود که ترتیب‌دهندگان حکومت نظامی در نظر داشتند. این نظامیان بودند که از مردم می‌ترسیدند و این نظامیان بودند که شب‌ها با ترس و لرز از خیابان‌ها می‌رفتند. هنوز درگیری مسلحانه نبود، و اصولاً درگیری مسلحانه به‌این معنا که دو طرف با اسلحه درگیر شوند، بسیار محدود و

آن هم حول و حوش روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن اتفاق افتاد. اما نظامیان از مردم بی‌سلاح می‌ترسیدند و این یکی از علائم و مشخصات شکست رژیم بود. مردم با دست خالی درستی شعار خود را ثابت کردند که «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد». روزها نیز برنامه‌های ادامه همان کارهای شبانه بود. چند ساعتی حضور در محل کار، سازمان دادن اعتصاب‌ها و برنامه‌ریزی برای انجام حداقل کارها برای این که مردم لطمه کم‌تری ببینند، سازمان دادن سخن‌رانی‌ها، بعد چند ساعتی حضور دور و بر دانشگاه و شرکت در تظاهرات خیابانی که به وفور و در جای‌جای خیابان‌های تهران به مناسبت‌های مختلف پیش می‌آمد و بعد هم برنامه شبانه. در آن ماه‌ها شبانه‌روز دو-سه ساعت بیش تر نمی‌خوابیدیم و هیچ وقت هم احساس بی‌خوابی نمی‌کردیم. آدم همیشه احساس می‌کرد وقت کم می‌آورد. هر جا که بودی احساس می‌کردی جای دیگری را و فرصت دیگری را از دست داده‌ای. دلت می‌خواست در آن واحد می‌توانستی چندین جا باشی.

کار: رفیق فرهادی در این میان اعتراضات در نهادهای دولتی چگونه پیش می‌رفت و از چه هنگام اعتصاب سراسری کارکنان موسسات دولتی آغاز شد؟

رفیق فرهادی: از اوایل مهر ماه اوضاع سمت و سوی مشخص تری می‌گرفت و شتاب حوادث باز هم بیش تر می‌شد. موسسات دولتی یک به یک به اعتصاب می‌پیوستند. از اوایل آبان دیگر همه موسسات دولتی در اعتصاب بودند. از این زمان به بعد اعتصاب‌ها در موسسات دولتی همراه شده بود با پایین کشیدن عکس شاه از در و دیوارها و پاره کردن آن‌ها. دیگر پل‌های پشت سر را همه جا خراب می‌کردند. گرچه هنوز تا اوایل آذر فشار نیروهای امنیتی وجود داشت. بعضی وقت‌ها مامورین حکومت نظامی در ادارات با کارکنان اعتصابی درگیر می‌شدند. من خودم یادم می‌آید که یک بار فرمانده نیروهای انتظامی حاضر در محل اداره ما پس از یک بگومگو یک سیلی به گوش من زد و منتظر بود تا من جوبش را بدهم تا بتواند به سوی ما تیراندازی کند و بهانه‌ای برای دستگیری نمایندگان کارکنان در دست داشته باشد. در ادامه این درگیری از حکم تیراندازی به سوی مرا داد. تنها با دخالت و مقاومت پیگیر همکارانم از آن مهلکه جان سالم به در بردم.

من یادم می‌آید که بسیاری از نمایندگان کارکنان موسسات دولتی تا اواخر آذرماه شب‌ها در خانه خود نمی‌مانند، زیرا نیروهای امنیتی برخی از نمایندگان را شبانه از خانه‌های‌شان ربوده بودند، با این امید خام که اعتصابات را پایان دهند. در همین رابطه قضیه تراژیکی برای یکی از نمایندگان اتفاق افتاد. او شبی برای رعایت احتیاط به خانه یکی از همکاران می‌روید، تصادفاً نیروهای امنیتی می‌روند سراغ صاحب‌خانه، و مهمان او را نیز دستگیر می‌کنند و بعد که مترجم می‌شوند صاحب‌خانه نماینده نیست، او را آزاد می‌کنند و مهمان را که نماینده بود، دو شبانه‌روز نگه می‌دارند. بچه‌ها را آن قدر زده بودند که پس از رهایی اختلال حواس پیدا کرد.

البته این تنها کارهای ساواک نبود. من باز یادم می‌آید که در آن مقطع یک لیست جعلی از سوشی ساواک منتشر شده بود. در بالای لیست نوشته بودند، کسانی که نامشان در این لیست آمده است، ساواکی یا همکار ساواک هستند. اما همه کسانی که نامشان در آن لیست بود، از رهبران شوراهای کارکنان موسسات دولتی بود. البته این راه هم باید بگویم که آن‌ها نام‌ها را کاملاً درست چاپ نکرده بودند. تنها کسی که با کارکنان ادارات دولتی آشنا بود، می‌توانست بفهمد منظور از این اسم‌ها چه کسانی هستند. مثلاً اسم کوچک یکی را با فامیل یکی دیگر که تازه آن فامیل را به اشتباه نوشته بودند، به عنوان یک نفر معرفی کرده بودند. گرچه بعضی اسم‌ها هم کاملاً درست بود. این لیست در آن زمان حداقل در همه جای تهران پخش شده بود.

کار: رفیق فرهادی نقش شوراهای کارکنان در ستیجش با مدیران رسمی ادارات دولتی چگونه بود؟

رفیق فرهادی: در اکثریت قریب به اتفاق ادارات دولتی دیگر حرف مدیران رسمی پیش نمی‌رفت. گرچه آن‌ها هنوز دارای اختیارات رسمی بودند، اما در خود ادارات از دو سه ماه مانده به پیروزی انقلاب شوراهای کارکنان عملاً کنترل این ادارات را در دست داشتند. در جلساتی که هم نمایندگان شوراهای کارکنان در ادارات مختلف با مدیران آن اداره می‌گذاشتند، این تغییر نقش کاملاً مشهود بود. اجازه بدهید همینجا خاطره‌ای را بگویم که نشان می‌داد در بحبویه روزهای انقلاب چه مناسباتی در عمل بین نیروهای غیرم‌آندیش شرکت‌کننده در انقلاب پدید آمده بود.

روز ۱۴ آبان جمعیت زیادی، از جمله کارکنان بسیاری از موسسات دولتی، در بهشت‌زرا جمع شده بودند تا یاد شهیدان جنبش تا آن زمان را گرامی بدارند. این مراسم که از قبل ادامه در صفحه ۱۱

دیگری در ادامه گفت: چیزی که ما دنبالش می‌گردیم!

جمعیت واقعا موج میزد، اما برآورد آن مشکل بود. گروه زیادی در پناه کوچه‌های اطراف، خود را از تیررس مستقیم که مبادا ساواکی‌ها آنان را مورد هدف قرار دهند، پنهان ساخته بودند و مابقی با فاصله صد تا صد و بیست متر، ساواک را در محاصره داشتند. آرام آرام خود را در ردیف اول صف، جای دادیم. ساواکی‌ها موقعی شلیک می‌کردند که جوانان بطرف ساختمان خیز پر می‌داشتند و صدای رعب آور گلوله آنان را می‌گریزاند.

گویا ساواکی‌ها در مورد عواقب ماجرا تردید داشتند و جز یک بار که گلوله بر دیوار خانه‌ای که مردم در اطراف آن بودند اصابت نمود، مابقی بطرف هوا شلیک می‌شد. مردم می‌گفتند تا این لحظه چند مجروح و کشته داشتیم و شاید هم شعارهایی را که با تمام نیرویشان، انگاری از درون جگر فریاد می‌کشیدند: «می‌کشیم، می‌کشیم، آنکه برادرم کشت!» ناشی از همین کشته یا کشته‌هایی بود که پیشم دیدند.

دو خیابان متقاطع ساختمان ساواک را از دو سوی دربر می‌گرفتند، اما تنها یکی از اطساق‌هایش بر دو سمت خیابانهای اطراف مسلط بود. ما موقعی را به گونه‌ای سنجیدیم که اگر کسی در کنار درب ماشین روی ساختمان پناه بگیرد، آنها بهیچوجه قادر نخواهند بود او را هدف قرار دهند. فوراً تقسیم کار شد و دو نفر مأموریت یافتند خود را با سرعت به پشت درب برسانند و دو نفر دیگر با کلت و نارنجک دست‌ساز آنها را پوشش دادند تا مبادا از بالای دیوار مورد هدف قرار گیرند.

جمعیت اطراف، وقتی کلت را در دست یکی از رفقا دید که سنگر گرفته، از تک و تاب باز ایستادند و سکوت کردند. اما بعد از صدای مهیب اولین انفجار و با توجه به گویش شرقی‌مان که بلند بسلند، یسا در واقع فریاد می‌کشیدیم، به هويت سیاسی‌مان پی بردند و ناخواسته، درود بر فدائی سردادند. اکنون دومین انفجار، اما در پاسخ به آن، هیچ صدای گلوله‌ای به گوش نمی‌رسید. گویی ساواکی‌ها قالب نهی کردند. چندن تن از جوانان که به هیجان آمده بودند، بستم رفقای ما خیز

دو شهر، در آینه عبرت!

ادامه از صفحه ۱۰

برداشتند که با اخطار «برگردید!» ما، عقب نشستند. ترس داشتیم که آنها بطرف جوانان شلیک کنند. سکوت بار دیگر در فضا حاکم شد، مردم منتظر عکس‌العمل آنها بودند که صدای «ماتسلیم‌ایم، تیراندازی نکنید!» جمعیت را به هیجان آورد. نفهمیدم که چگونه جمعیت از دیوار بالا رفتند و رئیس ساواک را پیش از سایرین به بیرون کشیدند. کسی قادر به کنترل مردم نبود، ساختمان از دو طرف مورد هجوم قرار گرفت و هر گروهی یکی از ساواکی‌ها را به محاصره گرفتند و در حالیکه بر سر و رویشان با مشت می‌کوبیدند، آنان را به ایشوی و آنسوی می‌کشیدند.

ما برای ضبط اسناد و مدارک، پداخل ساختمان فرستیم. دود و آتش از یک گوشه آن بر می‌خواست، گویا از سمت شمالی به داخل ساختمان مواد آتش‌زا پرتاب کرده بودند. جستجوی ما بی نتیجه ماند و شاید برای خیلی‌ها این موضوع امروز قابل فهم باشد که چگونه «فردوست» برای بازسازی مجدد ساواک، به آنها نیازمند بود. دقیقاً یکسال بعد، یکی از ساواکی‌ها که پیش از یورش مردم به ساواک رشت، متواری شده بود (انتساب می‌شود) و پنج نفر در اداره ساواک مستقر بودند، که بین آنان بر سر مقاومت و گریز مشاجره میشد، هفت تن می‌مانند به این امید که نیروهای یگان در پاسخی و از ترس به کمکشان خواهند آمد و مابقی می‌گریزند، نامه‌ای را بمن نشان داد که بار دیگر او را دعوت بکار کردند.

وقتی پرونده‌ای نیافتیم، حدس زدیم که شاید آنها را در جایی جاسازی و پنهان کرده‌اند. سریع از پلدها پائین آمدیم و بسوی جمعیت رفتم تا از رئیس ساواک بخوابم جای اسناد را نشان بدهد. او با بینی خون آلود در چنگال چند جوان که با هیجانی خاص پا بر زمین می‌کوبیدند و شعار «می‌کشیم، می‌کشیم، آنکه برادرم کشت!» سر می‌دادند، همچنان اسیر بود. نزدیک رفتم، یکی از آنها قهقهه را بطرف من گرفت و با صدای بلند فریاد کشید: «افتاح کن!». ما همدیگر را خوب می‌شناختیم، از زمانی

ماهی حامله بود به این فکر که میکنت شاه و ساواکی‌ها بار دیگر برگردند، آنوقت خانه را بر سرشان خراب خواهند کرد، از حال رفته بود و وجدان مرا آزار می‌داد. از این طرف مرد ساواکی به زیر پاهایم افتاد و بوسه زدن تقاضا می‌کرد که او را نجات دهم که جنایتی مرتکب نشده است و تنفرم را دامن می‌زد. از روبرو نیز گروهی یورش آوردند و اسیر حال طلب می‌کردند. ناخواسته با صدای بلند شروع به صحبت کردم:

«ایا انقلاب کردیم تا بدون مدرک و سند، انهم تحت تاثیر امیال شخصی دیگران را برای لحظه‌ای محاکمه کنیم و با فحیح‌ترین وضعی بکشیم؟» فردی فریاد کشید: «برای کشتن آن‌ها نیازی به مدرک نیست، دست‌های آنها نشان می‌دهد که چند هزار شلاق بر پاهای جوانان این مرز و بوم زدند!» و من ادامه دادم:

«شکی نیست که آن‌ها جنایت کرده‌اند، ولی آیا مگر ما جنایت‌کاریم تا بشیوه آنان عمل کنیم؟ خون چشمه‌ایتان را گرفته و نمی‌توانید واقعیت را ببینید، من سه ماشین را در پارک دیدم که هیچکس از آنانی را که شما کشتید، صاحبان آن نیستند. اینها کجا پنهان شدند؟ این فرد تنها شاهدیست که از واقیعت اطلاع دارد. اجازه بدهید از او برای یافتن دیگر ساواکی‌ها کمک بگیریم.»

اکنون حدود بیست سی نفر از همشهری‌ها در اطراف خانه جمع شدند. یکی از بچه‌ها خبر داد که ماشین آماده است. من یکی از ورزشکاران سرشناس منطقه را که مدتی در باشگاههای ملوان و سپیدرود عضو بود، صدا کردم و از او خواستم تا دایره بزرگی تشکیل دهند و به اجترام او و تا حدودی هم تحت تاثیر ساختمان، دایره‌ای تشکیل شد و ساواکی رادر مرکز آن قرار دادیم بنحوی که هیچ دستی نتواند با فرق سرش تماس یابد.

دور از جوانمردی بود که بدون دلجویی از زن صاحبخانه، خانه را ترک کنم. هنوز چند کلمه‌ای نگفته بودم که یکی فریادکشان مرا صدا کرد که بیا کشتن. وقتی رسیدم جسد را زیر دست و پا دیدم، دیگر نفهمیدم چه شد و زمانی بعد گریان بستم لاهیجان، در این اندیشه که چنین جنایتی چگونه چشم اندازی را نوید میدهد؟

جامعه اشاعه دادند و در رشد جنبش آزادیخواهی در کشور نقش مهمی ایفا نمودند. جنبه دیگر تناقض انقلاب بهمین را می‌توان در شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بوضوح مشاهده کرد. نیروهایی که قدرت سیاسی را قبضه نمودند، به شعار آزادی پشت کردند و تمام نیروی خود را برای استقرار حکومت اسلامی و برپایی نهادهای وابسته به آن بکار گرفتند و در عمل نشان دادند که رژیم استبدادی فقها با آزادی و جمهوری عسقی در تناقض است. اما آنها نتوانستند خواست عمومی برای تامین آزادی‌های سیاسی، تامین حقوق بشر و حق رای مردم در انتخابات ارگانهای دولتی و مسئولین کشور را از بین ببرند. این خواسته‌ها هم‌چنان بعنوان خواسته‌های مردم و شعارهای تحقق نیافته انقلاب باقی مانده‌اند.

باززترین تناقض انقلاب بهمین در قانوان اساسی آن منعکس است. در این قانون جمهوری اسلامی از یکسو بر پایه نظام سیاسی ولایت فقیه و ساختارهای مربوط به آن (ولی فقیه، مجلس خبرگان، شورای

ادامه از صفحه ۹

برنامه‌ریزی شده بود با حادثه ۱۳ آبان دانشگاه پیوند خورد. من در آن روز از طرف کارکنان دولت سخن‌رانی کردم. وقتی صف رادیمایی کارکنان دولت به بهشت‌زهران رسید، یک آخوند در حال سخن‌رانی بود. بعد از او من سخن‌رانی کردم. سخن‌ران‌ها روی یک بشکه می‌ایستادند. هنوز یادم است که سخن‌رانی‌ام را با این شعر شروع کردم:

هر شب ستاره‌ای به زمین می‌کشد و باز
ایسن آسمان غم‌زده غرق ستاره‌هاست.
من گفتم که می‌گویند بالاتر از سیاهی رنگی نیست. اما این درست نیست. بالاتر از سیاهی نیز رنگی هست. این رنگ، سرخی خون شهیدان است که بر سیاهی استبداد شاه پیروز می‌شود. آن روحانی بشکه را زیر پای من گرفته بود تا نکند من از بشکه پایین بیافتم. پس از پایان سخن‌رانی من او کلتی از حرف‌های من تعریف و تمجید کرد.

ظهر روز ۱۵ آبان شاه اعلام کرد که پیام انقلاب را شنیده، اما در پیاسخ یک نظامی - آزاری - را به نخست‌وزیری برگمارد.

یکی از مهم‌ترین حوادث دیگر زمان انقلاب که یادم نمی‌رود فرار شاه بود. به محض این که خبر فرار شاه پخش شد، مردم بیخود بیرون. من یادم هست ابتدا با همکارانم در محوطه محل کارمان به شادی و پای‌کوبی پرداختیم و سپس پیوستیم به جشن بی‌سابقه شب یورشان جمعیت تهران. آن شب من برای اولین بار در عزم بودم که می‌رقصیدم. آن شب آن قدر رقصیدم که روز بعد راه رفتن برایم خیلی سخت شده بود. به نظر می‌رسید احدی در خانه نمانده بود. خود همین حرکت مردم نشان می‌داد که دیگر جایی برای ماندن شاه باقی نمانده بود و تازه خیلی هم در خروج از ایران تأخیر کرده بود. او در این کشوری که چطور کسی که آن قدر دگراندیشی تنگ کرده بود، خود دیگر جایی نداشت. مردم، جلا دموکراسی و دیکتاتور مغرور را فراری دادند.

کاره آبا موسسات دولتی یا خمینی، شورای انقلاب و دولت موقت بازگان رابطه‌ای داشتند؟

رفیق فرهادی: پس از فرار شاه تلاش ما نمایندگان کارکنان موسسات دولتی این بود که کارها را با نمایندگان آیت‌الله خمینی و بعدها با شورای انقلاب هم اهنگ کنیم و در این رابطه ملاقات‌های زیادی صورت می‌گرفت. در یکی از این ملاقات‌ها من نیز حضور داشتم. طرف صحبت ما آقایان بازگان، سحابی و معین‌فر بودند. یادم می‌آید که در بخش عمومی صحبت آقای معین‌فر با شور و هیجان بود.

حکومت اسلامی را تشدید کرده‌است. و بالاخره اینکه انقلاب بهمین نیروهایی از جامعه را به صحنه سیاسی و اجتماعی کشور کشاند که شاید در روندهای متعارف، دهها سال طول می‌کشید تا این نیرو از جایگاه خود تکان بخورند و به عرصه اجتماعی پا بگذارند. وقتی این نیرو وارد عرصه سیاسی و اجتماعی شد بر تبعیضات، ناعدالتی‌ها و بی‌حقوقی‌هایی پی‌برد و گام در راه کسب حقوق خود گذاشت و از نیروی مدافع حکومت اسلامی به نیروی معترض درون حکومت فرا روئید و جنبه دیگری از تناقضات انقلاب بهمین را به

۱۱ بهمن یکی از باشکوه‌ترین...

دیگر بنا به خصلت جوانی شیوه مبارزدهای را دوست داشتیم که صبر و وقت زیادی از ما تقلید و سریع به نتیجه برسد. من خودم در سال‌های پیش از بهمن ۴۹ با چند تن از رفقایم یک محفل کونیستی زده بودیم. ما چهار نفر بودیم. من در تهران بودم و سه رفیق دیگرم در تبریز زندگی می‌کردند. یادم است که برای تشکیل جلسه سه بار من به تبریز می‌رفتم و یک بار آن‌ها همگی با هم به تهران می‌آمدند.

گرچه من بعدها به دلایل زیاد، از جمله دو سال اقامت در خارج از کشور و امکان مطالعه بیشتر متون مارکسیستی، از جنبش چریکی فاصله گرفتم و از سال ۵۵ کاملاً با روش مبارزه چریکی مخالف بودم، ولی آن احساس و عاطفه‌ای که از عنوان جوانی در من نسبت به جنبش چریکی، و بعدها به سازمان چریک‌های فدائیی خلق ایران به عنوان تجسم مادی این جنبش در ایران ایجاد شده بود، هیچ‌گاه خدشه‌دار نشد و مبارزانی را که در این سازمان گرد آمده بودند، صادق‌ترین مبارزان وظم می‌شناختم و می‌شناسم. ایسن که سازمان خود را کونیستی می‌دانست و این که از تندروها و بچه‌بازی‌های سه‌جهانی‌ها فاصله داشت نیز مرا با آن پیوند بیش‌تری می‌داد.

وقتی زمستان ۵۷ دیدم این سازمان روز به روز بیش‌تر به شیوه مبارزه توده‌ها نزدیک می‌شود، به نظر رسید که این سازمان ظرفیت اصلاح خود را دارد. یادم می‌آید که با دو تن از نزدیک‌ترین رفقایم در باره ضرورت پیوستن به جریان‌های سیاسی و این که باید به کدام جریان سیاسی پیوستیم صحبت می‌کردیم. یک بار از میدان فردوسی تا نزدیکی‌های میدان آزادی راه افتادیم و در این باره تبادل نظر کردیم. هر سه ما به این نتیجه رسیدیم که با هم به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیوستیم. روز بعد به ستاد سازمان رفتم و تقاضای پیوستن به سازمان کردیم. چنین بود که من همراه با این دو رفیق و با تنی چند از نمایندگان کارکنان موسسات دولتی که وضعیتی شبیه من داشتند، تصمیم گرفتیم به سازمان بپیوندیم و چنین کردیم. یکی از این دو رفیق، امیراسلان اسماعیل‌زاده بود که بعدها در یک سانحه رانندگی جان خود را از دست داد.

اکنون من خوشحال و راضی هستم از این که چنین تصمیمی را گرفته و به سازمان پیوسته‌ام. کاره رفیق فرهادی: یک بار دیگر از شما برای گفتگویی که انجام دادیم، سیاست‌گذاری می‌کنم. رفیق فرهادی: من هم به نوبه خود متشکرم که این فرصت را برای صحبت با خوانندگان کار در اختیار من قرار دادید.

نمایش گذاشت. رفیق فرهادی: در رابطه با پیوستن من به سازمان باید کمی به عقب برگردم. متعلق به نسلی از فعالین سیاسی هستم که سازمان را بنیان نهاد. من نیز مانند بسیاری دیگر از این نسل مبارزه سیاسی را با ایده‌های تند و چریکی آغاز کردم. آن زمان‌ها سرمشق‌های ما چه گوارا، فیدل کاسترو، هوشی مین و ژنرال جی‌اپ بودند. تحت تاثیر مبارزین فلسطینی و ویتنامی قرار داشتیم. و از طرف

اصلاح طلب را حذف و به حیات رژیم ولایت مطلقه فقیه تداوم بخشند. انقلاب بهمین حکومت استبدادی فقها را بر سر کار آورد که جامعه ما را با مشکلات بی‌سابقه‌ای روبرو ساخت، اما این امید وجود دارد که جنبش آزادیخواهان که ریشه در مبارزات یکصدساله مردم ایران دارد و با انقلاب بهمین پیوند خورده است، استبدادی را که خود بر روی کار آورد به زیر بکشد و آرزوی دیرینه مردم این مرز و بوم را که برقراری دموکراسی و حکومت دموکراتیک در کشور است، جامه عمل بپوشاند.

شوقی وصف‌ناپذیر می‌گفت «آقا گرزش را برداشته و دارد از پاریس می‌آید». در این ملاقات ما یک سری پیش‌نهاد برای کنترل صحیح امور از جمله برای جلوگیری از خروج ارز از کشور و برداشت از ذخایر ارزی کشور در موسسات مالی خارج از کشور توسط عوامل رژیم مطرح کردیم که همگی آن‌ها با بی‌توجهی آقایان طرف مذاکره روبرو شد. من به آقای بازگان گفتم گر چه ما در ادارات دولتی از جمله در بانک‌ها نفوذ بسیاری داریم، اما هنوز بر روندهای رسمی تاثیر چندانی نداریم. اگر متأسفانه آقای بازگان قبول می‌توانیم از طریق نفوذمان در بانک مرکزی و دیگر بانک‌ها جلوی خروج ذخایر پولی و ارزی از کشور را بگیریم. اما متأسفانه آقای بازگان قبول نکرد که امضایش را به این منظور در اختیار ما قرار دهد. بعدها معلوم شد که عدم توجه به این پیش‌نهادها کلی ضرر مالی متوجه کشور کرد.

دو روز پس از ورود آیت‌الله خمینی به ایران نیز جمعی حدود پنجاه نفر از ما نمایندگان موسسات دولتی به دیدارهای رفتیم و او بیست دقیقه‌ای برای ما صحبت کرد. من با فاصله حدود نیم متر با آقای خمینی نشسته بودم. آن روز دو اندیشه متضاد در فکر من بود. محافظت از آقای خمینی بسیار ضعیف بود، به گونه‌ای که به راحتی می‌شد اسلحه‌ای، چیزی برد و او را ترور کرد. من پیش خود فکر می‌کردم که چرا در این موقعیت حساس از او پیش از این محافظت نمی‌شود. از طرف دیگر فکر می‌کردم که این آدم با نفوذی که الان دارد، به راحتی می‌تواند فرار. پس فردا دستور کشتار مخالفین از جمله ما را بدهد و دستور او عملی هم خواهد شد. برای من این اولین تجربه باری بود که آقای خمینی را از نزدیک می‌دیدم. بعدها هم من به این موضوع فکر می‌کردم که چطور کسی که آن قدر محافظت از او نبود، به مستبدی چنان خون‌ریز تبدیل شد.

کاره رفیق فرهادی: پرسش پایانی من این است که چه شد که شما به سازمان پیوستید؟

رفیق فرهادی: در رابطه با پیوستن من به سازمان باید کمی به عقب برگردم. همان طوره قبلاً گفتم من متعلق به نسلی از فعالین سیاسی هستم که سازمان را بنیان نهاد. من نیز مانند بسیاری دیگر از این نسل مبارزه سیاسی را با ایده‌های تند و چریکی آغاز کردم. آن زمان‌ها سرمشق‌های ما چه گوارا، فیدل کاسترو، هوشی مین و ژنرال جی‌اپ بودند. تحت تاثیر مبارزین فلسطینی و ویتنامی قرار داشتیم. و از طرف

حکومت اسلامی را تشدید کرده‌است. و بالاخره اینکه انقلاب بهمین نیروهایی از جامعه را به صحنه سیاسی و اجتماعی کشور کشاند که شاید در روندهای متعارف، دهها سال طول می‌کشید تا این نیرو از جایگاه خود تکان بخورند و به عرصه اجتماعی پا بگذارند. وقتی این نیرو وارد عرصه سیاسی و اجتماعی شد بر تبعیضات، ناعدالتی‌ها و بی‌حقوقی‌هایی پی‌برد و گام در راه کسب حقوق خود گذاشت و از نیروی مدافع حکومت اسلامی به نیروی معترض درون حکومت فرا روئید و جنبه دیگری از تناقضات انقلاب بهمین را به

تک فروشی: معادل ۳ مارک آلمان

بهای اشتراک:

اروپا: شش ماه ۴۵ مارک؛ یک ساله ۹۰ مارک

سایر کشورها: شش ماهه ۵۲ مارک؛ یک ساله ۱۰۴ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

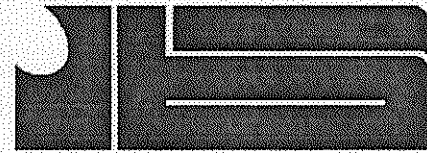
I.G.e.v آدرس:

22 44 20 32

37 05 01 98

StadtsparKasse Köln

Germany



چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۷۷ - ۱۰ فوریه ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۰۱

KAR. No. 201 Wednesday 10. Feb. 1999

G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می شود

ملک حسین، پادشاه اردن بر اثر ابتلا به سرطان درگذشت

پرنس عبدالله که ۳۷ سال دارد در آکادمی نظامی «سنت هورست» انگلیس آموزش دیده، مدتی در یک بریگارد انگلیسی در آلمان خدمت نموده و سپس فرماندهی یک واحد زرهی در اردن را به عهده داشته است. وی از ۵ سال پیش رئیس یک واحد ویژه عملیات نظامی ارتش و سازمان امنیت اردن بود. پس از تصمصم ملک حسین، مادین آلبرایت وزیر امور خارجه آمریکا مسیر مسافرت خاورمیانه‌ای خود را تغییر داد و در توقف کوتاهی در عمان، حمایت دولت مطبوع خود از پرنس عبدالله را اعلام نمود.

سرکار آورد. هنوز شاه حسین در قید حیات بود که مطبوعات اردن از شاه جدید سخن می‌راندند و در بسیاری از عکس‌هایی که از وی به چاپ رسید، پسر بزرگ وی «رشید» در کنار پدر دیده می‌شد. گفته می‌شود وی در میان قبایل بومی اردن از محبوبیت خاصی برخوردار است. شاه حسین یک هفته قبل از

کشتار ۲۰ هزار آواره فلسطینی به فرمان شاه حسین و توسط ارتش اردن، برگ سیاه دیگری از زندگی او را تشکیل می‌دهد که این دیگر خیانت به آرمان عرب نبود، بلکه «جنایتی» بود در حق مردم فلسطین. پراگماتیسم شاه حسین آنقدر بود که طی ۲۰ سال گذشته از سقوط برخی از رژیم‌های دیکتاتوری بخصوص رژیم دوست نزدیکی «شاه» درس بگیرد و حتی کمونیست‌ها را نیز از زندان آزاد سازد. اما پراگماتیسم او آنقدر نبود که اگر واقعاً از همان نخست اعتقاد به صلح با اسرائیل داشت، در آن شرایط تاریخی مناسب بوجود آمدن پس از جنگ سرد، نقش جدی را در روند صلح اعراب با اسرائیل به عهده گیرد. او نه در مادرید سال ۱۹۹۱ و نه در مذاکرات اسلو و مذاکرات بعدی آن هیچ نقشی بر عهده نداشت و فقط در سال ۱۹۹۴ موفق به امضای قرارداد صلح اردن با اسرائیل گردید.



اردن پس از شاه حسین: به کدام سو؟

مرگ شاه حسین یک خلا سیاسی در این کشور پدید آورده است. پرنس عبدالله در عرصه سیاسی بی تجربه است. نقش و سرنوشت شاهزاده حسن برادر شاه حسین که ۳۴ سال جانشین وی بود و از نفوذ زیادی در اردن برخوردار است هنوز نامشخص است. پس از انتشار خبر بیماری شاه حسین، بسیاری از مردم اردن دینارهای خود را به دلار تبدیل کردند تا جایی که بانک مرکزی این کشور مجبور گردید یک چهارم از ذخایر ارزی خود را برای ثابت نگه‌داشتن قیمت دینار وارد بازار نماید. ۲۵٪ از بودجه دولتی اردن برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی مصرف می‌گردد. بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون در اردن خواستار تغییر قانون اساسی و محدود کردن قدرت پادشاه هستند و حتی «الفیصل» نماینده سابق مجلس اردن خواستار برقراری سیستم جمهوری در این کشور است.

مرگش معالجه خود در آمریکا را نیمه تمام گذاشت و به اردن بازگشت. وی در فرودگاه عمان گفت: من در شش ماه گذشته امور جاری در اردن را با دقت تعقیب می‌کردم. وی سراسیمه و در همان فرودگاه برادرش حسن را از مقام جانشینی خلع و پسر بزرگش عبدالله را بعنوان جانشین خود معرفی نمود و به آمریکا بازگشت. گفته می‌شود آمریکایی‌ها نظر مناسبی نسبت به حسن نداشتند و سالها پیش از او بعنوان عنصر نامتعادل، بیش از حد متمایل به جهان عرب و حتی «خطرناک» نام برده بودند.



می‌شد. پراگماتیسم حسین تا جایی پیش رفت که بنا به گفته هنری کیسینجر وزیر خارجه پیشین آمریکا، وی شخصاً در سال ۱۹۷۳ خبر تدارک نظامی و حمله مصر و سوریه به اسرائیل را از طریق نیکسون به آگاهی اسرائیلی‌ها رسانید. جمال عبدالناصر رئیس جمهور فقید مصر درباره حسین یک بار رسماً گفت: «ما تازمانی که این شاه جنایتکار و این پیشخدمت امپریالیسم را برکنار نکنیم به

سیاست جهانی گذراند. پراگماتیست یا خائن؟ بر خلاف سایر سیاستمداران عرب، شاه حسین از همان آغاز تشکیل دولت اسرائیل، وجود آن را بعنوان یک «واقعیت موجود» قبول نمود و به همین خاطر هم در غسرب از وی بعنوان یک «پراگماتیست» نام برده می‌شد و همواره در شرایط «دشوار» از کمک‌های بی‌دریغ اسرائیل و آمریکا و انگلیس بهره‌مند

مبارزه ادامه خواهیم داد». شاید یکی از دلایل سوخته‌های مکرر به جهان حسین، همین سیاست وی در قبال دنیای عرب و غرب بود. شاه حسین در داخل و خارج از اردن از دهها ترور جان سالم بدر برد و حتی یکبار هواپیمای خصوصی‌اش بر فراز خاک سوریه مورد حمله بمبافکن‌های سوری قرار گرفت که این حمله نافرجام ماند. سپتامبر سیاه سال ۱۹۷۰ و

هفته گذشته ملک حسین پادشاه اردن پس آنکه تلاش پزشکان آمریکایی برای معالجه بیماری سرطان وی ناموفق ماند، به عمان پایتخت این کشور بازگشت و ساعاتی بعد در حالت اغما به بیمارستان الحسین منتقل گردید. در اطلاعیه‌ای که از سوی دربار منتشر شد اعلام گردید: ملک حسین از نظر بالینی مرده است و پیکر وی تنها از طریق «دستگاه پزشکی کنترل حیات» زنده نگه داشته شده است. انتظار می‌رود که طی روزهای آتی این دستگاه پزشکی از بالین شاه حسین جدا شود.

داستان هزار و یک شب (۱)

پس از ترور ملک عبدالله هاشمی در سال ۱۹۵۱ در اورشلیم، پسرش طلال به جانشینی وی منصوب گردید. هنوز یک سال از حکومت طلال نگذشته بود که بعزت بیماری، حسین پسر بزرگش به جانشینی وی درآمد و برادر کوچکتر خود حسن را به مقام ولیعهدی منصوب نمود. سازمان جاسوسی سیا به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۵۱ در گزارشی در باره او نوشت: «شاه حسین در درازمدت توانایی نگهداری دستگاه سلطنت را نخواهد داشت و حتی ادامه حیات کشور اردن زیر علامت سؤال قرار دارد». ملک حسین ۴۶ سال حکومت نمود.

اردن فلاتی وسیع و بیابانی است که پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی به تحت‌الحمایگی انگلستان درآمد و در سال ۱۹۲۱ استقلال خود را کسب کرد و احتمالاً اگر در همسایگی آن دولت اسرائیل بوجود نمی‌آمد، پادشاه آن در غبار کویر محکوم به فراموشی بود. اما شاه حسین بخش اعظم دوران حکومت خود را در صحنه

سازمان جهانی کار هشدار می‌دهد!



در حال حاضر تنها در کره جنوبی و آن هم در مدت زمان بسیار محدود و به مقدار کمی کارگران اخراج شده از حقوق بیکاری استفاده می‌کنند. آنان در سایر کشورهای آسیایی از این مزایای بی‌بهره هستند. بر اساس محاسبات سازمان جهانی کار اگر این کشورها تنها از سال ۱۹۹۱ در فکر ایجاد بیمه‌های بیکاری بودند و کارگران این کشورها تنها ۴/۰٪ از حقوق خود را به صندوق‌های بیمه می‌پرداختند، اکنون می‌توانستند بدون دغدغه یک سال از مزایای آن استفاده کنند.

که در آسیا نیز ابعاد اجتماعی توسعه در کنار سیاست‌های اقتصادی، مالی و صنعتی مد نظر گرفته شود. سازمان جهانی کار این کشورها را دعوت به ایجاد سیستم «بیمه‌های بیکاری» برای جلوگیری از هزینه فقیرتر شدن کارگران اخراجی، نموده است. در گزارش این سازمان همچنین آمده: دورنمای کشورهای بحران زده در آسیا بهبود اوضاع نوید نمی‌دهد و «اشتغال کامل» دیگر در این کشورها امکان‌پذیر نیست. مدل توسعه آسیایی باید با شرایط نوین تطبیق یابد.

بر اثر بحران اقتصادی در کشورهای جنوب شرقی آسیا تعداد بیکاران به شدت در حال افزایش است و میلیون‌ها نفر به ورطه فقر افکنده شده‌اند. بر اساس تخمین سازمان جهانی کار «ILO» در اندونزی تنها در سال ۱۹۹۸ بین ۴ تا ۵ میلیون نفر کارگر از کار اخراج شده‌اند که با احتساب خانواده‌های آنها ۲۰٪ از کل جمعیت این کشور در زیر خط فقر قرار گرفته است. طبق همین گزارش در کره جنوبی از ماه نوامبر ۱۹۹۷ تا جولای ۱۹۹۸ از ۱۲ کارگر یک نفر اخراج گردیده است. از آغاز سال ۱۹۹۸ تعداد بیکاران در تایلند سه برابر شده و در مالزی به ۵/۲٪ رسید که نسبت به سال قبل دو برابر افزایش نشان می‌دهد.

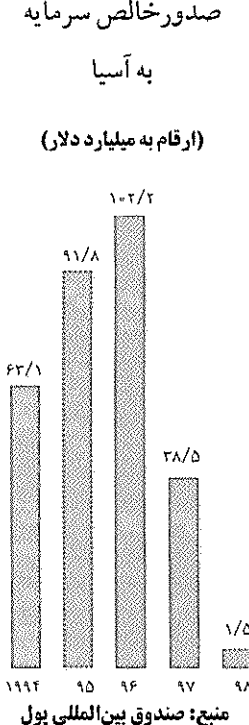
در گزارش این سازمان دولتهای آسیای جنوب شرقی به «تغییر سیستم اجتماعی» فراخوانده شده‌اند. در این گزارش آمده: «همانطور که بحران اقتصادی دهه ۳۰ در کشورهای صنعتی منجر به ایجاد یک قرارداد اجتماعی نوین گردید، اینک زمان آن فرارسیده

بانک جهانی: نازل‌ترین رشد اقتصادی از دهه ۸۰ به این سو

بر اساس گزارش بانک جهانی در خصوص وضعیت اقتصاد جهانی «Prospects» نرخ رشد در حالی که در سال ۱۹۹۷، ۳/۲٪ بود در سال گذشته به ۱/۸٪ کاهش یافت. طی همین گزارش رشد رکود اقتصادی در کشورهای جهان سوم محسوس‌تر از همه‌جا بود. رشد اقتصادی این کشورها در همین دوره زمانی از ۴/۸٪ به ۲٪ تقلیل یافت. طبق محاسبه بانک جهانی این نازل‌ترین رشد اقتصادی کشورهای جهان سوم پس از بحران موسوم به «بدهکاری» در دهه ۸۰ است. در حالی که در سال ۱۹۹۷ درآمد سرانه اهالی ۲۱ کشور جهان رشد منفی داشت، طی سال گذشته درآمد سرانه در بیش از ۴۰ کشور جهان رشد منفی از خود نشان داد. آهنگ افزایش درآمد سرانه در سایر نقاط کندتر از سالهای گذشته شد و به ۰/۴٪ تقلیل یافت. بر اساس برآورد متخصصان بانک جهانی برای سال جاری، تنها در صورتی که اولاً ژاپن بر

مشکلات اقتصادی خود فائق آید، و ثانیاً از عصیت موجود در بازارهای بورس جهانی کاسته شود و بالاخره اگر رشد اقتصادی در کشورهای صنعتی افزایش یابد، آنگاه کشورهای جهان سوم از شانس رشد اقتصادی ۳ درصدی بهره‌مند خواهند شد. در غیر اینصورت رکود اقتصادی امسال بسیار سخت‌تر و شمدیدتر از سال گذشته خواهد بود. در صورت عدم توقف خروج سرمایه از آمریکای لاتین دامنه رکود اقتصادی به بازارهای این منطقه نیز کشیده خواهد شد. بانک جهانی بدون آنکه نامی از صندوق بین‌المللی پول در گزارش خود بیاورد، از نسخه‌های سیاست اقتصادی آن در رابطه با کشورهای بحران‌زده انتقاد نمود و نوشت: سیاست‌های تعدیلی و ثبات پولی نه تنها مشکلی را حل نکرد بلکه مشکلات اقتصادی نوینی نیز آفرید. هدف عاجل در این شرایط بحرانی باید از یک سو گسترش سیاست‌های اجتماعی، و از سوی دیگر سیاست پولی که

منجر به افزایش تقاضا در بازار شود، بی‌آنکه به تورم اقتصادی افزوده گردد، باشد. بانک جهانی در گزارش خود مسئولیت بحران اقتصادی سال ۱۹۹۷ در شرق آسیا، ۱۹۹۴/۹۵ در مکزیک و ۱۹۸۲ در شیلی را برعهده افزایش بیش از حد صدور سرمایه خصوصی انداخت و نوشت: در حالی که کشورهای پیشرفته صنعتی طی دهها سال امکان ایجاد مکانیزم‌های کنترلی برای فعالیت‌های بانکی و اقتصادی را بوجود آورده‌اند، کشورهای در حال توسعه پس از لیبرالیزه نمودن بازارهای ارزی خود از این امکان محروم بودند و قابلیت کنترل سیستم بانکی و محدود نمودن وام‌های کوتاه‌مدت که همواره با بهره‌های بالا همراه هستند را نداشتند. متخصصان بانک جهانی در گزارش خود کشورهای صدمه دیده از بحران مالی را دعوت به کنترل بیشتر این بازارها نموده‌اند «کنترل بانکها، محدود نمودن ورود سرمایه‌های کوتاه مدت (بظور مثال از طریق بستن



منبع: صندوق بین‌المللی پول
مالیات بر آنها می‌تواند به محدود کردن اثرات بحران مالی کمک نماید.